

تفسیر نوجوان
(برگرفته از تفسیر نمونه)
به اهتمام : دکتر محمد بیستونی
A new narration of holy
Qur'an for Teenager
جلد ۱۵


بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۱۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نوجوان : برگرفته از تفسیر نمونه= A New Narration of holy Qur'an for teenager/ به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۰ ج.؛۱۰×۱۴س م.

شابک : دوره:۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۱:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۲:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۳:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۴:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۵:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۶:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲ ؛ ج. ۷:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۸:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱ ؛ ج.۱۳ ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸: ؛ ج. ۱۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۶:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۱۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۳:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال : ج. ۲۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶ ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸: ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۱ - ۳۰ (چاپ اول : ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت : کتاب حاضر برگرفته از کتاب " تفسیر نمونه " تالیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : تفسیر نمونه.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص:۱

فهرست مطالب

موضوع صفحه

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۲۱۴)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

تقدیم

به حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشـید و ستارگان و... راخـدای خود قرار داده بودنـد گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کننـد و ناپایدارنـد ، خـدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیهم السـلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضـرت یوسف علیه السـلام که در نوجوانی آنگـاه که ۱۲ سـال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریـح و سـرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

تهدید می کرد، با «توکّل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضـرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضـرت امام حسـین علیهم السـلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسـید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضـرت قاسم نوجوان ۱۳ سـاله امـام حسن علیهم السـلام که در کربلاـ از او پرسـیده شـد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگِ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شـهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سـران کفر و اسـتکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

(۵)

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

(۶)

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه اللّه العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن کریم بهترین هـدیه خداونـد منّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشـد. بـدون شک اسـتفاده صـحیح از این کتـاب آسـمانی و بکـارگیری محتوای آن در زنـدگی، مسـتلزم تفکیـک و موضوع بنـدی آیـات، متنـاسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سـنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصّلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

(۷)

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهـای خوب ایشـان در عرصه پژوهش هـای موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسـیر جوان» خلاـصه، سـاده سـازی و منتشـر نموده است، اخیرا مطـالب تفسـیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسـیر نوجوان» بـا تکیه بر آیـات متناسب با گروه سـنی یادشـده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسـیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سـفره معنوی و پربرکت که خوشـبختی و سـعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

(۸)

ناصر مکارم شیرازی

ص:۷

۱/۱۲/۸۵

(۹)

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها ، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه اللّه مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

ص:۸

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

(۱۰) مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیراست:

از کـل قرآن کریم فقـط آیـاتی انتخـاب شـده است که برای نوجوانـان ملموس و قابل اسـتفاده بوده و در زنـدگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص:۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

مقدمه (۱۱)

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص:۱۰

سوره اِسْراء

سوره اِسْراء

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

معراج پیامبر صلی الله علیه و آله

۱ سُبْحانَ الَّذیاَسْریبِعَبْدِهلَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ اِلَی الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا الَّذی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ ایاتِنا اِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ

پاک و منزه است خدایی که بنده اش را دریک شب از مسجدالحرام به مسجد اقصی که گرداگردش را پربرکت ساختیم برد،تاآیات خودرابه او نشان دهیم اوشنواوبینااست.

این آیه در عین فشردگی بیشتر مشخصات این سفر شبانه اعجاز آمیز را بیان می کند :

جمله « اَسْری » نشان می دهد که این سفر شب هنگام واقع شد ، زیرا « اِسْراء » در لغت عرب به معنی سفرشبانه است، در حالی که

کلمه «سیر» به مسافرت در روز گفته می شود .

کلمه « لَیْلاً » در عین این که تأکیدی است برای آن چه از جمله « اِسْراء » فهمیده می شود، این حقیقت را نیز بیان می کند که این سفر، به طور کامل در یک شب واقع شد و مهم نیز همین است که فاصله میان مسجدالحرام و بیت المقدس که بیش از یک صد فرسخ است و در شرایط آن زمان می بایست روزها یا هفته ها به طول بیانجامد ، تنها در یک شب رخ داد .

کلمه « عَبْدِ » نشان می دهد که این افتخار و اکرام به خاطر مقام عبودیت و بندگی پیامبر صلی الله علیه و آله بود ، چرا که بالاترین مقام برای انسان است که بنده راستین خدا باشد ، جز بر پیشگاه او جبین نساید و در برابر فرمانی جز فرمان او تسلیم نگردد ، هرکاری می کند برای خدا باشد و هرگام برمی دارد رضای او را بطلبد .

همچنین تعبیر به « عَبْدِ » نشان می دهد که این سفر در بیداری واقع شده و این سیر جسمانی بوده نه روحانی زیرا سیر روحانی معنی معقولی جز مسأله خواب یا حالتی شبیه به خواب ندارد ، ولی کلمه « عَبْدِ » نشان می دهد که جسم و جان پیامبر صلی الله علیه و آله در این سفر شرکت داشته ، منتها کسانی که نتوانسته اند این اعجاز را درست در فکر خود هضم کنند احتمال روحانی بودن را به عنوان توجیهی برای آیه ذکر کرده اند ، درحالی که می دانیم اگر کسی به دیگری بگوید من فلان شخص رابه فلان منطقه بردم مفهومش این نیست که در عالم خواب یا خیال بود یا تفکر اندیشه او به چنین سیری پرداخته است .

(۱۴) سوره اِسراء

آغاز این سیر (که مقدمه ای بر مسأله معراج به آسمان ها بوده و بعدا دلایل آن ذکر خواهد شد) « مسجدالحرام » در مکه و انتهای آن « مسجدالاقصی » در « قدس » بوده است .

هدف ازاین سیر ، مشاهده آیات عظمت الهی بوده ، همان گونه که دنباله این سیر در آسمان ها نیز به همین منظور انجام گرفته است تا روح پرعظمت پیامبر صلی الله علیه و آله در پرتو مشاهده آن آیات بیّنات ، عظمت بیشتری یابد و آمادگی فزون تری برای هدایت انسان ها پیدا کند ،

نه آن گونه که کوته فکران می پندارند که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت تا خدا را ببیند ، به گمان این که خدا محلی در آسمان ها دارد .

به هرحال پیامبر صلی الله علیه و آله گرچه عظمت خدا راشناخته بود و از عظمت آفرینش او نیز آگاه بود، « ولی شنیدن کی بود مانند دیدن » .

در آیات سوره نجم که به دنباله این سفر ، یعنی معراج در آسمان ها اشاره می کند نیز می خوانیم « لَقَدْ رَای مِنْ ایاتِ رِبِّهِ الْکُبْری : او در این سفر آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد » .

جمله « بارَکْنا حَوْلَهُ » بیانگر این مطلب است که مسجدالاقصی علاوه بر این که خود سرزمین مقدسی است اطراف آن نیز سرزمین مبارك و پربرکتی است و این ممکن است اشاره به برکات ظاهری آن بوده باشد ، چرا که می دانیم در منطقه ای سرسبز و خرم و مملو از درختان و آب های جاری و آبادی ها واقع شده است .

و نیز ممکن است اشاره به برکات معنوی آن بوده باشد ، زیرا این سرزمین مقدس در طول تاریخ کانون پیامبران بزرگ خدا و خاستگاه نور توحید و خداپرستی بوده است .

(۱۶) سوره اِسراء

جمله « اِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ » همان گونه که گفتیم اشاره به این است که بخشش این موهبت به پیامبر صلی الله علیه و آله بی حساب نبوده بلکه به خاطر شایستگی هایی بوده که بر اثر گفتار و کردارش پیدا شد و خداوند از آن به خوبی آگاه بود .

ضمناکلمه « سُبْحانَ » دلیلی است براین که این برنامه پیامبر صلی الله علیه و آله خود نشانه ای بر پاک و منزه بودن خداوند از هر

عیب و نقص است .

کلمه « مِنْ » در « مِنْ اياتِنا » نشان می دهد که آیات عظمت خداوند آن قدر زیاد است که پیامبر صلی الله علیه و آله با تمام عظمتش در این سفر پرعظمت تنها گوشه ای از آن را مشاهده کرده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که این تنها مسلمین نیستند که عقیده به معراج دارند ، این عقیده در میان پیروان ادیان دیگر کم و بیش وجود دارد ازجمله درمورد حضرت عیسی به صورت سنگین تری دیده

می شود ، چنان که در انجیل مرقس باب ۶ و انجیل لوقا باب ۲۴ و انجیل یوحنا باب ۲۱ ، می خوانیم که عیسی پس از آن که به دار آویخته و کشته و دفن شد از مردگان برخاست و چهل روز در میان مردم زندگی کرد سپس به آسمان ها صعود نمود (به معراج همیشگی رفت).

ضمنا از بعضی از روایات اسلامی نیز استفاده می شود که بعضی از پیامبران پیشین نیز دارای معراج بوده اند .

راه روشن خوشبختی

۹ اِنَّ هذَا الْقُرْانَ يَهْدى لِلَّتى هِىَ اَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنينَ الَّذينَ يَعْمَلُونَ الصّالِحاتِ اَنَّ لَهُمْ اَجْرا كَبيرا

این قرآن به راهی هدایت می کند که مستقیم ترین راه ها است و به مؤمنانی که عمل صالح انجام می دهند بشارت می دهد که برای آن ها پاداش بزرگی است .

« اَقْوَمُ » از ماده « قيام » گرفته شده است و از آن جا که انسان به هنگامی که می خواهد فعالیت پی گیری انجام دهد قیام می کند و به کار

می پردازد از این نظر قیام کنایه از حسن انجام امور و آمادگی برای فعالیت آمده است ، ضمنا « استقامت » که از همین ماده گرفته شده است و « قَیِّم » که آن هم از این ماده است به معنی صاف و مستقیم و ثابت و پابرجا است .

(۱۸) سوره اِسراء

واز آن جا که « اَقْوَمُ » صیغه « افعل تفضیل » است به معنی صاف تر و مستقیم تر و پابرجاتر می آید و به این ترتیب ، مفهوم آیه فوق چنین است که « قرآن به طریقه ای که مستقیم ترین و صاف ترین و پابرجاترین طرف است دعوت می کند » .

صاف و مستقیم از نظر عقایدی که عرضه می کند ، عقایدی روشن ، قابل درک خالی از هرگونه ابهام و خرافات ، عقایدی که دعوت به عمل دارد ، نیروهای انسانی را بسیج می کند و میان انسان و قوانین عالم طبیعت هماهنگی برقرار می سازد . آری قرآن هدایت به طریقه و روشی می کند که در تمام زمینه ها صاف ترین و مستقیم ترین و ثابت ترین طریقه است .

جزء پانزدهم (۱۹)

« بِشارَت » در اصل از « بَشَرَه » به معنی « صورت » گرفته شده و هرگونه خبری را که در صورت انسان اثر بگذارد او را مسرور یا غم آلود کند شامل می شود .

تعبیر به بشارت در مورد مؤمنان دلیلش روشن است ، ولی در مورد افراد بی ایمان و طغیانگر در حقیقت یک نوع استهزاء است و یا بشارتی است برای مؤمنان که دشمنانشان به چنین سرنوشتی گرفتار می شوند .

عجله و شتابزدگی قدرت تشخیص نوجوان را ضعیف می کند

۱۰ وَ اَنَّ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ اَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابا اَلیما

و این که آن ها به قیامت ایمان نمی آورند عذاب دردناکی برایشان آماده ساخته ایم .

۱۱ وَ یَدْعُ الْاِنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَیْرِ وَ کانَ الْاِنْسانُ عَجُولاً

(۲۰) سوره اِسراء

و انسان (بر اثر شتابزدگی) بدی ها را طلب می کند آن گونه که نیکی ها را می طلبد و انسان همواره عجول است .

« دُعـا » در این جا معنی وسیعی دارد که هرگونه طلب و خواستن را شامل می شود ، اعم از این که با زبان بخواهد و یا عملاً برای بدست آوردن چیزی بپاخیزد و تلاش و کوشش کند .

در حقیقت عجول بودن انسان برای کسب منافع بیشتر و شتابزدگی او در تحصیل خیر و منفعت سبب می شود که تمام جوانب مسایل را مورد بررسی قرارندهد و چه بسیار که با این عجله ، نتواند خیر واقعی خود را تشخیص دهد ، بلکه هوی و هوس های سرکش چهره حقیقت را در نظرش دگرگون سازد و به دنبال شر برود .

و در این حال همان گونه که انسان، ازخداتقاضای نیکی می کند ، بر اثر سوءتشخیص خود، بدی ها را از او تقاضا می کند و همان گونه که برای نیکی تلاش می کند ، به دنبال شر و بدی می رود و این بلای بزرگی است برای نوع انسان ها و مانع عجیبی است در طریق سعادت .

بنـابراین تنهـا راه رسـیدن به خیر و سـعادت آن است که انسان در هرکار قـدم می گـذارد با نهایت دقت و هوشـیاری و دور از هرگونه عجله و شـتابزدگی تمام جوانب را بررسی کند و خود را در انتخاب راه از هرگونه پیش داوری و قضاوت های آمیخته با هوی و هوس برکنار دارد، ازخدا دراین راه یاری بطلبد تا راه خیر و سعادت را بیابد و در پرتگاه و بیراهه گام ننهد.

فال خوب و بد

۱۲ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهارَ ايَتَيْنِ فَمَحَوْنا ايَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنا ايَةَ النَّهارِمُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنينَ وَالْحِسابَ وَ كُلَّ شَيْ ءٍ فَصَّلْناهُ تَفْصيلاً

مـا شب و روز را دونشـانه (توحیـد و عظمت خـود) قرار دادیم سـپس نشـانه شب را محو کرده و نشـان روز را روشـنی بخش ساختیم، تا فضل پروردگار را (درپرتوآن) بطلبید (و به تلاش

زندگی برخیزید) و عددسال ها و حساب رابدانید و هرچیزی را به طور مشخص (و آشکار) بیان کردیم .

۱۳ وَ كُلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِه وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیمَهِ كِتابا یَلْقیهُ مَنْشُورا

اعمال هرانسانی را به گردنش قرارداده ایم و روزقیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آن رادربرابرخودگشوده می بیند.

« طائِرَ » به معنی پرنده است ، ولی در این جا اشاره به چیزی

است که در میان عرب معمول بوده که به وسیله پرنـدگان ، فال نیک و بد می زدند و از چگونگی حرکت آن ها نتیجه گیری می کردند .

مثلاًـ اگر پرنـده ای از طرف راست آن ها حرکت می کرد آن را به فال نیک می گرفتنـد و اگر از طرف چپ حرکت می کرد آن را به فال بـد می گرفتنـد . لـذا غالبا این کلمه به معنی فال بـد زدن به کار می رود ، در حالی که « تَفَأُّل » بیشتر به فال نیک زدن گفته می شود. در آیات قرآن نیز کرارا «تَطَیُّر» به معنی فال بد آمده است مانند: «وَ اِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَهٌ

جزء پانزدهم (۲۳)

یَطَّیَّرُوا بِمُوسـی وَ مَنْ مَعَهُ: هرگـاه نـاراحتی بـه فرعونیـان می رسـید آن را از شـوم بـودن وجـود موسـی و همراهـانش می دانستند»(۱۳۱/اعراف) .

در احادیث اسلامی می خوانیم که از « تَطَیُّر » نهی شده است و راه مبارزه با آن « تَوَکُّل بر خدا » معرفی گردیده است .

«طـائِرَهُ» درآیه موردبحث،نیز اشاره به همین معنی است، یا به معنی « بخت و طالع » که قریب الافق با مسأله فال نیک و بداست می باشد .

قرآن در حقیقت می گوید : « فال نیک و بد و طالع سعد و نحس، چیزی جز اعمال شما نیست که به گردنتان آویخته است » . قرآن سپس اضافه می کند : « وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیمَهِ کِتابا یَلْقیهُ مَنْشُورا » .

روشن است که منظور از کتاب چیزی جز کارنامه عمل انسان نیست،همان کارنامه ای که در این دنیا نیز وجوددارد و اعمال او درآن ثبت می شود ، منتها در این جا پوشیده و مکتوم است و در آن جا گشوده و باز.

فـال « نیـک » و « بـد » زدن در میـان همـه اقـوام بـوده و هست و به نظر می رسـد سرچشـمه آن ، عـدم دسترسـی به واقعیـات و ناآگاهی از علل

واقعی حوادث بوده است و به هرحال ، بدون شک این دو ، اثر طبیعی ندارند ، ولی دارای اثر روانی هستند ، فال نیک امیدآفرین است درحالی که فال بد موجب یأس و نومیدی و ناتوانی می شود .

(۲۴) سوره اِسراء

و از آن جا که اسلام ، همیشه از مسایل مثبت ، استقبال می کند ، از فال نیک نهی نکرده ، ولی فال بد را به شدت محکوم کرده است .

ازپیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود : « اَلطِّیَرَهُ شِرْکٌ : فال بد زدن (و آن را در برابر خدا در سرنوشت خویش مؤثر دانستن) یک نوع شرک به خدا است » .

و در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم :

« اَمَّا الدّارُ فَشُؤْمُها ضَیْقُها وَ خُبْثُ جیرانِها : خانه شوم خانه تنگ و تاریک و خانه ای است که همسایگان بد داشته باشد » . (۱)

۱۴ اِقْرَا کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسیبا

جزء پانزدهم (۲۵)

(این همان نامه اعمال او است ، به او می گوییم) کتابت را بخوان کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی .

یعنی آنقدر مسایل روشن و آشکار است و شواهد و مدارک زنده که جای گفتگو نیست و هرکس این نامه عمل را بنگرد می تواند قضاوت و داوری کند ، هرچند شخص « مجرم » باشد ، چراکه این نامه عمل مجموعه ای از آثار خود عمل است و یا نفس اعمال و به این ترتیب چیزی نیست که بتوان آن را حاشا کرد . آیا اگر من صدای خودم را از

۱- «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۶۸۰.

نوار ضبط صوت بشنوم ، یاعکس دقیق خود را به هنگام انجام یک عمل نیک یابد ببینم می توانم حاشا کنم ؟ کیفیت تشکیل نامه عمل در قیامت از این هم زنده تر و دقیق تر است .

چهار اصل مهم اساسی در رابطه با مسأله حساب و جزای اعمال

۱۵ مَنِ اهْتدی فَاِنَّما یَهْتَدی لِنَفْسِه وَ مَنْ ضَلَّ فَاِنَّمایَضِلُّ عَلَیْها وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اُخْری وَ ما کُنّامُعَذِّبینَ حَتّی نَبْعَثَ رَسُولاً

(۲۶) سوره اِسراء

هرکس هدایت شود برای خود هدایت یافته و آن کس که گمراه گردد به زیان خود گمراه شده است (و ضررش متوجه خود اواست) و هیچ کس بارگناه دیگری را به دوش نمی کشدو ما هرگز(شخص یا قومی را)مجازات نخواهیم کرد مگرآن که پیامبری مبعوث می کنیم (تاوظائفشان را بیان کند).

« وِزْرَ » به معنی بار سنگین است و به معنی مسؤولیت نیز می آید ، چراکه آن هم یک بار سنگین معنوی بر دوش انسان محسوب می شود و اگر به وزیر ، وزیر گفته می شود به خاطر آن است که بار سنگینی از ناحیه رئیس دولت یا مردم بر دوش او گذارده شده است .

این قانون کلی که « هیچ کس بارگناه دیگری را به دوش نمی کشد » هیچ گونه منافاتی با آن چه در آیه ۲۵ سوره نحل گذشت که می گوید : « گمراه کنندگان بار مسؤولیت کسانی را که گمراه کرده اند نیز بر دوش می کشند » ندارد .

زیرا آن هـا به خاطر اقـدام به گمراه ساختن دیگران ، همچون فاعل آن محسوب می شونـد ، بنابراین در حقیقت این بارگناهان خودشان است که بردوش دارند و به تعبیر دیگر « سبب » در این جا در حکم مباشر (انجام دهنده کار) است .

همچنین روایات متعـددی که در زمینه سـنت نیک و بد گذشت و مفهومش این بود که هرکس سـنت نیک یا بدی بگذارد در پـاداش و کیفر عـاملین به آن، شـریک است، نیز با آن چه در بالا گفتیم تضادی نـدارد ، چرا که«سنّت گـذار»درواقع ازاجزای علت تامّه عمل است و شریک در فاعلیّت.

سرانجـام چهـارمین حکم را به این صورت بیـان می کنـد که « مـا هیـچ شـخص و قومی را مجـازات نخواهیم کرد مگر این که پیامبری را برای آن ها مبعوث کنیم » تا وظایفشان را کاملًا تشریح و اتمام حجت کند : « وَ ما کُنّا مُعَذِّبینَ حَتّی نَبْعَثَ رَسُولاً » .

در این که منظور از عـذاب در این جا هر نوع عذاب دنیا و آخرت است یا خصوص عذاب استیصال (یعنی مجازات های نابود کننده همچون طوفان نوح) در میان مفسران گفتگو است ، ولی بدون شک ظاهر آیه مطلق است و هر نوع عذاب را شامل می شود .

(۲۸) سوره اِسراء

اصل برائت و آیه « ما کُنّا مُعَذِّبینَ ... »

در علم اصول در مبـاحث « برائت » به آیه فوق استدلال شـده است، زیرا حـدّاقل مفهوم آیه این است که در مسـایلی که عقل قادر به درک آن نیست ، خداونـد بـدون بعث رسولان یعنی بیان احکام و وظایف ، کسـی را مجازات نمی کنـد و این دلیل بر نفی مجازات و عقاب در موارد

عدم بیان است و اصل برائت نیز چیزی جز این نمی گوید که « عقاب بدون بیان » صحیح نیست .

شرایط سه گانه رسیدن به سعادت جاویدان

۱۹ وَ مَنْ اَرادَ الْاخِرَهَ وَ سَعی لَها سَعْیَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَاوُلئِکَ کانَ سَعْیُهُمْ مَشْکُورا

و آن کس که سرای آخرت را بطلبد و سعی و کوشش خود را برای آن انجام دهد ، در حالی که ایمان داشته باشد ، سعی و تلاش او (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد.

جزء پانزدهم (۲۹)

بنابراین برای رسیدن به سعادت جاویدان سه امر اساسی شرط است :

اراده انسان آن هم اراده ای که تعلق به حیات ابدی گیرد و به لذات زودگذر و نعمت های ناپایدار و هدف های صرفا مادی تعلق نگیرد ، همتی والا و روحیه ای عالی پشت بند آن باشد که او را از پذیرفتن هرگونه رنگ تعلق و وابستگی آزاد سازد .

این اراده به صورت ضعیف و ناتوان در محیط فکر و اندیشه و روح نباشد بلکه تمام ذرات وجود انسان را به حرکت وادارد و آخرین سعی و تلاش خود را دراین به کاربندد (توجه داشته باشیدکه کلمه " سَعْیَها " که به عنوان تأکید ذکرشده نشان می دهد او آخرین ، سعی و تلاش و کوشش را که برای رسیدن آخرت لازم است انجام می دهد و چیزی فروگذارنمی کند).

همه این ها توأم با « ایمان » باشد ، ایمانی ثابت و استوار ،

چرا که تصمیم و تلاش هنگامی به ثمر می رسد که از انگیزه صحیحی ، سرچشمه گیرد و آن انگیزه چیزی جز ایمان به خدا نمی تواند باشد .

(۳۰) سوره اِسراء

امدادهای الهی

۲۰ کُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّک وَ ما کانَ عَطاءُ رَبِّکَ مَحْظُورا

هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت بهره و کمک می دهیم و عطای پروردگارت هرگز از کسی منع نشده است .

« نُمِدُّ » از ماده « امداد » به معنی کمک رساندن و افزودن است، راغب در کتاب مفردات می گوید : کلمه امداد غالبا در مورد کمک های مفید و مؤثر به کار برده می شود و کلمه « مَدّ » در موارد مکروه و ناپسند .

خداوند بخشی از نعمت هایش را در اختیار همگان می گذارد و نیکان و بدان همگی از آن استفاده می کنند ، این اشاره به آن بخش از نعمت ها است که ادامه حیات ، متوقف بر آن است و بدون آن نمی تواند یک انتخابگر باشد .

جزء پانزدهم (۳۱)

۲۱ اُنْظُرْ کَیْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ لَلْاخِرَةُ اَکْبَرُ دَرَجاتٍ وَ اَکْبَرُ تَفْضیلاً

ببین چگونه بعضی را (در دنیا به خاطر تلاششان) بر بعضی دیگربرتری بخشیده ایم،درجات آخرت وبرتری هایش از این هم بیشتر است .

ممکن است گفته شود افرادی را در این جهان می بینیم که بدون

تلاش و کوشش بهره های وسیع می گیرند ، ولی بدون شک این ها موارد استثنایی است و نمی توان در برابر اصل کلی تلاش و کوشش و رابطه آن با میزان موفقیت به آن اعتنایی کرد و این گونه بهره گیری های انحرافی منافات با آن اصل کلی ندارد .

ضمنا باید توجه داشت که منظور از تلاش و کوشش تنها کمیت آن نیست ، گاه می شود تلاش کم با کمیت عالی اثرش بسیار بیشتر از تلاش فراوان با کیفیت پایین باشد .

(۳۲) سوره اِسراء

تأثیر شرک به خدا، در شخصیت انسان

۲۲ لا تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ اِلها اخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمـُوما مَخْذُولاً

و با « اللّه » معبود دیگری قرار مده که ضعیف و مذموم و بی یار و یاور خواهی شد .

انتخاب کلمه « قعود » (نشستن) در این جا اشاره به ضعف و ناتوانی است ، زیرا در ادبیات عرب این کلمه کنایه از ضعف است .از جمله بالااستفاده می شودکه شرک سه اثربسیاربد دروجود انسان می گذارد:

شرک مایه ضعف و ناتوانی و زبونی و ذلت است درحالی که توحید عامل قیام و حرکت و سرفرازی است .

شرک ، مایه مذمت و نکوهش است، چراکه یک خط روشن انحرافی است در برابر منطق عقل و کفرانی است آشکار در مقابل نعمت پروردگار و آن کس که تن به چنین انحرافی دهد درخور مذمت است .

شرک سبب می شود که خداوند مشرک را به معبودهای

ساختگیش واگذارد و دست از حمایتش بردارد و از آن جا که معبودهای ساختگی نیز قادر بر حمایت کسی نیستند و خدا هم حمایتش را ازچنین کسان برداشته آن ها «مَخْذُول» یعنی بدون یار و یاورخواهند شد.

توحید و نیکی به پدر و مادر سرآغاز یک رشته احکام مهم اسلامی

۲۳ وَ قَضی رَبُّکَ اَلّا تَعْبُدُوا اِلّا اِیّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا اِمّایَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ اَحَدُهُما اَوْکِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما اُفٍّ وَ لا تَنْهَرْ هُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریما

پروردگارت فرمان داده جز اورا نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید ، هرگاه یکی از آن ها یا هردو آن ها ، نزد تو ، به سن پیری برسند کمترین اهانتی به آن ها روا مدار و بر آن ها فریاد مزن و گفتار لطیف و سنجیده بزرگوارانه به آن ها بگو .

۲۴ وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ وَ قُلْ رَبِ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیرا

(۳۴) سوره اِسراء

بال های تواضع خویش را در برابرشان از محبت و لطف فرودآروبگوپروردگارا همان گونه که آن هامرادر کوچکی تربیت کردند مشمول رحمتشان قرار ده .

« قَضاء » مفهوم مؤکّدتری از « امر » دارد و امر و فرمان قطعی و محکم و پایان دادن به چیزی را می رساند و این نخستین تأکید در این مسأله است .

مطلق بودن « احسان » که هر گونه نیکی را دربرمی گیرد و همچنین ، « والـدین » که مسـلمان و کافر را شامل می شود ، تأکید دیگری در این جمله است .

در حقیقت در دو آیه ای که گـذشت ، قسـمتی از ریزه کاری های برخورد مؤدبانه و فوق العاده احترام آمیز فرزندان را نسـبت به پدران و مادران باز گو می کند :

از یک سو انگشت روی حالات پیری آن ها که در آن

جزء پانزدهم (۳۵)

موقع از همیشه نیازمندتر به حمایت و محبت و احترام هستندگذارده، می گوید: کمترین سخن اهانت آمیز را به آن ها مگو .

آن ها ممکن است بر اثر کهولت به جایی برسـند که نتواننـد بـدون کمک دیگری حرکت کنند و از جابرخیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند ، در این مواقع آزمایش بزرگ فرزندان شروع می شود .

آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می دانند و یا بلا و مصیبت و عذاب .

از سوی دیگر قرآن می گویـد : در این هنگام به آن ها اف مگو ، یعنی اظهار ناراحتی و ابراز تنفر مکن و باز اضافه می کند با صـدای بلنـد و اهانت آمیز و داد و فریاد با آن ها سـخن مگو و باز تأکید می کند که با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آن ها سخن بگو که همه آن ها نهایت ادب در سخن را می رساند که زبان کلید قلب است .

از سوی دیگر دستور به تواضع و فروتنی می دهد ،

تواضعی که نشان دهنده محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر .

سرانجام می گوید : حتی موقعی که روبه سوی درگاه خدا می آوری پدر و مادر را (چه در حیات و چه در ممات) فراموش مکن و تقاضای رحمت پروردگار برای آن ها بنما .

۲۵ رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما فی نُفُوسِکُمْ اِنْ تَکُونُوا صالِحینَ فَاِنَّهُ کانَ لِلْاَوّبینَ غَفُورا

پروردگار شما از درون دل های شما آگاه است (اگر لغزشی در این زمینه داشتید و جبران کردید شما را عفو می کند چراکه) هرگاه صالح باشید او توبه کنندگان را می بخشد .

« اَوّاب » ازماده « اَوْب » به بازگشت توأم با اراده را می گوینـد ، درحالی که « رجوع » هم به بازگشت با اراده گفته می شود و هم بی اراده ، به همین دلیل به « تَوْبَه » « اَوْبَه » گفته می شود ، چون در حقیقت توبه بازگشت توأم با اراده به سوی خدا است .

و از آن جا که « اَوّاب » صیغه مبالغه است به کسی گفته می شود

که هرلحظه از او خطایی سرزند به سوی پروردگار بازمی گردد .

بنابراین اگر بـدون قصد طغیان و سرکشـی در برابر فرمان خدا لغزشـی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر از شـما سـرزند و بلافاصله پشیمان شدید و درمقام جبران برآییدمسلمامشمول عفو خدا خواهیدشد.

۲۶ وَ اتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَالْمِسْکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ وَلاتُبَذِّرْ تَبْذیرا

و حق نزدیکان را بپرداز و (همچنین) مستمند و وامانده

در راه را و هرگز اسراف و تبذیر مکن .

« تَبْذیر » در اصل از ماده « بذر » و به معنی پاشیدن دانه می آید ، منتها این کلمه مخصوص مواردی است که انسان اموال خود را به صورت غیرمنطقی و فساد ، مصرف می کند و معادل آن در فارسی امروز « ریخت و پاش » است .

و به تعبیر دیگر تبذیر آن است که مال در غیر موردش مصرف شود هرچند کم باشد و اگر در موردش صرف شود تبذیر نیست هرچند زیاد باشد .

(۳۸) سوره اِسراء

چنان که در تفسیر عیاشی از امام صادق می خوانیم که در ذیل این آیه در پاسخ سؤال کننده ای فرمود : « مَنْ اَنْفَقَ شَیْئا فی غَیْرِ طاعَهِ اللّهِ فَهُوَ مُبَذِّرٌ وَ مَنْ اَنْفَقَ فی سَبیلِ اللّهِ فَهُوَ مُقْتَصِدٌ : کسی که در غیر راه اطاعت فرمان خدا مالی انفاق کند ، تبذیر کننده است و کسی که در راه خدا انفاق کند میانه رو است » .

دقت در مسأله اسراف و تبذیر تا آن حد است که در حدیثی می خوانیم پیامبر صلی الله علیه و آله از راهی عبور می کرد، یکی از یارانش بنام سعد مشغول وضو گرفتن بود و آب زیادمی ریخت ، فرمود : « چرا اسراف می کنی ای سعد » ، عرض کرد : « آیا در آب وضو نیز اسراف است ؟ » فرمود : « نَعَمْ وَ اِنْ کُنْتَ عَلی نَهْرٍ جارٍ : آری هر چند در کنار نهر جاری باشی » .(۱)

۱- بنا به نقل « تفسیر صافی » ، ذیل آیه مورد بحث .

منظور از ذی القربی در این جا چه کسانی هستند ؟

کلمه « ذی القربی » به معنی بستگان و نزدیکان است و در این که منظورازآن دراین جا معنی عام است یا خاص درمیان مفسران بحث است.

بعضی معتقدند مخاطب ، همه مؤمنان و مسلمانان هستند و منظور پرداختن حق خویشاوندان به آن ها است .

بعضی دیگر می گویند مخاطب پیامبر صلی الله علیه و آله است و منظور پرداختن حق بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها است ، مانند خمس غنایم و سایر اشیایی که خمس به آن ها تعلق می گیرد و به طور کلی حقوقشان در بیت المال .

لذا در روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده می خوانیم که به هنگام نزول آیه فوق ، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیهاالسلام را خواند و سرزمین « فدک » را به او بخشید

فدک زمین آباد و محصول خیزی در نزدیکی خیبر بود و از مدینه حدود ۱۴۰کیلومترفاصله داشت وبعدازخیبر، نقطه اتکاءیهودیان در حجاز به شمار می رفت (به کتاب مَراصِدُ الْاِطِّلاعِ ماده فدک مراجعه شود) .

بعدازآن که یهودیان این منطقه بدون جنگ تسلیم شدندپیامبر صلی الله علیه و آله این سرزمین را طبق تواریخ و اسناد معتبر به فاطمه علیهاالسلام بخشید ، اما بعد از رحلت آن حضرت ، مخالفان آن را غصب نمودند و سالیان دراز به صورت یک حربه سیاسی در دست آن ها بودامابعضی از خلفا اقدام به تحویل آن به فرزندان فاطمه علیهاالسلام نمودند .

در حدیثی که از منابع اهل تسنن از ابوسعید خدری صحابه

معروف پیـامبر صـلی الله علیه و آله نقل شـده می خوانیم : « لَمّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعالی وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ اَعْطی رَسُولُ اللّهِ صـلی الله علیه و آله فـاطِمَهً فَدَکا: هنگـامی که آیه و آتِ ذَاالْقُرْبی حَقَّهُ نازل شـد پیامبر صـلی الله علیه و آله سـرزمین فـدك را به فاطمه علیهاالسلام داد » .(۱)

جزء پانزدهم (۴۱)

از بعضـی از روایـات اسـتفاده می شود که حتی امـام سـجاد به هنگـام اسـارت در شام با همین آیه به شامیان اسـتدلال فرمود و گفت : منظور از آیه « وَ اتِ ذَاالْقُرْبی حَقَّهُ : ماییم که خدا به پیامبرش دسـتور داده که حق ما ادا شود (و این چنین شـما شامیان همه این حقوق را ضایع کردید) » .

ولی این دو تفسـیر با هم منافات نـدارد ، همه موظف هسـتند حق ذی القربی راپپردازنـد پیامبر صـلی الله علیه و آله هم که رهبر جـامعه اسـلامی است موظف است به این وظیفه الهی عمـل کنـد،درحقیقت اهل بیت پیامبر صـلی الله علیه و آله از روشن ترین مصداق های ذی القربی و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از روشن ترین افراد مخاطب به این آیه است .

به همین دلیل پیامبر صـلی الله علیه و آله حق ذی القربی را که خمس و همچنین فـدك و ماننـد آن بود به آن ها بخشـید ، چرا که گرفتن زکات که در واقع از اموال عمومی محسوب می شد برای آن ها ممنوع بود .

۱- « مجمع البیان » ، « دُرُّالْمَنْثُور » ، « میزان الاعتدال » .

کسانی که سرمایه های متنوع زندگی را هدر دهند برادران شیطانند

۲۷ اِنَ الْمُبَذِّرینَ کانُوا اِخْوانَ الشَّیاطینِ وَ کانَ الشَّیْطانُ لِرَبِّه کَفُورا

چرا که تبذیرکنندگان برادران شیطانند و شیطان کفران (نعمت های) پروردگارش کرد .

این که تبذیرکنندگان برادران شیطان هستند ، به خاطر آن است که آن ها نیز نعمت های خداداد را کفران می کنند و در غیر مورد قابل استفاده صرف می نمایند .

امااین که شیطان، کفران نعمت های پروردگار راکردروشن است، زیرا خداوندنیرووتوان و هوش واستعدادفوق العاده ای به اوداده بوداو این همه نیروها را در غیرموردش یعنی در طریق اغوا و گمراهی مردم صرف کرد.

تعبیر به « اِخْوان » (برادران) یا به خاطر این است که اعمالشان هم ردیف و هماهنگ اعمال شیطان است ، همچون برادرانی که یکسان عمل می کنند و یا به خاطر آن است که قرین و همنشین شیطان در دوزخ هستند ، همان گونه که در آیه ۳۹ از سوره زخرف بعد از آن که قرین بودن شیطان را با انسان های آلوده به طور کلی بیان می کند می فرماید : « وَ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْیَوْمُ اِذْ ظَلَمْتُمْ اَنَّکُمْ فِی الْعَذابِ مُشْتَرِکُونَ : امروز اظهار برائت وتقاضای جدایی از شیطان سودمند به حال شما نیست چرا که همگی در عذاب مشترک هستید ».

واما این که « شیاطین » در این جا به صورت جمع ذکر شده ممکن

است اشاره به چیزی باشد که از آیات سوره « زخرف » استفاده می شود که هر انسانی روی از یاد خدا برتابد، شیطانی برانگیخته می شود که قرین و همنشین او خواهد بود ، نه تنها در این جهان که در آن جهان نیز همراه او است « وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِالرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطانا فَهُوَ لَهُ قَرینٌ ... حَتّی اِذا جائَنا قالَ یالَیْتَ بَیْنی وَ بَیْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرینُ» (۳۶ و۳۸ / زخرف) .

(۴۴) سوره اِسراء

با فقرا مدارا کنید

۲۸ وَ اِمّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَهٍ مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَیْسُورا

و هرگاه ازآن ها(یعنی مستمندان) روی برتابی و انتظار رحمت پروردگارت را داشته باشی (تا گشایشی در کارت پدید آید و به آن ها کمک کنی) با گفتار نرم و آمیخته به لطف با آن ها سخن بگو .

« مَیْسُور » از ماده « یُسْر » به معنی راحت و آسان است و در این جا مفهوم وسیعی دارد که هرگونه سخن نیک و برخورد با احترام و محبت را شامل می شود .

در روایات می خوانیم که بعد از نزول این آیه هنگامی که کسی چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست و حضرت چیزی نداشت که به او بدهد می فرمود : « یَرْزُقُنَا اللّهُ وَ اِیّاکُمْ مِنْ فَضْلِه : امیدوارم

خدا ما و تو را از فضلش روزی دهد » .(1)

جزء پانزدهم (۴۵)

در سنت های قدیمی ما به هنگام برخورد با سائل چنین بوده و هست که هنگامی که تقاضاکننده ای به درخانه می آمد و چیزی برای دادن موجود نبود به او می گفتند : « ببخش » ، اشاره به این که آمدن تو بر ما حقی ایجاد می کند و از نظر اخلاقی از ما چیزی طلبکار هستی و ما تقاضا داریم که این مطالبه اخلاقی خود را بر ما ببخشی چرا که چیزی که پاداش آن باشد موجود نداریم .

رعایت اعتدال و میانه روی درانفاق وبخشش

۲۹ وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً اِلی عُنُقِکَ و لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوما مَحْسُورا

هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترك انفاق و بخشش منما) و بیش از حد آن را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی .

(۴۶) سوره اِسراء

« تَقْعُد » که از ماده « قُعُود » به معنی نشستن و کنایه از توقف و از کارافتادن می باشد .

« مَحْسُور » از ماده «حَسْر» در اصل معنی کنار زدن لباس و برهنه ساختن قسمت زیر آن است .

و بعدا این مفهوم توسعه یافته و به هر شخص خسته و وامانده که از رسیدن به مقصد عاجز است « مَحْسُور » یا « حَسیر » و

۱- « مَجْمَعُ الْبَیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

« حاسِر » گفته می شود .

« حَسْرَه » به معنی غم و انـدوه نیز از همین ماده گرفته شـده ، چرا که این حالت به انسان معمولاً در مواقعی دست می دهـد که نیروی جبران مشکلات و شکست ها را از دست داده ، گویی از توانایی و قدرت برهنه شده است .

همـان گونه که « بسـته بودن دست به گردن » کنایه از بخل است ، « گشودن دست ها به طور کامل » آن چنان که از جمله « و لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ» استفاده می شود کنایه از بذل و بخشش بی حساب است .

جزء پانزدهم (۴۷)

تعبیر به « مَلُوم » اشاره به این است که گاه بذل و بخشـش زیاد نه تنها انسان را از فعالیت و ضروریات زندگی بازمی دارد بلکه زبان ملامت مردم را بر او می گشاید .

۳۰ اِنَّ رَبَّکَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَیَقْدِرُاِنَّهُ کانَ بِعِبادِه خَبیرا بَصیرا

پروردگارت روزی را برای هرکس بخواهد گشاده یا تنگ می دارد، او نسبت به بندگانش آگاه و بینا است .

در این جا این سؤال مطرح می شود که اصـلاً چرا بعضـی از مردم محروم و نیازمند و مسـکین هسـتند که لازم باشد مابه آن ها انفاق کنیم آیا بهتر نبود خداوند خودش به آن ها هر چه لازم بود می داد تا نیازی نداشته باشند که ما به آن ها انفاق کنیم .

این اشاره به پاسخ همین سؤال است ، این یک آزمون برای شما است وگرنه برای او همه چیز ممکن است ، او

می خواهد به این وسیله شما را تربیت کند و روح سخاوت و فداکاری و از خودگذشتگی را در شما پرورش دهد .

(۴۸) سوره اِسراء

به علاوه بسیاری از مردم اگر کاملاً بی نیاز شوند راه طغیان و سرکشی پیش می گیرند و صلاح آن ها این است که در حد معینی از روزی باشند ، حدی که نه موجب فقر گردد نه طغیان .

از همه این ها گذشته وسعت و تنگی رزق در افراد انسان (بجز موارد استثنایی یعنی از کارافتادگان و معلولین) بستگی به میزان تلاش و کوشش آن ها دارد و این که می فرماید خدا روزی را برای هرکس بخواهد تنگ و یا گشاده می دارد ، این خواستن هماهنگ با حکمت او است و حکمتش ایجاب می کند که هرکس تلاشش بیشتر باشد سهمش فزون تر و هرکس کمتر باشد محروم تر گردد .

ضرورت تولید علم و پیروی از دستاوردهای علوم مختلف

۳۶ وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ اُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً

جزء پانزدهم (۴۹)

از آن چه نمی دانی پیروی مکن ، چرا که گوش و چشم و دل ها همه مسؤول هستند .

« لاـ تَقْفُ » از ماده « قَفْو » به معنی دنباله روی از چیزی است ، می دانیم دنباله روی از غیر علم ، مفهوم وسیعی دارد که همه آن چه را گفتیم شامل می شود .

نهی از پیروی از غیر علم معنی وسیعی دارد که مسایل اعتقادی

و گفتار و شهادت و قضاوت و عمل را شامل می شود .

روی این زمینه الگوی شناخت در همه چیز ، علم و یقین است و غیرآن خواه«ظن و گمان» باشد یا «حدس و تخمین» یا « شک و احتمال » هیچ کدام قابل اعتماد نیست .

این که چرا از میان حواس انسان تنها اشاره به چشم و گوش شده دلیلش روشن است ، زیرا معلومات حسّی انسان غالبا از این دو طریق حاصل می شود و بقیه تحت الشعاع آن ها هستند .

(۵۰) سوره اِسراء

بر روی زمین با غرور و تکبر حرکت نکنید

۳۷ وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحا اِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً

روی زمین با تکبر راه مرو ، تو نمی توانی زمین را بشکافی و طول قامتت هرگز به کوه ها نمی رسد ؟

« مَرَحَ » به معنی شدت خوشحالی در برابر یک موضوع باطل و بی اساس است .

اشاره به این که افراد متکبر و مغرور غالبا به هنگام راه رفتن پاهای خود را محکم به زمین می کوبند تا مردم را از آمد و رفت خویش آگاه سازند ، گردن به آسمان می کشند تا برتری خود را به پندار خویش بر زمینیان مشخص سازند .

ولی قرآن می گوید : آیا تو اگر پای خود را بر زمین بکوبی هرگز می توانی زمین را بشکافی یا ذره ناچیزی هستی بر روی این کره عظیم خاکی . آیا تو می توانی هرقدر گردن خود را بر فرازی هم طراز کوه ها

شوی یا این که حداکثر می توانی چند سانتی متر قامت خود را بلندتر نشان دهی درحالی که حتی عظمت بلندترین قله های کوه های زمین در برابر این کره ، چیز قابل ذکری نیست و خود زمین ذره بی مقداری است در مجموعه جهان هستی .

جزء پانزدهم (۵۱)

۳۸ کُلُّ ذلِکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوها

همه این ها گناهش نزد پروردگار تو منفور است .

از این تعبیر روشن می شود که برخلاف گفته پیروان مکتب جبر ، خدا هرگز اراده نکرده است گناهی از کسی سربزند ، چرا که اگر چنین چیزی را اراده کرده بود با کراهت و ناخشنودی که دراین آیه روی آن تأکید شده است سازگار نبود .

شرک و دوگانه پرستی خمیرمایه همه انحرافات و جنایات است

۳۹ ذلِکَ مِمّا اَوْحی اِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ اِلها اخَرَ فَتُلْقی فی جَهَنَّمَ مَلُوما مَدْحُورا

(۵۲) سوره اِسراء

این احکام ازحکمت هایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده و هرگزمعبودی با اللّه قرارمده که در جهنم می افتی در حالی که مورد سرزنش خواهی بود و رانده شده (درگاه خدا) .

تعبیر به « حکمت » اشاره به این است که این احکام آسمانی درعین این که از وحی الهی سرچشمه می گیرد با ترازوی عقل ، نیز کاملاً قابل سنجش و قابل درک است ، چه کسی می تواند زشتی شرك یا قتل

نفس ، یـا آزار پـدر و مـادر و همچنین قبـح زنا و کبر و غرور و ظلم به یتیمان و عواقب شوم پیمان شـکنی وماننـد آن را انکار کند .

به تعبیردیگر این احکام هم از طریق حکمت عقلی، اثبات شـده است و هم از طریق وحی الهی و اصول همه احکام الهی چنین است هرچند جزییات آن را در بسیاری از اوقات با چراغ کم فروغ عقل نمی توان تشخیص داد و تنها در پرتو نورافکن نیرومند وحی باید درک کرد.

در حقیقت شـرک و دوگـانه پرستی ، خمیر مـایه همه انحرافات و جنایات و گناهان است ، لـذا بیان این سلسـله احکام اساسـی اسلام از شرک شروع شد و به شرک نیز پایان یافت .

جزء پانزدهم (۵۳)

تبلیغ متنوع مایه تذکر بیشتر است

۴۱ وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فی هذَا الْقُرْانِ لِیَذَّکَّرُوا وَ ما یَزیدُهُمْ اِلاّ نُفُورا

ما، در این قرآن انواع بیانات مؤثر را آوردیم تا متذکّر شوند، ولی(گروهی ازکوردلان) جز بر نفرتشان نمی افزاید.

« صَرَّف » از ماده « تصریف » به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن است و مخصوصا باتوجه به این که از باب « تفعیل » است ، معنی کثرت را نیز دربردارد .

و از آن جـا که بیانـات قرآن درزمینه اثبـات توحیـد و نفی شـرک ، گـاهی فطری ، زمـانی در شـکل تهدیـد ، گـاهی تشویق و خلاصه از انواع طرق و فنون مختلف کلام برای آگاه ساختن و بیدارکردن مشـرکان اسـتفاده شده است ، تعبیر به « صَرَّفْنا » در مورد آن بسیار مناسب است

ص:۳۸

قرآن بااین تعبیرمی گویـدماازهردری واردشـدیم و ازهرراهی اسـتفاده کردیم تا چراغ توحید را در دل این کوردلان بیفروزیم، اماگروهی از آن ها آن قـدر لجوج و متعصب و سرسـخت هسـتند که نه تنها این بیانات آن ها را به حقیقت نزدیک نمی سازد بلکه بر نفرت و دوری آن ها می افزاید .

در این جـا این سؤال به ذهن می رسـد که اگر این بیانـات گونـاگون نـتیجه معکـوس دارد ، ذکر آن هـا چه فایـده ای خواهد داشت ؟

پاسـخ این سؤال روشن است و آن این که قرآن برای یک فرد یا یک گروه خاص نازل نشـده بلکه برای جامعه انسانی است و مسـلما همه انسان ها این گونه نیسـتند ، بسـیار هستند کسانی که این دلایل مختلف را می شنوند و راه حق را باز می یابند ، هر دسـته ای از این تشـنگان حقیقت از یـک نوع بیـان قرآن بهره می گیرنـد و بیـدارمی شونـد و همین اثر ، برای نزول این آیات، کافی است، هرچندکوردلانی ازآن نتیجه معکوس بگیرند.

ضمنـا از این آیه این درس را در زمینه مسایـل تربیـتی و تبلیغی می توان فراگرفت که بایـد برای رسـیدن به هـدف هـای عـالی تربیـتی ، تنهــا از یــک طریـق اســتفاده نکرد ، بلکـه از طرق گونــاگون و وسایـل مختلـف بهره گرفـت ، کـه مردم ذوق هـا و استعدادهای مختلفی دارند و برای نفوذ در هریک باید از راهی وارد شد و یکی از فنون بلاغت نیز همین است .

تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان

۴۴ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمواتُ السَّبْعُ وَ الأَرْضُ وَ مَنْ فیهِنَّ وَ اِنْ مِنْ شَیْ ءٍ اِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِه وَلکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ اِنَّهُ کانَ حَلیما غَفُورا

آسمان های هفتگانه و زمین و کسانی که درآن هاهستندهمه تسبیح اومی گویند و هرموجودی تسبیح و حمداومی گوید، ولی شماتسبیح آن هارا نمی فهمید او حلیم و آمرزنده است.

در آیات مختلف قرآن ، سخن از تسبیح و حمد موجودات عالم هستی در برابر خداوند بزرگ به میان آمده است .

قرآن می گوید : عالم هستی یکپارچه زمزمه و غوغا است ، هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است و غلغله ای خاموش در پهنه عالم هستی طنین افکنده که بی خبران توانایی شنیدن آن را ندارند ، اما اندیشمندانی که قلب و جانشان به نور ایمان زنده و روشن است ، این صدا را از هر سو به خوبی به گوش و جان می شنوند .

(۵۶) سوره اِسراء

ولی در تفسیر حقیقت این حمد و تسبیح در میان دانشمندان و فلاسفه و مفسران بسیار گفتگو است :

بعضی آن را حمد و تسبیح « حالی » دانسته اند و بعضی « قالی » که خلاصه نظرات آن هارا با آن چه مورد قبول ما است ذیلاً می خوانید:

جمعی معتقدند که همه ذرات موجودات این جهان اعم از آن چه ما آن را عاقل می شماریم یا بی جان و غیرعاقل همه دارای یک نوع درک و شعورند و در عالم خود تسبیح و حمد خدا می گویند ، هر چند ما قادر نیستیم به نحوه درک و احساس آن ها پی ببریم و زمزمه حمد و تسبیح آن ها را بشنویم .

آیاتی مانند « وَ اِنَّ مِنْها لَما یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ : بعضی از سنگ ها از ترس خدا از فراز کوه ها به پایین می افتند » (۷۴ / بقره) .

مانند « فَقالَ لَها وَ لِلْاَرْضِ ائتِیا طَوْعا اَوْ کَرْها قالَتا اَتَیْنا طائِعِینَ : خداوند به آسمان و زمین فرمود از روی اطاعت یا کراهت به فرمان من آیید ، آن ها گفتند ما از در اطاعت می آییم » (۱۱ / فصلت)... و مانند آن را می توان گواه بر این عقیده گرفت .

بسیاری معتقدند که این تسبیح و حمد ، همان چیزی است که ما آن را « زبان حال » می نامیم ، حقیقی است نه مجازی ، ولی زبان حال است نه قال .

توضیح این که: بسیار می شودبه کسی که آثار ناراحتی و درد و رنج و بی خوابی در چهره و چشم او نمایان است می گوییم : هرچند تو از ناراحتیت سخن نمی گویی اما چشم تو می گوید که دیشب به خواب نرفتی وچهره ات گواهی می دهدکه ازدرد و ناراحتی جانکاهی رنج می بری.

این زبان حال گاهی آن قدر قوی و نیرومند است که « زبان قال » را تحت الشعاع خود قرار می دهد و به تکذیب آن برمی خیزد ، این همان چیزی است که علی در گفتار معروفش می فرماید : « ما اَضْمَرَ اَحَدٌ شَیْئا اِلّا ظَهَرَ فی فَلَتاتِ لِسانِهِ وَ صَفَحاتِ وَجْهِهِ : هرگز کسی رازی را در دل نهان نمی کند مگر این که در لابلای سخنانش به طور ناخودآگاه و صفحه صورتش آشکار می گردد » .(۱)

از سوی دیگر آیا می توان انکار کرد که یک تابلو بسیار زیبا که شاهکاری از هنر راستین است گواهی بر ذوق و مهارت نقاش می دهد

۱- « نهج البلاغه » ، حکمت ۲۶ .

و او را مدح و ثنا می گوید ؟

آیـا می توان انکار کرد که دیوان شـعر شـعرای بزرگ و نامـدار از قریحه عالی آن ها حکایت می کنـد ؟ و دائما آن ها را می ستاید ؟

(۵۸) سوره اِسراء

آیا می توان منکر شـد که ساختمان های عظیم و کارخانه های بزرگ و مغزهای پیچیـده الکترونیک و امثال آن ها، با زبان بی زبانی از سازنده و مخترع و مبتکر خود سخن می گویند و هریک درحد خوداز آن ها ستایش می کنند ؟

جزء پانزدهم (۵۹)

بنابراین باید قبول کرد که عالم شـگرف هستی با آن نظام عجیبش ، با آن همه رازها و اسـرار ، با آن عظمت خیره کننده اش و با آن ریزه کاری های حیرت زا همگی « تسبیح و حمد » خدا می گویند .

مگر « تَسْبیـح » جز به معنی پـاک و منزه شـمردن از عیوب می باشـد ؟ ساختمـان و نظم این عالم هستی می گویـد خالق آن از هرگونه نقص و عیبی مبرا است .

اگر یـک روز آن شـاعر نکته پرداز هر برگی از برگ هـای درختـان سبز را دفتری از معرفت کردگار می دانست ، دانشـمندان گیاه شـناس امروز درباره این برگ ها نه یک دفتر بلکه کتاب ها نوشـته انـد واز ساختمان اسـرارآمیز کوچک ترین اجزای آن یعنی سـلول ها گرفته تا طبقات هفتگانه برگ و دستگاه تنفسی آن و رشته های آبیاری و تغذیه و سایر مشخصات بسیار پیچیده برگ ها در این کتاب ها ، بحث ها کرده اند .

این معنی برای تسبیـح و حمـد عمومی موجودات کاملاً قابل درک است و نیاز به آن نـدارد که ما برای همه ذرات عالم هستی درک و شعور

قایل شویم چرا که دلیل قاطعی برای آن در دست نیست و آیات گذشته نیز به احتمال زیاد همان زبان حال را بیان می کند .

(۶۰) سوره اِسراء

در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده تعبیرات جالبی در این زمینه دیده می شود ، از جمله :

یکی از یاران امام صادق می گوید : از تفسیر آیه « وَ اِنْ مِنْ شَیْ ءٍ اِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ » سؤال کردم ، امام فرمود : « کُلُّ شَیْ ءٍ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ اِنّالَنَری اَنْ یَنْقُضَ الْجِدارُ وَ هُوَ تَسْبیحُها : آری هر چیز تسبیح و حمد خدا می گوید حتّی هنگامی که دیوار می شکافد و صدایی از آن به گوش می رسد آن نیز تسبیح است » .

از امام باقر نقل شده که فرمود : « نَهی رَسُولُ اللّهِ عَنْ اَنْ تُوْسَمَ الْبَهائِمُ فیوُجُوهِها، وَاَنْ تُضْرَبَ وُجُوهُهاالِاَنَّها تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّها: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : علامت داغ در صورت حیوانات نگذارید و تازیانه به صورت آن ها نزنید زیرا آن ها حمد و ثنای خدا می گویند » .

و نیز از امام صادق نقل شده : « مامِنْ طَیْرٍ یُصادُ فی بَرٍّ وَ

جزء پانزدهم (۶۱)

لا بَحْرٍ وَ لا شَیْ ءٌ یُصادُ مِنَ الْوَحْشِ اِلاّبِتَضْییعِهالتَّسْبیحَ : هیچ پرنده ای در صحرا و دریا صید نمی شود و هیچ حیوان وحشی به دام صیاد نمی افتد مگر به خاطر ترک تسبیح » .

امام باقر صدای گنجشکانی را شنید، فرمود : « می دانید این ها چه می گویند » ، ابوحمزه ثمالی که از یاران خاص امام بود می گوید ، عرض کردم : « نه » ، فرمود : « یُسَبِّحْنَ رَبَّهُنَّ عَزَّ وَ جَلَّ وَ یَسْئَلْنَ قُوتَ یَوْمِهِنَّ : این ها تسبیح خداوند بزرگ را می گویند و روزی

خود را از او می خواهند » .

در حدیث دیگری می خوانیم که یک روز پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عایشه آمد ، فرمود : « این دو لباس مرا بشوی » عرض کرد : « ای رسول خدا دیروز شستم » ، فرمود : « اَمّا عَلِمْتَ اَنَّ الثَّوْبَ یُسَبِّحُ فَاِذَا اتَّسَخَ انْقَطَعَ تَسْبیحُهُ : آیا نمی دانی که لباس انسان نیز تسبیح خدا می گوید و هنگامی که چرک و آلوده شود تسبیح آن قطع می شود » .

مجموعه این روایات که بعضی از آن ها معانی دقیق و باریکی دارد

(۶۲) سوره اِسراء

نشان می دهد که این حکم عمومی تسبیح موجودات ، همه چیز را بدون استثناء دربرمی گیرد و همه این ها با آن چه در تفسیر دوم (تسبیح به معنی زبان حال و تکوین) گفتیم کاملاً سازگار است و این که در این روایات خواندیم هنگامی که لباس آلوده و کثیف می شود ، تسبیح آن قطع می گردد ، ممکن است اشاره به این باشد که موجودات تا چهره پاک طبیعی دارند ، انسان را به یاد خدا می اندازند،اما هنگامی که چهره پاک طبیعی خود را از دست دادند دیگر آن یادآوری از بین می رود .

۴۹ وَ قالُوا اَءِذا کُنّا عِظاما وَ رُفاتا اَءِنّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقا جَدیدا

و(مشرکین)گفتند: آیا هنگامی که ما استخوان های پوسیده و پراکنده ای شدیم دگربار آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟

« رُفات » به هر چیزی که کهنه و پوسیده و متلاشی شود می گویند .

این تعبیرمانند بسیاری از تعبیرات دیگر قرآن در زمینه معاد نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله همواره در دعوت خود سخن از مسأله « معاد

جسمانی » می گفت که این جسم بعد از متلاشی شدن بازمی گردد ، وگرنه هرگاه سخن تنها از معاد روحانی بود این گونه ایرادهای مخالفان به هیچ وجه معنی نداشت .

رستاخیز قطعی است

۵۰ قُلْ کُونُوا حِجارَةً اَوْ حَدیدا

بگو: شما سنگ و آهن باشید .

۵۱ اَوْخَلْقا مِمّایَکْبُرُ فیصُدُورِکُمْ فَسَیَقُولُونَ مَنْ یُعیدُنا قُلِ الَّذی فَطَرَکُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَیُنْغِضُونَ اِلَیْکَ رُؤُسَهُمْ وَ یَقُولُونَ مَتی هُوَ قُلْ عَسی اَنْ یَکُونَ قَریبا

یا هر مخلوقی که در نظرشما ازاین سخت تراست(و از حیات وزندگی دورتر، باز خدا قادراست شمارابه زندگی مجدد بازگرداند) آن ها به زودی می گویند چه کسی ما رابازمی گرداند؟ بگو همان کسی که روز نخست شما را آفرید ، آن ها سر خود را (از روی تعجب و انکار) به سوی تو خم می کنند و می گویند:در چه زمانی خواهد بود؟بگو شاید نزدیک باشد.

(۶۴) سوره اِسراء

« سَیُنْغِضُونَ » از ماده « اِنْغاض » به معنی حرکت دادن سربه سوی طرف مقابل از روی تعجب است .

روشن است که استخوان ها بعد از پوسیدن تبدیل به خاک می شوند و خاک همیشه آثاری از حیات دارد ، گیاهان از خاک می رویند، موجودات زنده در خاک پرورش می یابند و اصل وجود آدمی نیز از خاک است ، کوتاه سخن این که خاک دروازه حیات وزندگی است.

ولی سنگ و آهن یا موجوداتی از این ها سخت تر فاصله شان با حیات و زندگی بسیار بیشتر است ، هرگز گیاهی از دل سنگ و آهن برنمی خیزد ، اما قرآن می گوید در پیشگاه قدرت خدا این ها اهمیت ندارد ، هرچه باشید و هرچه شوید باز امکان بازگشتتان به حیات و زندگی محفوظ است .

سنگ ها و آهن ها نیزمی پوسند و متلاشی می شوند و با موجودات دیگر این کره خاکی ترکیب می یابند و مبدأ حیات و زندگی می شوند .

جزء پانزدهم (۶۵)

دومین ایراد آن ها این بود که می گفتند : بسیار خوب اگر بپذیریم که این استخوان های پوسیده و متلاشی شده قابل بازگشت به حیات است چه کسی قدرت انجام این کار را دارد ، چرا که این تبدیل را یک امر بسیار پیچیده و مشکل می دانستند .

پاسخ این سؤال را قرآن چنین می گوید : « به آن ها بگو همان کسی که شما را روز اول آفرید : قُلِ الَّذی فَطَرَکُمْ اَوَّلَ مَرَّهٍ » .

سرانجام به سومین ایراد آن ها می پردازد و می گوید : « آن ها سر خود را از روی تعجب و انکار تکان می دهند و می گویند: چه زمانی این معاد واقع می شود؟ فَسَیُنْغِضُونَ اِلَیْکَ رُؤُسَهُمْ وَ یَقُولُونَ مَتی هُوَ».

آن ها در حقیقت با این ایراد خود می خواستند این مطلب را منعکس کنند که به فرض این ماده خاکی قابل تبدیل به انسان باشد و قدرت خدا را نیز قبول کنیم ، اما این یک وعده نسیه بیش نیست و معلوم نیست در چه زمانی واقع می شود ؟ اگر در هزاران یا میلیون هاسال بعد باشد چه تأثیری در زندگی امروز ما می کند ، سخن

از نقد بگو و نسیه را رها کن .

(۶۶) سوره اِسراء

قرآن در پاسخشان می گوید : « به آن ها بگو شاید زمان آن نزدیک باشد: قُلْ عَسی اَنْ یَکُونَ قَریبا » .

و البته نزدیک است چراکه مجموعه عمر این جهان هرچه باشد در برابر زندگی بی پایان در سرای دیگر لحظه زودگذری بیش نیست .

۵۲ یَوْمَ یَدْعُوکُمْ فَتَسْتَجیبُونَ بِحَمْدِه وَ تَظُنُّونَ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلاّ قَلیلاً

همان روز که شما را (از قبرهایتان) فرا می خواند ، شما هم اجابت می کنید درحالی که حمد او می گویید و تصور می کنید تنها مدت کوتاهی (در جهان برزخ) درنگ کردید .

آری آن روز این احساس به انسان دست می دهد که دوران برزخ هرچند طولانی بوده ، در برابر عمر بی نهایت در عالم بقاء، لحظات زودگذری بیش نیست .

بعضی از مفسران این احتمال را نیز داده اند که منظور اشاره به

جزء پانزدهم (۶۷)

توقف در دنیا است یعنی آن روزاست که می دانید زندگی دنیا چندان طولانی نبوده، ساعاتی بوده کوتاه و بسیار زودگذر .

برخورد منطقی با همه مخالفان

۵۳ وَ قُلْ لِعِبادی یَقُولُوا الَّتی هِیَ اَحْسَنُ اِنَّ الشَّیْطانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ اِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلاِْنْسانِ عَدُوّا مُبینا

به بندگانم بگو سخنی بگویندکه بهترین باشد چراکه شیطان (به وسیله سخنان ناموزون) میان آن ها فتنه و فساد می کند،

همیشه شیطان دشمن آشکاری برای انسان بوده است .

«یَنْزَغُ» از ماده « نَزْغ » به معنی ورود در کاری به نیت اِفساد است .

کلمه « عِبادی » اشاره به مؤمنان است و روش بحث با دشمنان را به آن ها می آموزد چرا که گاهی مؤمنان تازه کار طبق روشی که از پیش داشتند با هرکس که در عقیده با آن ها مخالف بود به خشونت می پرداختند و آن ها را صریحا اهل جهنم و عذاب و شقی و گمراه می خواندند و خود را اهل نجات ، و این سبب می شد که مخالفان یک حالت منفی در برابر دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به خود بگیرند .

(۶۸) سوره اِسراء

البتّه کلمه « بَیْنَهُمْ » (در میان آن ها) مفهومش این است که شیطان ، سعی می کند میان مؤمنان و مخالفانشان فساد کند و یا سعی می کند در دل های مؤمنان به طرز مرموزی نفوذ کند و آن ها را به فساد و افساد دعوت نماید .

۶۴ وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَاَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَیْلِکَ وَ رَجِلِکَ وَ شارِکْهُمْ فِی الْاَمْوالِ وَ الْاَوْلادِ وَعِدْهُمْ وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ اِلاّ غُرُورا

هرکدام از آن ها را می توانی با صدای خودت تحریک کن و لشکر سواره و پیاده ات را بر آن ها گسیل دار و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی و آن ها را با وعده ها سرگرم کن ولی شیطان جز فریب و دروغ وعده ای نمی دهد .

۶۵ اِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکیلاً

(اما بدان) تو هرگز سلطه ای بر بندگان من پیدانخواهی کرد

و آن ها هیچگاه به دام تو گرفتار نمی شوند همین قدر کافی است پروردگارت حافظ آن ها باشد .

«اِسْتَفْزِزْ» از ماده « اِسْتِفْزاز » به معنی تحریک و برانگیختن است.

« اَجْلِبْ » از ماده « اِجْلاب » در اصل از «جَلَبَه» به معنی فریاد شدید است و اِجْلاب به معنی راندن و حرکت دادن با نهیب و فریاد می باشد .

وسایل چهارگانه وسوسه گری شیطان

گر چه در آیات فوق ، مخاطب شیطان است و خداوند به عنوان یک فرمان تهدیدآمیز به او می گوید هرچه از دستت ساخته است بکن و با وسایل گوناگون به اغوای بنی آدم برخیز ، ولی در واقع هشداری است به همه انسان ها که طرق نفوذ شیطان را دریابند و از تنوع وسایل وسوسه های او آگاه شوند .

جالب این که قرآن در آیه فوق به چهاربخش مهم و اصولی از این وسایل ، اشاره می کند و به انسان ها می گوید که از چهارطرف مراقب خویش باشند :

(۷۰) سوره اِسراء

برنامه های تبلیغاتی جمله « وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ » که بعضی از مفسران آن را تنها به معنی نغمه های هوس انگیز موسیقی و خوانندگی تفسیر کرده اند معنی وسیعی دارد که هرگونه تبلیغات گمراه کننده را که در آن از وسایل صوتی و سمعی استفاده می شود شامل می گردد .

به این ترتیب نخستین برنامه شیطان، استفاده از این وسایل است .

این مسأله مخصوصا در دنیای امروز که دنیای فرستنده های

رادیویی و دنیای تبلیغات گسترده سمعی و بصری است ، از هر زمانی روشن تر و آشکارتر است ، چرا که شیاطین و احزاب آن ها در شرق و غرب جهان بر این وسیله مؤثر تکیه دارند و بخش عظیمی از سرمایه های خود را در این راه مصرف می کنند ، تا بندگان خدا را استعمار کنند و از راه حق که راه آزادی و استقلال و ایمان و تقوی است منحرف سازند و به صورت بردگانی بی اراده و ناتوان درآورند .

استفاده از نیروی نظامی این منحصر به عصر و زمان

جزء پانزدهم (۷۱)

ما نیست که شیاطین برای یافتن منطقه های نفوذ به قدرت نظامی متوسّل می شوند ، همیشه بازوی نظامی یکی از بازوهای مهم و خطرناک همه جباران و ستمگران جهان بوده است ، آن ها ناگهان در یک لحظه به نیروهای مسلّح خود فریاد می زنند و به مناطقی که ممکن است با مقاومت سرسختانه ، آزادی و استقلال خویش را بازیابند گسیل می دارند و حتّی در عصر خود می بینیم برنامه گسیل سریع که درست همان مفهوم « اِجْلاب » را دارد تنظیم کرده اند ، به این ترتیب که پاره ای از قدرت های جهانخوار غرب نیروی ویژه ای ، آماده ساخته اند که بتوانند آن را در کوتاه ترین مدت در هر منطقه ای از جهان که منافع نامشروع شیطانیشان به خطر بیفتد اعزام کنند و هر جنبش حق طلبانه ای را در نطفه خفه نماید .

و قبل از وصول این لشکر سریع ، زمینه را با جاسوسان ماهر خود که در واقع لشکر پیاده هستند آماده می سازند .

غافل از این که خداوند به بندگان راستینش در همین آیات وعده

داده است که شیطان و لشکر او هرگز بر آن ها سلطه نخواهند یافت .

(۷۲) سوره اِسراء

برنـامه های اقتصادی با پوشـش انسان دوستی یکی دیگر از وسایل مؤثر نفوذشـیطان از طریق شـرکت در اموال و نفوس است ، باز در این جا می بینیم بعضی از مفسران شرکت در اموال را منحصرا به معنی « ربا » و شرکت در اولادرا فقط به معنی فرزندان نامشـروع دانسـته اند در حالی که این دو کلمه معنی بسیار وسیع تری دارد که همه اموال حرام و فرزندان نامشروع و غیر آن را شامل می شود .

مثلاً در عصـر و زمان خود می بینیم که شـیاطین جهانخوار ، مرتبا پیشـنهاد سـرمایه گـذاری و تأسـیس شـرکت ها و ایجاد انواع کارخانه ها و مراکز تولیدی در کشورهای ضـعیف می کنند و زیر پوشش این شرکت ها انواع فعالیت های خطرناک و مضر را انجام می دهند ، جاسوس های خود را به نام کارشـناس فنی یا مشاور اقتصادی و مهندس و تکنیسـین به این کشورها اعزام می دارند و بالطائف الحیل آخرین رمق آن ها را می مکند و از رشد و نمو و استقلال اقتصادی آن ها جلوگیری می کنند .

جزء پانزدهم (۷۳)

و نیز از طریق تأسـیس مدارس ، دانشـگاه ها ، کتابخانه ها ، بیمارسـتان ها و جهانگردی در فرزندان آن ها شـرکت می جویند ، جمعی از آن هـا را به سوی خود متمایل می سازنـد ، حتّی گاهی با کمک های سـخاوتمندانه از طریق بورس تحصـیلی که در اختیار جوانان می گذارند آن ها رابه طورکامل به فرهنگ و برنامه خود جلب می کنند و در افکار آن ها شریک می شوند .

برنامه های مخرب روانی استفاده از وعده های

مغرورکننده و انواع فریب ها و نیرنگ ها یکی دیگر از برنامه های شیطان ها است ، آن ها روانشناسان و روانکاوان ماهری را برای اغفال و فریب مردم ساده دل و حتّی هوشیار تربیت کرده اند ، گاهی به نام این که دروازه تمدن بزرگ در چندقدمی آن ها است و یا این که در آینده نزدیکی در ردیف اولین کشورهای متمدن و پیشرو قرار خواهند گرفت و یا این که نسل آن ها نسل نمونه و بی نظیری است که می تواند در پرتو برنامه های آنان به اوج عظمت برسد و امثال این خیالات و پندارها، آن هارا سرگرم می سازند که همه در جمله « وَعْدِهُمْ » خلاصه می شود .

(۷۴) سوره اِسراء

و گاهی به عکس از طریق تحقیر و تضعیف روحیه و این که آن ها هرگز مبارزه با قدرت های عظیم جهانی را ندارند و میان تمدّنشان با تمدّن کشورهای پیشرفته صدها سال فاصله است آنان را ازهرگونه تلاش و کوششی بازمی دارند .

این قصه سر دراز دارد و طرق نفوذ شیطان و لشکریان او یک راه و دو راه نیست (۱)، این جا است که عباداللّه و بندگان راستین خدا با دلگرمی که از وعده قطعی او در این آیات به دست می آورند به جنگ با این شیاطین برمی خیزند و کمترین وحشتی به خود راه نمی دهند و می دانند سر و صدای شیاطین هرقدر زیاد باشد بی محتوا و توخالی

۱- در زمینه این که چرا خدا شیطان راآفرید در ذیل تفسیر آیه ۳۶ سوره بقره، صفحه ۱۹۳، جلد ۱ تفسیرنمونه و درمورد وسوسه های شیطان در صفحه ۱۱۵، جلد ۶ تفسیر مذکور بحث شده است .

است و با قدرت ایمان و توکل برخدا برهمه آن ها می توان پیروز شد و

نقشه هاشان را نقش برآب کرد چنان که قرآن می گوید « وَ کَفی بِرَبِّکِ وَکیلًا : خداوند بهترین حافظ و نگاهبان و یار و یاور آن ها است » .

چه کسی کشتی ها را در دریاها به حرکت درمی آورد؟

۶۶ رَبُّکُمُ الَّذی یُزْجی لَکُمُ الْفُلْکَ فِی الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِه اِنَّهُ کانَ بِکُمْ رَحیما

پروردگارتان کسی است که کشتی را در دریا برای شما به حرکت درمی آورد تا از نعمت او بهره مند شوید ، او نسبت به شما مهربان است .

«یُزْجی»از ماده « اِزْجاء » به معنی حرکت دادن مداوم چیزی است.

بدیهی است برای حرکت کشتی ها در دریا ، نظاماتی دست به دست هم داده تا این امر فراهم گردد ، از یک سو آب به صورت مرکبی راهوار آفریده شده ، از سوی دیگر وزن مخصوص بعضی از اشیاء سبک تر از آب است آن چنان که روی آب بماند و یا اگر سنگین تر است آن را به شکلی ساخت که عملاً وزن مخصوصی کمتر از آب پیدا کند ، به طوری که طاقت تحمل بارهای سنگین و انسان های فراوانی داشته باشد.

از سوی سوم نیروی محرکی لازم است ، که در زمان های گذشته بادهای منظمی بود که بر صفحه اقیانوس ها با نظم خاصی می وزید و آشنایی به زمان و مسیر و سرعت این بادها به ناخدایان امکان می داد که از نیروی عظیم آن برای حرکت کشتی های بادبانی استفاده کنند ، ولی امروز از نیروی بخار که برادر باد است برای حرکت

کشتی های عظیم استفاده می شود .

از سوی چهارم نیاز به وسیله راهیابی است که در گذشته خورشید و ستارگان آسمان بودند و امروز قطب نماها و نقشه ها هستند .

اگر این چهار موضوع دست به دست هم نمی دادند و برای حرکت منظم کشتی ها هم آهنگ نمی شدند انسان از این وسیله بسیار مهم حمل و نقل و مرکب سواری راهوار محروم می ماند .

البته می دانید کشتی ها همیشه بزرگ ترین وسیله نقلیه انسان ها بوده و هستند ، هم اکنون کشتی های غول پیکری داریم که به اندازه یک شهر کوچک وسعت و سرنشین دارند .

جزء پانزدهم (۷۷)

۶۷ وَاِذامَسَّکُمُ الضُّرُّ فِی الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ اِلّااِیّاهُ فَلَمّا نَجّیکُمْ اِلَی الْبَرِّ اَعْرَضْتُمْ وَ کانَ الْاِنْسانُ کَفـُورا

و هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد همه کس را جز او فراموش خواهید کرد ، اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد روی می گردانید و انسان کفران کننده است .

هنگامی که ناراحتی ها در دریا به شما می رسد تمام معبودهایی جز خدا از نظر شما گم می شود و باید گم شود چرا طوفان حوادث پرده های تقلید و تعصب را که بر فطرت آدمی افتاده کنار می زند و نور فطرت که نور توحید و خداپرستی و یگانه پرستی است جلوه گر می شود ، آری در چنین لحظاتی همه معبودهای پنداری و خیالی که نیروی توهم انسان به آن ها قدرت بخشیده بود همچون برف در آفتاب تابستان آب می شوند و از ذهن محو می گردند و تنها نور در آن می درخشد .

ص:۵۴

سپس اضافه می کند : « فَلَمّا نَجّیکَمْ اِلَی الْبَرِّ اَعْرَضْتُمْ وَ کانَ اِلْاِنْسانُ کَفُورا » .

(۷۸) سوره اِسراء

وقتی خدا شمارا نجات داد باردیگر پرده های غرور و غفلت ، تقلید و تعصب ، این نور الهی را می پوشاند و گرد و غبار عصیان و گناه و سرگرمی های زندگی مادی ، چهره تابناک آن را پنهان می سازد .

انسان گل سرسبد موجودات

۷۰ وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنی ادَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضیلاً

ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آن هارا در خشکی و دریا (بر مرکب های راهوار) حمل کردیم و از انواع روزی های پاکیزه به آن ها روزی دادیم و بر بسیاری از خلق خود برتری بخشیدیم.

از آن جا که یکی از طرق تربیت و هدایت ، همان دادن شخصیت به افراد است قرآن مجید به دنبال بحث هایی که درباره مشرکان و منحرفان در آیات گذشته داشت ، در این جا به بیان شخصیت والای نوع بشر و مواهب الهی نسبت به او می پردازد ، تا با توجه به این ارزش فوق العاده به آسانی خود را نیالاید و خویش را به بهانه ناچیزی نفروشد « وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنی ادَمَ » .

جزء پانزدهم (۷۹)

سپس به سه قسمت از مواهب الهی ، نسبت به انسان ها اشاره می کند که عبارتند ازمرکب، رزق طیّب ، برتری بر سایر مخلوقات .

ص:۵۵

معنی « کثیر » در این جا چیست ؟

بعضی از مفسران آیه فوق را دلیل بر فضیلت فرشتگان بر کل بنی آدم دانسته اند ، چرا که قرآن می گوید ما انسان ها رابر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم و طبعا گروهی در این جا باقی می ماند که انسان برتر از آن ها نیست و این گروه جز فرشتگان نخواهند بود .

ولی باتوجه به آیات آفرینش آدم و سجود و خضوع فرشتگان برای او و تعلیم علم اسماء به آن ها از سوی آدم ، تردیدی باقی نمی ماند که انسان از فرشته برتر است ، بنابراین ، « کثیر » در این جا به معنی جمیع خواهد بود و به گفته مفسر بزرگ طبرسی در مجمع البیان ، در قرآن و مکالمات عرب، بسیار معمول است که این کلمه به معنی جمیع می آید .

(۸۰ سوره اِسراء

قرآن درباره شیاطین می گوید:«وَ اَکْثَرُهُمْ کاذِبُونَ» (۲۲۳/شعراء).

چرا انسان برترین مخلوق خدا است ؟

پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست ، زیرا می دانیم تنها موجودی که از نیروهای مختلف ، مادی و معنوی ، جسمانی و روحانی تشکیل شده و در لابلای تضادها می تواند پرورش پیدا کند و استعداد تکامل و پیشروی نامحدود دارد ، انسان است .

حدیث معروفی که از امیرمؤمنان علی نقل شده نیز شاهد روشنی بر این مدعا است : « خداوند خلق عالم را بر سه گونه آفرید : فرشتگان و حیوانات و انسان ، فرشتگان عقل دارند بدون شهوت و غضب، حیوانات مجموعه ای از شهوت و غضبند و عقل ندارند ، اما انسان مجموعه ای است از هر دو ، تا کدامین غالب آید . اگر عقل او بر شهوتش

غالب شود ، از فرشتگان برتر است و اگر شهوتش بر عقلش چیره گردد ، از حیوانات پست تر » .(۱)

جزء پانزدهم (۸۱)

۷۱ یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ اُناسٍ بِإمامِهِمْ فَمَنْ اُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِه فَاُولئِکَ یَقْرَؤُنَ کِتابَهُمْ وَ لا یُظْلَمُونَ فَتیلاً

به یاد آورید روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم ، آن ها که نامه عملشان به دست راستشان است آن را(با شادی و سرور)می خوانند و سر سوزنی به آن ها ظلم و ستم نمی شود .

« فَتیل » به معنی رشته بسیار نازکی است که درشکاف هسته خرما قرار دارد در مقابل « نَقیر » که نقطه ای در پشت هسته خرما است و « قِطْمیر » به معنی پوسته نازکی است که هسته خرما را پوشانیده و تمام این کلمات کنایه از شی ء بسیار کوچک و حقیر است .

امام در این جا معنی وسیعی دارد که هر پیشوایی را اعم از پیامبران و ائمه هدی و دانشمندان و کتاب و سنت و هم چنین ائمه کفر و ضلال را شامل می شود و به این ترتیب هرکس در آن جا در خط همان رهبری قرار خواهد گرفت که در این جهان خط او را انتخاب کرده بود .

(۸۲) سوره اِسراء

این تعبیر درعین این که یکی از اسباب تکامل انسان را بیان می کند، هشداری است به همه افراد بشر که در انتخاب رهبر فوق العاده دقیق و سخت گیر باشند و زمام فکر و برنامه خود را به دست هرکس نسپرند .

ص:۵۷

۱- «نُورُالثَّقَلَیْن»، جلد ۳، صفحه ۱۸۸ .

نقش رهبری در اسلام

در حـدیث معروفی از امـام بـاقر نقل شـده هنگامی که سـخن از ارکان اصـلی اسـلام به میان می آورد « ولایت » (رهبری) را پنجمین و مهم ترین رکن معرفی می کند درحالی که نماز که معرف پیوند خلق با خالق است و روزه که رمز مبارزه با شهوات است و زکات که پیوند خلق با خلق است و حج که جنبه های اجتماعی اسلام را بیان می کند چهار رکن اصلی دیگر.

سپس امام اضافه می کند : « هیچ چیز به اندازه ولایت و

رهبری اهمیت ندارد ».(چراکه اجرای اصول دیگردرسایه آن خواهدبود).(۱)

و نیز به همین دلیل در حدیث معروفی از پیامبر صـلی الله علیه و آله نقل شده: «مَنْ ماتَ بِغَیْرِ اِمامٍ ماتَ میتَهَ الْجاهِلِیَّهِ : کسـی که بدون امام و رهبر از دنیا برود مرگ او مرگ جاهلیت است ».(۲)

البتّه خداوندبرای هرعصروزمانی رهبری برای نجات وهدایت انسان ها قرارداد؟چراکه حکمت او ایجاب می کندفرمان سعادت بـدون ضامن اجرا نباشد، امّا مهم این است که مردم رهبرشان را بشناسـند و در دام رهبران گمراه و فاسد و مفسد گرفتار نشوند که نجات از چنگالشان دشوار است.

اعتقاد شیعه به وجود یک امام معصوم در هر عصر و زمان

۱- ۱ بُنِیَ الْاِسْـلامُ عَلی خَمْسٍ عَلَی الصَّلوهِ وَالزَّکاهِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوِلا یَهِ وَ لَمْ یُنادِ بِشَـیْ ءٍ کَما نُودِیَ بِالْوِلا یَهِ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۵ .

۲- « نُورُالثَّقَلَیْن » جلد ۳ ، صفحه ۱۹۴ و کتب بسیاری دیگر .

فلسفه اش همین است آن گونه که علی فرمود : « اَللّهُمَّ بَلی لاتَخلُوالْاَرْضُ مِنْ قائِمٍ لِلّهِ بِحُجَّهٍ ، اِمّا ظاهِرا مَشْهُورا وَاِمّا

خائِفامَغْمُورا ، لِئَلّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللّهِ وَ بَیِّناتُهُ : آری به خدا سوگند صفحه روی زمین هرگز از رهبری که با حجت الهی قیام کند خالی نشود ، خواه ظاهر و آشکار باشد یا (بر اثر نداشتن پیروان کافی) ترسان و پنهان، تا نشانه های الهی و دلایل فرمان او از میان نرود » . (۱)

« کوردلان » از دیدگاه قرآن کریم

۷۲ وَ مَنْ کانَ فی هذِه اَعْمی فَهُوَ فِی الْاخِرَهِ اَعْمی وَ اَضَلُّ سَبیلاً

اما آن هاکه در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بودند در آن جا نیزنابیناهستند و گمراه تر.

قرآن تعبیرجالبی از مشرکان و بیدادگران در آیه فوق دارد ، از آن ها به عنوان « اَعْمی » توصیف می کند که اشاره به این حقیقت است که چهره حق همه جا آشکار است اگر چشم بینایی باشد ، چشمی که آیات خدا را در پهنای این جهان ببیند ، چشمی که درس های عبرت را در صفحات تاریخ ، بخواند ، چشمی که سرنوشت جباران و ستمگران را مشاهده کند، خلاصه چشمی باز و حق نگر .

در حدیثی از امام باقر می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود : « مَنْ لَمْ یَدُلُّهُ السَّمواتُ وَ الْاَرْضُ وَ اخْتِلافُ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ

۱- « نهج البلاغه » کلمات قصار ۱۴۷ .

وَ دَورانُ الْفُلْکِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَالْآیاتُ الْعَجیباتُ عَلی اَنَّ وَراءَ ذلِکَ اَمْرٌ اَعْظَمُ مِنْهُ ، فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ اَعْمی وَ اَضَلَّ سَبیلًا : کسی که آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و شد شب و روز و گردش ستارگان و خورشید و ماه و نشانه ای شگفت انگیز او را از حقیقت بزرگ تری که ورای آن نهفته است آشکار نسازد او در آخرت اعمی و گمراه تر است » .(۱)

در بعضی دیگر از روایات بدترین نابینایی ، نابینایی دل شمرده شد است « شَرُّ الْعَمی عَمَی الْقَلْبِ » .(۲)

(۸۶) سوره اِسراء

۷۸ اَقِمِ الصَّلوهَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ اِلی غَسَقِ اللَّیْلِ وَ قُرْانَ الْفَجْرِ اِنَّ قُرْانَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُودا

نماز را از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب (نیمه شب) برپادار و هم چنین قرآن فجر (نماز صبح) را ، چرا که قرآن فجر مورد مشاهده (فرشتگان شب و روز) است .

« دُلُوکِ الشَّمْسِ » به معنی زوال آفتاب از دائره النهار است که وقت ظهر می باشد و در اصل از ماده « دَلْک » به معنی مالیدن گرفته شده، چرا که انسان در آن موقع بر اثر شدت تابش آفتاب چشم خود را می مالید و یا از « دَلْک » به معنی تمایل شدن است چرا که خورشید در این موقع از دائره نصف النهار به سمت مغرب متمایل می شود .

« غَسَقِ اللَّیْلِ » با توجه به این که غَسَق شدت ظلمت است و

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۹۶ و ۱۹۷ .

۲- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۹۶ و ۱۹۷ .

تاریکی شب در نیمه شب از هر وقت متراکم تر می باشد این کلمه روی هم رفته « نیمه شب » را می رساند .

جزء پانزدهم (۸۷)

«قُرْآنَ» به معنی چیزی است که قرائت می شود و «قُرْآنَ الْفَجْرِ»روی هم رفته اشاره به نماز فجر است .

در روایتی از امام باقر در تفسیر همین آیه هنگامی که زراره محدث بزرگ شیعه از آن سؤال کرد چنین فرمود : « دُلُوکُها زَوالُها ، غَسَقُ اللَّیْلِ اِلی نِصْفِ اللَّیْلِ ، ذلِکَ اَرْبَعُ صَلَواتٍ وَضَعَهُنَّ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ وَقَّتَهُنَّ لِلنّاسِ وَ قُرْآنُ الْفَجْرِ صَلوهُ الْغَداهِ: دلوک شمس به معنی زوال آن (از دائره نصف النهار)است و غسق اللیل به معنی نیمه شب است ، این چهار نماز است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را برای مردم قرارداد و توقیت نمود و قرآن الفجر اشاره به نمازصبح است» .(۱)

آیه فوق از آیاتی است که اشاره اجمالی به وقت نمازهای پنجگانه می کند و با انضمام به سایر آیات قرآن در زمینه وقت نماز است و روایات فراوانی که در این رابطه وارد شده ، وقت نمازهای پنجگانه دقیقا مشخص می شود .

(۸۸) سوره اِسراء

نکته دیگری که در این جا باقی می ماند این است که آیه فوق می گوید : « اِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُودا : نماز صبح مورد مشاهده است » اکنون این سؤال پیش می آید که مشاهده چه کسانی ؟

روایاتی که در تفسیر این آیه به ما رسیده می گوید : مشهود ملائکه

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۰۵ .

شب و روز است ، زیرا در آغاز صبح فرشتگان شب که مراقب بندگان خدا هستند جای خود را به فرشتگان روز می دهند و چون نماز صبح در همان آغاز طلوع انجام می گیرد هر دو گروه آن را مشاهده کرده و بر آن گ........Ṣِمی دهند .

از این تعبیر به خوبی روشن می شود که بهترین موقع برای ادای نماز صبح همان لحظات آغاز طلوع فجر است .

۷۹ وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَهً لَکَ عَسی اَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاما مَحْمُودا

جزء پانزدهم (۸۹)

پاسی از شب را از خواب برخیز و قرآن (و نماز) بخوان ، این یک وظیفه اضافی برای تو است ، تا پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد .

« تَهَجَّدْ » از ماده « هُجُود » دراصل چنان که راغب در مفردات می گوید به معنی خواب است ، ولی هنگامی که به باب تَفَعُّل می رود به معنی از بین بردن خواب و انتقال به حالت بیداری آمده است ، ضمیر در « تَهَجَّدْ بِه » به قرآن برمی گردد یعنی قسمتی از شب را بیدار باش و قرآن بخوان ، ولی این کلمه بعدا در لسان اهل شرع به معنی نمازشب به کار رفته است و مُتَهَجِّدُ بِهِ به کسی می گویند که نماز شب می خواند .

نماز شب یک عبادت بزرگ روحانی

غوغای زندگی روزانه از جهات مختلف ، توجه انسان را به خود جلب می کند و فکر آدمی را به وادی های گوناگون می کشاند ، به طوری که جمعیت خاطر و حضور قلب کامل ، در آن بسیار مشکل است ، اما

در دل شب و به هنگام سحر و فرونشستن غوغای زندگی مادّی و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب ، حالت توجه و نشاط خاصی به انسان دست می دهد که بی نظیر است .

(۹۰) سوره اِسراء

آری در این محیط آرام و دور از هرگونه ریا و تظاهر و خودنمایی و توأم با حُضور قلب حالت توجهی به انسان دست می دهد که فوق العاده روح پرور و تکامل آفرین است .

به همین دلیل دوستان خدا همیشه از عبادت های آخرشب ، برای تصفیه روح وحیات قلب وتقویت اراده وتکمیل اخلاص، نیرومی گرفته اند.

در آغاز اسلام نیز پیامبر صلی الله علیه و آله با استفاده از همین برنامه روحانی مسلمانان را پرورش داد و شخصیت آن ها را آن قدر بالا برد که گویی آن انسان سابق نیستند ، یعنی از آن ها انسان های تازه ای آفرید ، مُصَمِّم ، شجاع ، باایمان ، پاک و با اخلاص و شاید مقام محمود که در آیات فوق به عنوان نتیجه نافله شب آمده است اشاره به همین حقیقت نیز باشد .

امیر مؤمنان علی می فرماید : « قِیامُ اللَّیْلِ مَصَحَّهٌ لِلْبَدَنِ وَ مَرْضاهٌ لِلرَّبِّ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَعَرُّضٌ لِلرَّحْمَهِ وَ تَمَسُّکٌ بِاَخْلاقِ النَّبِیّینَ : قیام شب موجب صحّت جسم و خشنودی پروردگار و در معرض رحمت او قرارگرفتن و تمسّک به اخلاق پیامبران است» .(۱)

جزء پانزدهم (۹۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید : « مَنْ صَلّی بِاللَّیْلِ حَسُنَ وُجْهُهُ بِالنَّهارِ : کسی که نماز شب بخواند صورت (و سیرتش) در روز

۱- « بحارالانوار » ، جلد ۸۴ ، صفحه ۱۴۲ ۱۴۸ .

نیکو خواهد بود » .(۱)

حتی در بعضی از روایات می خوانیم که این عبادت به قدری اهمیت دارد که جز پاکان و نیکان موفق به آن نمی شوند .

مردی نزدعلی امیرمؤمنان آمـد و عرض کرد،من ازنمازشب محروم شـدم، علی فرمود : « اَنْتَ قَدْ قَیَّدْتَکَ ذُنـُوبُکَ : تو کسـی هستی که گناهانت تو را به بند کشیده است » .(۲)

(۹۲) سوره اِسراء

درحدیث دیگری از امام صادق می خوانیم : « اِنَّ الرَّجُلَ لَیَکْذِبُ الْکِذْبَهَ وَ یَحْرُمُ بِها صَلوهَ اللَّیْلِ فَاِذاحَرُمَ بِها صَلوهَ اللَّیْلِ حَرُمَ بِهَا الرِّزْقَ : انسـان گاهی دروغ می گویـد و سـبب محرومیتش از نمازشب می شود، هنگامی که ازنمازشب محروم شـدازروزی (و مواهب مادی و معنوی) نیزمحروم می شود» .(۳)

البته نمـاز شب آداب فراوانی دارد ولی بـد نیست سـاده ترین صورت آن را در این جـا بیـاوریم تـا عاشـقان این عمـل روحانی بتوانند بهره بیشترگیرند، نمازشب به طورکاملاً ساده یازده رکعت است که به ترتیب ذیل به سه بخش تقسیم می شود .

الف چهار نماز دو رکعتی که مجموعا هشت رکعت می شود و نامش نافله شب است .

ب یک نماز دو رکعتی که نامش نافله « شفع » است .

ص:۶۴

۱- « بِحارالانوار » ، جلد ۸۴ ، صفحه ۱۴۲ ۱۴۸ .

۲- « بِحارالانوار » ، جلد ۸۴ ، صفحه ۱۴۲ ۱۴۸ .

۳- « وسایل الشیعه » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۶۸ .

ج نمـاز یک رکعتی که نامش نافله « وتر » است و طرز انجام این نمازها درست هماننـد نمازصـبح می باشـد ، ولی اذان و اقامه ندارند و قنوت وتر را هر چه طولانی تر کنند بهتر است .

مقام محمود چیست ؟

« محمود » از ماده حمد به معنی ستایش می باشد .

« مقـام محمود » چنـان که از لفظش پیـدا است معنی وسـیعی دارد که شامـل هر مقامی که درخور سـتایش باشـد می شود ولی مسـلما در این جـا اشـاره به مقـام ممتـاز و فوق العاده ای است که برای پیامبر در سایه عبادت های شـبانه و نیایش در دل سـحر حاصل شده است .

معروف در میان مفسرین این است که این مقام همان شفاعت کبرای پیامبر است .

این تفسـیر در روایات متعـددی نیز وارد شده است ، درتفسـیر عیاشـی ازامام باقر یاامام صادق می خوانیم که در تفسـیر جمله « عَسی اَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاما مَحْمُودا » فرمود : « هِیَ الشَّفاعَهُ » .

این احتمال نیز وجود دارد که مقام محمود همان نهایت قرب به پروردگار است که یکی از آثارش شفاعت کبری می باشد .

۸۰ وَ قُلْ رَبِ اَدْخِلْنی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنیمُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطانا نَصیرا

وبگو: پروردگارا!مرا(در هرکار)صادقانه واردکن و صادقانه خارج نما واز سوی خود سلطان و یاوری برای من قرارده.

درحقیقت رمز اصلی پیروزی در همین جا نهفته شده است و راه و

روش انبیاء و اولیای الهی همین بوده که فکرشان ، گفتارشان و اعمالشان از هرگونه غش و تقلب و خدعه و نیرنگ و هرچه برخلاف صدق و راستی است پاک باشد .

اصولاً بسیاری از بدبختی هایی که امروز با چشم خود می بینیم که دامنگیر افراد و اقوام و ملت ها شده به خاطر انحراف از همین اصل است ، گاهی پایه اصلی کارشان بر اساس دروغ و نیرنگ است و گاه که ورودشان در کارها بر اساس راستی است این خط اصیل را تا پایان حفظ نمی کنند و همین عامل شکست آن ها خواهد بود .

جزء پانزدهم (۹۵)

دومین اصل که از یک نظر میوه درخت توحید و ازنظر دیگر نتیجه ورود و خروج صادقانه در کارها است ، همان است که در پایان آیه به آن اشاره شده است : « وَاجْعَلْ لی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطانا نَصیرا » .

چرا که من تنها هستم و به تنهایی کاری نمی توان انجام داد و با اتکاء بر قدرتم در برابر این همه مشکلات پیروز نخواهم شد ، تو مرا یاری کن و تو یاورانی برای من فراهم ساز .

۸۱ وَ قُلْ جاءَالْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ اِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقا

و بگو حق فرارسیده و باطل مضمحل و نابود شد و (اصولاً) باطل نابود شدنی است .

« زَهَقَ » از ماده « زَهُوق » به معنی اضمحلال و هلاک و نابودی است و « زَهُوق » صیغه مبالغه و به معنی چیزی است که به طور کامل محو و نابود می شود .

ص:۶۶

حق پیروز و باطل نابود است

در آیه فوق به یـک اصـل کلی و اساسـی دیگر و یـک سـنت جاودان الهی برخورد می کنیم که مایه دلگرمی همه پیروان حق است و آن این که سرانجام حق پیروز است و باطل به طور قطع نابودشدنی است ، باطل صولت و دولتی دارد ، رعد و برقی می زند ، کر و فری نشان می دهد ولی عمرش کوتاه است و سرانجام به دره نیستی سقوط می کند .

ویا به گفته قرآن همچون کف های روی آب چشـمکی می زنـد ، غوغایی می کند و خاموش می گردد و آب که مایه حیات است می ماند : « فَاَمّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَ اَمّا ما يَنْفَعُ النّاسَ فَيَمْكُثُ فِى الْاَرْضِ » (۱۸ / رعد) .

دلیـل ایـن موضـوع در بـاطن کلمـه باطـل نهفتـه شـده، زیرا چیزی اسـت که بـاقوانین عـالم آفرینش هماهنـگ نیست و سـهمی ازواقعیت و حقیقت ندارد.

آیه جاءَ الْحَقُّ ... و قیام مهدی

در بعضی از روایات جمله « جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ » به قیام

مهـدی تفسیر شـده است هنگـامی امـام بـاقر فرمود : مفهوم این سـخن الهی این است که : « اِذا قامَ الْقائِمُ ذَهَبَتْ دَوْلَهُ الْباطِلِ : هنگامی که امام قائم قیام کند دولت باطل برچیده می شود » .(۱)

مسـلما مفهوم این قبیل احادیث انحصار معنی وسـیع آیه به این مصـداق نیست بلکه قیام مهدی از روشن ترین مصداق های آن است که

۱- « نُورُالثَّقَلَيْن » ، جلد سوم ، صفحه ۲۱۲ و ۲۱۳ .

نتیجه اش پیروزی نهایی حق بر باطل در سراسر جهان می باشد .

در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که در روز فتح مکه وارد مسجدالحرام شد و ۳۶۰ بت که از قبایل عرب بر گردخانه کعبه چیده شده بود هریک را پس از دیگری با عصای خود سرنگون می ساخت و پیوسته می فرمود: «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ اِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقا» .

کوتاه سخن این که این قانون کلی الهی و ناموس تخلف ناپذیر

(۹۸) سوره اِسراء

آفرینش در هر عصر و زمانی مصداقی دارد و قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیروزیش بر لشکر شرک و بت پرستی و هم چنین قیام مهدی ارواحنا له الفداء بر ستمگران و جباران جهان از چهره های روشن و تابناک این قانون عمومی است .

پاکسازی و نوسازی نوجوان در پرتو توجه به قرآن

۸۲ وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنینَ وَ لا یَزیدُ الظّالِمینَ اِلاّ خَسارا

قرآن را نازل می کنیم که شفا و رحمت برای مؤمنان است و ستمگران را جز خسران (و زیان) نمی افزاید .

می دانیم « شِفاء » معمولاً ـ درمقابل بیماری ها و عیب ها و نقص ها است ، بنابراین نخستین کاری که قرآن در وجود انسان ها می کند همان پاک سازی از انواع بیماری های فکری و اخلاقی فرد و جامعه است .

پس از آن مرحله « رَحْمَت » فرامی رسد که مرحله تخلق به اخلاق الهی و جوانه زدن شکوفه های فضایل انسانی در وجود افرادی

است که تحت تربیت قرآن قرار گرفته اند .

جزء پانزدهم (۹۹)

به تعبیر دیگر « شِفاء » اشاره به « پاکسازی » و « رحمت » اشاره به « نوسازی » است و یا به تعبیر فلاسفه و عرفاء اولی به مقام « تَخْلِیَه » اشاره می کند و دومی به مقام « تَحْلِیَه » .

چرا ظالمان از قرآن نتیجه معکوس می گیرند ؟

نه تنها دراین آیه که در بسیاری دیگر از آیات قرآن می خوانیم دشمنان حق به جای این که از نور آیات الهی دل و جان خود را روشن سازند و تیرگی ها را بزدایند ، بر جهل و شقاوتشان افزوده می شود .

این به دلیل آن است که خمیر مایه وجودشان بر اثر کفر و ظلم و نفاق به شکل دیگری درآمده ، لذا هرجا نورحق را می بینند به ستیز باآن برمی خیزند و این مقابله و ستیز باحق ، برپلیدی آن ها می افزاید و روح طغیان و سرکشی را در آن ها تقویت می کند .

یک غذای نیروبخش را اگر به عالم مجاهد و دانشمند مبارزی بدهیم از آن نیروی کافی برای تعلیم و تربیت و یا جهاد در راه حق می گیرد ، ولی همین غذای نیروبخش را اگر به ظالم بیدادگری بدهیم از نیروی آن برای ظلم بیشتر استفاده می کند ، تفاوت در غذا نیست ، تفاوت در مزاج ها و طرز تفکرها است .

(۱۰۰) سوره اِسراء

و درست به همین دلیل ، برای استفاده از قرآن باید قبلاً آمادگی پذیرش را پیداکرد و به اصطلاح علاوه بر فاعلیت فاعل ، قابلیت محل نیز شرط است .

هرکسی بر فطرت خود می تند

۸۳ وَ اِذا اَنْعَمْنا عَلَى الْإِنْسانِ اَعْرَضَ وَ نَا بِجانِبِه وَ اِذا مَسَّهُ الشَّرُّ كانَ يَؤُسا

هنگـامی که به انسـان نعمت می بخشـیم(ازحق)روی می گردانـد و متکبرانه دورمی شود و هنگامی که کمترین بـدی به او می رسد (از همه چیز) مأیوس می گردد .

« اَعْرَضَ » از ماده « اِعْراض » به معنی روی گردانیـدن و منظور در این جا روی بر گردانیـدن از خـدا و حق است. « نَا » از ماده « نَأْی » به معنی دور شدن است و با اضافه کلمه «بِجانِبِه» معنی تکبر و غرور و موضع گیری خصـمانه رامی رساند. از مجموع این جمله اسـتفاده می شود که انسـان های بی ایمان و یا ضـعیف الایمان به هنگام روی آوردن نعمت ها آن چنان مغرور می شوند که به کلی بخشنده نعمت هارا به دست فراموشی می سپارند، نه تنها فراموشش می کنند بلکه یک حالت بی اعتنایی و اعتراض و استکبار در برابر او به خود می گیرند.

جزء پانزدهم (۱۰۱)

جمله « مَسَّهُ الشَّرُّ » اشاره به کمترین ناراحتی است که به انسان دست می دهـد ، یعنی آن ها به قـدری کم ظرفیت هسـتند که با مختصـر گرفتـاری ، دست و پـای خود را گم می کننـد و رشـته افکارشـان به کلی درهم می ریزد و ظلمت یـأس و نومیـدی بر قلبشان سایه می افکند .

« تَحَدّی » دلیل معجزه بودن قرآن است

۸۸ قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى اَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْانِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهوَلَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهيرا

(۱۰۲) سوره اِسراء

بگو اگرانسان ها و پریان اتفاق کنند که همانند این قرآن را

بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد هرچند یکدیگر را در این کار کمک کنند .

این آیه با صراحت تمام ، همه جهانیان را اعم از کوچک و بزرگ ، عرب و غیر عرب ، انسان ها و حتّی موجودات عاقل غیرانسانی ، دانشمندان ، فلاسفه ، ادباء ، مورخان ، نوابغ و غیر نوابغ ، خلاصه همه را بدون استثناء دعوت به مقابله با قرآن کرده است و می گوید اگر فکر می کنید قرآن سخن خدا نیست و ساخته مغز بشر است ، شما هم انسان هستید ، همانند آن را بیاورید و هرگاه بعد از تلاش و کوشش همگانی ، خود را ناتوان یافتید ، این بهترین دلیل بر معجزه بودن قرآن است .

این دعوت به مقابله که در اصطلاح علماء عقاید ، « تَحِدّی » نامیده می شود یکی از ارکان هر معجزه است و هر جا چنین تعبیری به میان آمد به روشنی می فهمیم که آن موضوع ، از معجزات است .

روش های متنوع و جذاب قرآنی برای هدایت مردم

جزء پانزدهم (۱۰۳)

۸۹ وَ لَقَدْ صَرَّفْنا لِلنّاسِ فی هذَاالْقُرْانِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ فَاَبی اَکْثَرُ النّاسِ اِلاّ کُفُورا

ما در این قرآن برای مردم از هر چیز نمونه ای آوردیم (و همه معارف در آن جمع است) اما اکثر مردم (در برابر آن) جز انکارحق، کاری ندارند .

«صَرَّفْنا» از ماده « تصریف » به معنی تغییر ، یا تبدیل آمده است .

« کُفُور » به معنی انکار حق است .

گذشته پیامبر اسلام در محیطی پرورش یافته بود که از علم و دانش

محدود بشری آن زمان نیز خبری نبود ، آیا وجود این همه محتوای متنوع در زمینه های توحیدی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و نظامی دلیل بر این نیست که مغز انسان تراوش نکرده بلکه از ناحیه خدا است .

و به همین دلیل اگر جن و انس جمع شوند که همانند آن را بیاورند قادر نخواهند بود .

فرض کنیم تمام دانشمندان امروز و متخصصان علوم مختلف جمع شوند دائره المعارفی تنظیم کنند و آن را در قالب بهترین عبارات بریزند ممکن است این مجموعه برای امروز جامعیت داشته باشد امّا مسلمابرای پنجاه سال بعدنه تنهاناقص ونارسابلکه آثارکهنگی ازآن می بارد.

(۱۰۴) سوره اِسراء

درحالی که قرآن در هرعصر و زمانی که خوانده می شود مخصوصا در عصر ما، آن چنان است که گویی «امروز» و «برای امروز» نازل شده و هیچ اثری ازگذشت زمان درآن دیده نمی شود.

بهانه همگونی پیامبر صلی الله علیه و آله با سایر انسان ها

۹۰ وَقالُوالَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّی تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ یَنْبُوعا

و گفتند ما هرگز به توایمان نمی آوریم مگر این که چشمه ای از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی .

۹۱ اَوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّهٌ مِنْ نَخیلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهارَ خِلالَها تَفْجیرا

یا باغی ازنخل و انگور دراختیارتوباشد و نهرهادر لابلای آن به جریان اندازی .

جزء پانزدهم (۱۰۵)

۹۴ وَ مامَنَعَ النّاسَ اَنْ یُؤْمِنُوا اِذْجاءَهُمُ الْهُدی اِلاّ اَنْ قالُوا

اَبَعَثَ اللّهُ بَشَرا رَسُولاً

تنها چیزی که مانع شد مردم بعد از آمدن هدایت ایمان بیاورند، این بود که (از روی نادانی و بی خبری) گفتند : آیا خداوند بشری را به عنوان رسول فرستاده است ؟

آیا باور کردنی است که این مقام والا و بسیار مهم بر عهده انسانی گذارده شود ؟

آیانبایـد این رسالت عظیم بر دوش نوع برتری همچون فرشـتگان بگذارنـد تا از عهده آن به خوبی برآید، انسانی خاکی کجاو رسالت الهی کجا؟ افلاکیان شایسته این مقام هستند نه خاکیان .

این منطق سـست و بی پـایه مخصوص به یـک گروه و دو گروه نبود ، بلکه شایـد اکثر افراد بی ایمـان در طول تاریـخ در برابر پیامبران به آن توسل جسته اند .

قوم نوح در مخالفت خود با این پیامبر بزرگ فریاد می زند : « ما هذا

(۱۰۶) سوره اِسراء

اِلاّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ: این تنها انسانی همانند شما است » (۲۴ / مؤمنون) .

قوم بی ایمان معاصر هود می گفتند : « ما هذا اِلاّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یَأْکُلُ مِمّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَ یَشْرَبُ مِمّا تَشْرَبُونَ: این انسانی همانند شما است ، از آن چه می نوشید می نوشد » (۳۳ / مؤمنون) .

حتی اضـافه می کردنـد کـه اگر شـما از بشـری هماننـد خودتـان اطـاعت کنیـد زیانکاریـد « وَ لَئِنْ اَطَعْتُمْ بَشَرا مِثْلَکُمْ اِنَّکُمْ اِذا لَخاسِرُونَ » (۳۴ / مؤمنون) .

عین این ایراد را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز می کردند و می گفتند :

«مـالِ هـذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعامَ وَ يَمْشـى فِي الْاَسْواقِ لَوْلا اُنْزِلَ اِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَـذيرا : چرا این پیامبر غـذا می خورد و در بازارها راه می رود ؟ لااقل چرا فرشته ای همراه او نازل نشده که همراه او مردم را انذار کند ؟» (۷ / فرقان) .

رهبران الهی باید از جنس پیروانشان باشند

۹۵ قُلْ لَوْ كانَ فِي الْاَرْضِ مَلٰئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنّينَ لَنَزَّلْنا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَكا رَسُولاً

جزء پانزدهم (۱۰۷)

بگو (حتی) اگر در روی زمین فرشـتگانی (زنـدگی می کردند و) با آرامش گام برمی داشـتند ما از آسـمان فرشـته ای را به عنوان رسول بر آن ها می فرستادیم (چرا که رهبر هر گروهی باید از جنس خود آنان باشد) .

یعنی همواره رهبر باید از جنس پیروانش باشد ، انسان برای انسان ها و فرشته برای فرشتگان .

دلیـل این همگـونی رهـبر و پیروان نیز روشن است ، زیرا از یـک سو مهم ترین بخش تبلیغی یـک رهـبر بخش تبلیغی عملی او است .

همان الگو بودن و اسوه بودن و این تنها در صورتی ممکن است که دارای همان غرایز و احساسات و همان ساختمان جسمی و روحی باشد ، وگرنه پاکی فرشـته ای که نه شـهوت جنسی دارد و نه نیاز به مسکن و لباس و غذا و نه سایر غرایز انسانی در آن موجود است ، هیچگاه نمی تواند سرمشقی برای انسان ها باشد ، بلکه مردم می گویند او از دل

(۱۰۸) سوره اِسراء

ما خبر ندارد و نمی داند چه طوفان هایی بر اثر شهوت و غضب در روح ما

جریان دارد، او تنهابرای دل خودش سخنی می گوید، او اگر احساسات ما را داشت مثل ما بود یا بدتر ، اعتباری به حرف های او نیست .

اما هنگامی که رهبری همچون علی بگوید : « اِنَّما هِیَ نَفْسی اَرُوضُها بِالتَّقْوی لِتَأْتِیَ امِنَهً یَوْمَ الْخَوْفِ الْاَکْبَرِ : من هم نفسی همچون شما دارم اما بوسیله تقوا آن را مهار می کنم تا در روز قیامت در امن و امان باشد »(۱) در چنین حالتی می(۱) تواند الگو و اسوه باشند .

چگونه معاد ممکن است ؟

۹۸ ذلِکَ جَزاؤُهُمْ بِاَنَّهُمْ کَفَرُوا بِایاتِنا وَ قالُوا اَءِذا کُنّا عِظاما وَ رُفاتا اَءِنّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقا جَدیدا

این کیفر آن هااست به خاطر این که به آیات ما کافر شدند و گفتندآیاهنگامی که مااستخوان های پوسیده و خاک های پراکنده می شویم آیا باردیگر آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟

جزء پانزدهم (۱۰۹)

« رُفات » چنان که « راغب » در « مفردات » می گوید: به معنی قطعاتی از کاه است که نمی شکند و پراکنده می شود ، ناگفته پیدا است که انسان در زیر خاک نخست تبدیل به استخوان های پوسیده می شود سپس تبدیل به خاک می گردد و این ذرات خاک نیز از هم متلاشی و پراکنده می شوند .

۱- « نهج البلاغه » ، نامه ۴۵ .

معاد جسمانی

۹۹ اَوَ لَمْ یَرَوْا اَنَّ اللّهَ الَّذی خَلَقَ السَّمواتِ وَ الاَْرْضَ قـادِرٌ عَلی اَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَـلَ لَهُمْ اَجَلاً ـ لا ـ رَیْبَ فیهِ فَاَبَی الظّالِمُونَ اِلاّ کُفُورا

آیاندیدنـد خدایی که آسـمان ها و زمین را آفرید قادر است مثل آن هارا بیافریند (و به زندگی جدیدبازشان گرداند) و برای آن ها سرآمدی قطعی قرارداد اما ظالمان جز کفر و انکار را پذیرا نیستند .

(۱۱۰) سوره اِسراء

آیه فوق از روشن ترین آیات مربوط به اثبات معاد جسمانی است ، زیرا تعجب مشرکان ازاین بودکه چگونه ممکن است خداونداستخوان های پوسیده و خاک شده را باردیگر به لباس حیات و زندگی بیاراید، پاسخ قرآن نیز در همین رابطه است می گوید : « خداوندی که آسمان ها و زمین را آفرید ، چنین قدرتی را دارد که اجزای پراکنده انسان را جمع آوری کرده ، حیات نوین ببخشد » .

منظور از « مثلهم » چیست قاعدتا باید گفته شود که خداوند با آن قدرتی که دارد می تواند این انسان را در قیامت بازگرداند در حالی که در آیات فوق می خوانیم « مثل » آن ها را بیافرینند ، این تعبیر گاهی سبب اشتباه و یا لااقل موجب استفهام برای بعضی شده است که مگر انسان هایی که در رستاخیز گام می نهند همین انسان ها نیستند ؟

ظاهر این است که منظور از تعبیر به « مثل » در آیه فوق همان اعاده

جزء پانزدهم (۱۱۱)

و تجدید حیات است ، زیرا خلقت دوم مسلما عین خلقت اول نیست

چرا که حداقل در زمان دیگر و شرایط دیگری تحقق پذیرفته و صورت تازه ای است هرچند ماده همان ماده قدیم بوده باشد ، فی المثل اگر ما خشت پوسیده و متلاشی شده ای را مجددا در قالب تازه ای همانند قالب بریزیم نمی توان گفت عین همان خشت است هر چند غیر آن هم نیست ، بلکه مثل آن است و این نشان می دهد که قرآن تا چه حدّ در انتخاب تعبیرات دقیق است .

البته مسلم است که شخصیت انسان به روح و جان او است و می دانیم همان روح نخستین هنگام رستاخیز بازمی گردد ، ولی معاد جسمانی به ما می گوید که روح با همان مرکب نخستین خواهد بود ، یعنی همان ماده متلاشی شده جمع آوری و نوسازی می شود و با روح او هماهنگ می گردد زیرا اصولاً روح انسانی پس از شکل گرفتن با هیچ بدن دیگری نمی تواند هماهنگ شود جز با بدن اصلی که با آن پرورش یافته است ، آن « قبا » تنها بر این « اندام » موزون است و این « اندام » برای آن « قبا » و این است رمز لزوم رستاخیزروح و جسم باهم(معادجسمانی و روحانی).

(۱۱۲) سوره اِسراء

قرآن هرگز تحریف نشده است

۱۰۵ وَ بِالْحَقِّ اَنْزَلْناهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَ ما اَرْسَلْناکَ اِلاّ مُبَشِّرا وَ نَذیرا

ما قرآن را به حق نازل کردیم و به حق نازل شد و تو را جز برای بشارت و بیم دادن نفرستادیم .

در این که فرق میان جمله اول « وَ بِالْحَقِّ اَنْزَلْناهُ » و جمله دوم « وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ » چیست ؟ باید گفت : گاه انسان شروع به کاری

می کنـد امّا چون قـدرتش محـدود است نمی تواند آن را تا به آخر به طور صـحیح پیاده کند ، اما کسـی که از همه چیز آگاه است و بر همه چیز توانـا است ، هم آغـاز را صـحیح شـروع می کنـد و هم انجـام را به طور کامل تحقق می بخشـد ، فی المثل گاهی انسان آب زلالی را از سرچشـمه رها می کنـد ، امّا چون نمی توانـد در مسـیر راه آن را از آلودگی ها حفظ کند پاک و زلال به دست مصرف کننده نمی رسد ، ولی آن کس که از هر نظر بر کار خود مسلّط است ، هم آن را پاک و زلال از چشمه بیرون می آورد و هم آن را پاک و زلال در ظرف های تشنگان و نوشندگان واردمی سازد.

جزء پانزدهم (۱۱۳)

قرآن نیز درست چنین کتابی است که به حق از ناحیه خداوند نازل شده است و در تمام مسـیرابلاغ چه درآن مرحله که واسطه جبرئیل بوده و چه در آن مرحله که گیرنده پیامبر صلی الله علیه و آله بود ، در همه حال آن را از هرنظر حفظ و حراست فرمود و حتّی بـا گـذشت زمان به مقتضای « اِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الـذِّکْرَ وَ اِنّا لَهُ لَحافِظُونَ » دست هیـچ گونه تحریف به دامانش دراز نشـده و نخواهد شد ، چرا که خدا پاسداریش را بر عهده گرفته است .

بنابراین ، این آب زلال وحی الهی از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله تا پایان جهان دست نخورده به همه دل ها راه می یابد .

قرآن کتاب زندگی است

۱۰۶ وَ قُرْانا فَرَقْناهُ لِتَقْرَاَهُ عَلَی النّاسِ عَلی مُکْثٍ وَ نَزَّلْناهُ تَنْزیلاً

(۱۱۴) سوره اِسراء

ما قرآنی بر تو نازل کردیم که به صورت آیات جدا از هم

می باشد ، تا آن را تدریجا و با آرامش بر مردم بخوانی (و جذب دل ها شود) و به طور قطع این قرآن را مانازل کردیم .

قرآن گرچه نامش کتاب است ، ولی همچون کتاب های تألیفی انسان ها نمی باشد که بنشینند و موضوعی را درنظر بگیرند و فصول و ابوابش را تنظیم کنند و به رشته تحریر درآورند ، بلکه کتابی است که با حوادث عصرخودیعنی بابیست وسه سال دوران نبوت پیامبراسلام صلی الله علیه و آله با رویدادهایش پیوند و ارتباط ناگسستنی دارد .

چگونه ممکن است کتابی که با حوادث بیست و سه سال در ارتباط بوده یک جا و در یک روز نازل شود ؟

مگر ممکن است همه حوادث ۲۳ سال را در یک روز جمع آوری کرد، تا مسایل مربوط به آن یک جا در قرآن نازل شود ؟

علاوه بر این قرآن کتابی است که تنها جنبه تعلیمی ندارد، بلکه حتما می بایست هرآیه آن پس از نزول اجرا گردد ، اگر همه قرآن یک جا نازل می شد باید یک جا هم اجرا بشود و می دانیم که یک جا اجرا شدن امری محال بوده است ، چرا که اصلاح یک جامعه سرتاپا فاسد را در یک روز نمی توان انجام داد و کودک بی سوادی را نمی توان یک روزه از کلاس اول به دوران دکترا کشاند ، به همین دلیل قرآن تدریجا نازل شد تا به خوبی اجراگردد و به اصطلاح کاملاً جا بیفتد ، دچار هیچ گونه تزلزل نگردد و جامعه نیز قدرت جذب و پذیرش و حفظ آن را داشته باشد .

ص:۷۹

جزء پانزدهم (۱۱۵)

برنامه ریزی برای تعلیم و تربیت

یکی از درس های مهم که آیه فوق به ما می آموزد لزوم برنامه ریزی برای هرگونه انقلاب فرهنگی و فکری و اجتماعی و هرگونه برنامه تربیتی است ، چراکه اگر چنین برنامه ای تنظیم نگردد و در مقاطع مختلف هرکدام به موقع خود پیاده نشود شکست قطعی است ، حتی قرآن مجید یک جا بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد ، هرچند در علم خدا یک جا بود و یک بار در شب قدر مجموعا بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه شد ، امّا نزول اجرایی آن در طول ۲۳ سال در مقطع های مختلف زمانی و با برنامه ریزی دقیق بود .

(۱۱۶) سوره اِسراء

این سخن بدین معنی نیز هست که اگر از تلاش های خود در کوتاه مدت نتیجه نگرفتیم ، هرگز نباید یأس و نومیدی به خود راه دهیم و دست از ادامه تلاش و کوشش برداریم . توجه داشته باشیم که غالبا پیروزی های نهایی و کامل در دراز مدّت است .

رابطه علم و ایمان

۱۰۷ قُلْ امِنُوا بِه اَوْلا تُؤْمِنُوا اِنَّ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِه اِذا یُتْلی عَلَیْهِمْ یَخِرُّونَ لِلْاَذْقانِ سُجَّدا

بگو: چه شما ایمان بیاورید و چه نیاورید، آن هاکه پیش از این علم و دانش به آنان داده شده هنگامی که (این آیات) بر آن ها خوانده می شود به خاک می افتند و سجده می کنند .

«راغب» در«مفردات» می گوید: «یَخِرُّونَ» در اصل از ماده «خَریر»

جزء پانزدهم (۱۱۷)

است که به معنی صدای آب و مانند آن است که از بلندی به زیر می افتد،

بـه کـاربردن ایـن تعـبیر درموردسـجده کننـدگان نشـانه آن اسـت که آنـان در برابر پروردگـار به زمین می افتنـد در حـالی که صدایشان به تسبیح بلند است .

« اَذْقانَ » جمع « ذَقَن » به معنی چانه است و می دانیم به هنگام سجده کردن کسی چانه برزمین نمی گذارد ، امّا تعبیر آیه اشاره به این است که آن هـا بـا تمـام صورت در پیشـگاه خـدا بر زمین می افتنـد ، حتّی چـانه آن هـا که آخرین عضوی است که به هنگام سجده ممکن است به زمین برسد در پیشگاه با عظمتش بر زمین قرار می گیرد .

مفسـران معمولاًـ معتقدنـد که جمله « امِنُوا بِه اَوْلاـ تُؤْمِنُوا : ایمـان بیاوریـد ، یا نیاوریـد » دنباله محـذوفی دارد که از قرینه کلام روشن می شود و این دنباله را به گونه های مختلفی ذکر کرده اند ، ولی احتمال برتر آن است که جمله بعد از آن خود مکمل جمله قبل است ، چنان که نظیر آن را در زبان فارسی نیز داریم می گوییم تو می خواهی سخن مرا بپذیریانپذیر، آن ها که اهل دانش و فهم هستند می پذیرند ، کنایه از این که علّت عدم پذیرش تو ، عدم آگاهی و دانش تو است ، اگر دانشـی می داشتی می پذیرفتی و به تعبیر دیگر اگر تو ایمان نیاوری افراد آگاه و دانشمند ایمان می آورند .

(۱۱۸) سوره اِسراء

منظور از « الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِه » جمعی از دانشـمندان یهود و نصارا هسـتند که پس از شنیدن آیات قرآن و مشاهده نشانه هایی که در تورات و انجیل خوانده بودند ایمان آوردند و در صف مؤمنان راستین قرار گرفتند و جزء دانشـمندان اسلام شدند .

« یَخِرُّونَ » یعنی بی اختیار به زمین می افتند ، به کاربردن این تعبیر

به جای « یَسْجُدُونَ » (سجده می کنند) اشاره به نکته لطیفی دارد و آن این که آگاهان بیداردل به هنگام شنیدن آیات قرآن آن چنان مجذوب و شیفته سخنان الهی می شوند که بی اختیار به سجده می افتند و دل و جان را در راه آن از دست می دهند .

درسی که از آیه فوق به وضوح می توان فراگرفت، رابطه علم و ایمان است ؛ می گوید : شما چه به این آیات الهی ایمان بیاورید چه نیاورید ،

جزء پانزدهم (۱۱۹)

« عالمان » نه تنها به آن ایمان می آورند بلکه آن چنان عشق به « اللّه » در وجودشان شعله می کشد که بی اختیار در برابر آن به سجده می افتند و سیلاب اشک بر رخسارشان جاری می شود و هرزمان خضوع و خشوعشان بیشتر و ادب و احترامشان نسبت به این آیات فزون تر می گردد .

تنها فرومایگان جاهل هستند که در برخورد با حقایق گاه با بی اعتنایی و گاهی با سخریه و استهزاء از کنار آن می گذرند و اگر این گونه افراد احیانا جذب به سوی ایمان بشوند ایمانی ضعیف و ناپایدار و خالی از عشق و شور و حرارت خواهند داشت .

این آیه تأکید مجددی است بر ابطال فرضیه پوچ آن ها که خیال می کنند دین رابطه ای با جهل بشر دارد ، قرآن مجید بر ضد این ادعا در موارد مختلف تأکید می کند که علم و ایمان همه جا با هم هستند، ایمان عمیق و پابرجا جز در سایه علم ممکن نیست و علم نیز در مراحل عالی تر و بالاتر از ایمان کمک می گیرد .

۱۰۸ وَ یَقـُولُونَ سُبْحانَ رَبِّنا اِنْ کانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعـُولاً

(۱۲۰) سوره اِسراء

و می گویند منزه است پروردگار ما که وعده هایش

قطعا انجام شدنی است .

آن ها با این سخن نهایت ایمان و اعتقاد خود را به ربوبیت پروردگار و صفات پاك او و هم به وعده هایی که داده است ، اظهار می دارند ، سخنی که در آن هم ایمان به توحید و صفات حق و عدالت او درج است و هم نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و معاد و به این ترتیب اصول دین را در یک جمله جمع می کنند .

۱۰۹ وَ یَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ یَبْکُونَ وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعا

آن ها (بی اختیار) به زمین می افتند (سجده می کنند) و اشك می ریزند و هر زمان خشوعشان فزون تر می شود .

تکرارجمله«یَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ» هم دلیل برتأکیداست، هم استمرار .

همچنین استفاده از فعل مضارع « یَبْکُونَ » دلیل بر ادامه گریه های عاشقانه آن ها است .

و نیز به کاربردن فعل مضارع در « یَزِیدُهُمْ خُشُوعا : خشوع آن ها

جزء پانزدهم (۱۲۱)

افزون می شود » دلیل دیگری بر این است که هرگز دریک حال متوقف نمی ماند و همیشه به سوی قلّه تکامل پیش می روند و هر زمان خشوع آن ها افزون می گردد (خشوع حالت تواضع و ادب جسمی است که انسان در مقابل شخص و یا حقیقتی داشته باشد) .

آخرین بهانه های مشرکین

۱۱۰ قُلِ ادْعُوا اللّهَ اَوِادْعُوا الرَّحْمنَ اَیّاما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِکَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَیْنَ ذلِکَ سَبیلاً

بگو «اللّه را بخوانید، یا « رحمن » را، هرکدام را بخوانید (ذات پاکش یکی است و) برای او نام های نیک است و نمازت را زیاد بلند یا آهسته مخوان و در میان این دو راهی (معتدل) انتخاب کن .

به دنبال ایرادهای سست و بی اساس که در آیات گذشته از زبان مشرکان مطرح و پاسخ داده شد، در این آیه به آخرین بهانه های آن ها

(۱۲۲) سوره اِسراء

می رسیم و آن این که آن ها می گفتند چرا پیامبر ، خدا را به نام های متعددی می خواند با این که مدعی توحید است .

اصولاً خدا را با یک نام نمی توان خواند و نمی توان شناخت ، بلکه باید نام های محدودی برای او پیدا کنیم و لذا معرفت و شناخت ما هم هرچه باشد محدود است ، حتی پیامبر صلی الله علیه و آله با آن وسعت روح می فرماید : « ما عَرَفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ » .

ولی این دلیل بر آن نیست که به اندازه عقل و درایت خویش او را نشناسیم ، به خصوص که او خودش در شناخت ذاتش به ما کمک بسیار فرموده و با نام های گوناگون در کتابش از خود یادکرده است و در بیانات اولیاء دینش به نام های بیشتری که به هزار نام بالغ می شود برخورد می کنیم .

بدیهی است همه این ها اسم است و یک معنی اسم ، علامت و نشانه است ، همه این ها نشانه هایی از ذات پاک او می باشد و تمام این خطوط به یک نقطه منتهی می گردد و به هیچ وجه از توحید ذات و صفات او نمی کاهد .

جزء پانزدهم (۱۲۳)

ازمیان این همه اسماء قسمتی اهمیت و عظمت بیشتری دارد ، زیرا معرفت و آگاهی فزون تری به ما می دهد که از آن به « اَسْماءِ حُسْنی » در قرآن و روایات اسلامی تعبیر شده است و طبق روایت معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم : « خداوند نود و نه اسم دارد هرکس آن ها را شماره کند داخل بهشت خواهد شد » .

درباره معنی اسماء حسنی و این ۹۹ اسم به طور مشروح در جلد هفتم تفسیرنمونه ، صفحه ۲۵ به بعد ذیل آیه ۱۸۰ سوره اعراف « وَلِلّهِ الأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها » بحث مشروحی مطرح شده است.

اما مهم آن است که بدانیم معنی شمارش این اسماء این نیست که تنها این نام ها را بر زبان جاری کنیم و خدا را به آن بخوانیم تا بهشتی شویم یا مُسْتَجابُ الدَّعْوَه .

بلکه هدف «تَخَلُّق» به این اسماء و پیاده کرده پرتوی از نام های عالم و رحمان و رحیم و جواد و کریم ... در وجودمان می باشد تا هم بهشتی مان کند و هم دعایمان در همه حال مستجاب .

(۱۲۴) سوره اِسراء

در ذیل آیه مورد بحث نظر به گفتگوی مشرکان در مکه در رابطه با نماز پیامبر صلی الله علیه و آله و این که می گفتند : او نماز خود را بلند می خواند و ما را ناراحت می کند ، این چه عبادتی است؟ این چه برنامه ای است ؟ به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد : «نمازت را زیاد بلند مخوان ، زیاد هم آهسته مخوان ، بلکه میان این دو راه اعتدال را انتخاب کن : وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِکَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَیْنَ ذلِکَ سَبیلاً » .

بنابراین آیه فوق کاری بر مسأله نمازهای « جَهْرِیَه » و « اِخْفاتِیَه » به

اصطلاح معروف فقهی نـدارد ، بلکه ناظر به افراط و تفریط در بلند خواندن و آهسـته خواندن است ، می گوید نه بیش از حد بلند بخوان و فریاد بزن و نه بیش از حد آهسته که تنها حرکت لب ها مشخص شود و صدایی به گوش نرسد .

روایـات متعـددی که از طرق اهـل بیت از امـام بـاقر و امام صادق علیهم السـلام در ذیل این آیه آمـده است نیز اشاره به همین تفسیر می کند . (۱)

جزء پانزدهم (۱۲۵)

اما این که حد اعتدال دراین جا چگونه است و جَهْر و اِخْفاتی که از آن نهی شده چه می باشد ؟ ظاهر این است که « جَهْر » به معنی فریاد کشیدن و « اِخْفات » به معنی آهسته خواندن آن چنان که خود انسان هم نشنود می باشد .

در تفسـیر « علی بن ابراهیم » از امـام صادق چنین نقل شـد که در تفسـیر آیه فرمود : « اَلْجَهْرُ بِها رَفَعُ الصَّوْتِ ، وَ التَّخافُتُ بِها ما لَمْ تَسْـمَعْ نَفْسُکَ، وَ اقْرَأْ بَیْنَ ذلِکَ : جهر این است که زیاد صدا را بلند کنی و اخفات آن است که حتی خودت نشـنوی ، هیچ یک از این دو را انجام نده ، بلکه حد وسط میان آن دو را انتخاب کن » .(۲)

و اما «اِخْفات» و «جَهْر» در نمازهای روزانه و شـبانه حکم دیگری است، با مفهوم دیگر ، که دلایل جـداگانه دارد و فقهای ما (رضوان اللّه علیهم) مدارک آن را در « کتاب الصّلوه » آورده اند .

۱- به « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۳۳ به بعد مراجعه شود.

۲- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۳۴ .

« اعتدال » مبنای همه برنامه های اجتماعی و سیاسی

این حکم اسلامی یعنی اعتدال در جَهْر و اِخْفات ، از دو نظر به ما دید و درک می بخشد :

نخست از این نظر که می گوید: عبادات خودراآن چنان انجام ندهید که بهانه به دست دشمنان بدهد، آن هارا به استهزاء و ایرادگیری وادارد، چه بهترکه توأم بامتانت و آرامش و ادب باشدکه نه تنهانتوانندبرآن خرده گیری کنندبلکه نمونه ای ازشکوه و ادب اسلامی و ابّهت وعظمت عبادات گردد.

آن هاکه سعی دارند درمواقعی که مردم استراحت کرده اند با صداهای گوشخراشی که از بلندگوهای پرغوغا راه می اندازند موجودیت جلسات خود را نشان دهند و به پندار خود با این عمل صدای اسلام را به گوش دیگران برسانند ، این نه تنها صدای اسلام نیست ، بلکه باعث پراکندگی مردم از اسلام و در نتیجه ضربه ای است به تبلیغات دینی .

دیگر این که این آیه باید الگویی باشد برای همه اعمال ما و تمام برنامه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ، باید همه این ها دور از افراط کاری ها و تندروی ها و تفریط کاری و مسامحه و سهل انگاری باشد و اصل اساسی « وَ ابْتَغِ بَیْنَ ذلِکَ سَبیلاً » که در آیه فوق آمده همه جا رعایت گردد .

تکبیر چیست ؟

۱۱۱ وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدا وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فِی الْمُلْکِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ کَبِّرْهُ تَکْبیرا

و بگوستایش برای خداوندی است که نه فرزندی برای

خود انتخاب کرده و نه شریکی در حکومت دارد و نه ولی (و حامی) به خاطر ضعف و ذلت و او را بسیار بزرگ بشمر.

این که قرآن در این جا به پیامبر به طور مؤکّد دستور می دهد خدا را بزرگ بشمار مسلما مفهومش اعتقاد به بزرگی پروردگار است نه تنها با زبان گفتن « اَللّه ُاَکْبر».

معنی اعتقاد به بزرگی خدا این نیست که او را در مقایسه با موجودات دیگر برتر و بالاتر بدانیم بلکه چنین مقایسه ای اصلاً غلط است ، ما باید او را برتر ازآن بدانیم که با چیزی قابل مقایسه باشد چنان که امام صادق در گفتار کوتاه و پرمعنی خود به ما تعلیم فرموده است آن جا که در حدیث می خوانیم :

(۱۲۸) سوره اِسراء

کسی نزد آن حضرت گفت : « اللّهُ اَکْبر » امام فرمود : « خدا از چه چیز بزرگ تر است ؟ » عرض کرد : « از همه چیز » .

امام فرمود : « با این سخن خدا را محدود کردی (چون او را با موجودات دیگر مقایسه نمودی و برتر از آن ها شمردی) » آن مرد پرسید : « پس چه بگویم ؟» فرمود : « بگو :" اَللّهُ اَکْبَرُ مِنْ اَنْ یُوصَفُ ": خدا برتر از آن است که به وصف درآید » (1)

پایان تفسیر سوره اِسراء

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۳۹ .

جزء پانزدهم (۱۲۹)

سوره کَهْف

سوره کَهْف

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

آغاز هر کاری به نام خدا

۱ اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذی اَنْزَلَ عَلی عَبْدِهِ الْکِتابَ وَ لَمْ یَجْعَلْ لَهُ عِوَجا

حمدمخصوص خدایی است که این کتاب (آسمانی) را بر بنده(برگزیده اش)نازل کرد و هیچ گونه کژی درآن قرارندارد.

پنج سوره از سوره های قرآن با « اَلْحَمْدُ لِلّهِ » شروع شده و در این پنج سوره پس از ستایش خداوند مسئله آفرینش آسمان ها و زمین (یا مالکیت آسمان ها و زمین) و یا تربیت جهانیان آمده است ، جز در سوره کهف که نزول قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله در دنبال این ستایش قرار گرفته است .

در حقیقت در آن چهار سوره (سوره انعام سبا فاطر حمد)

(۱۳۰) سوره کَهف

سخن از کتاب « تکوین » به میان آمده ، ولی در سوره کهف سخن از کتاب « تدوین » است و می دانیم هریک از این دو کتاب یعنی « قرآن » و « جهان آفرینش » مکمل دیگری است و این تعبیر نیز بیانگر آن است که قرآن وزنی دارد همچون وزن مجموعه آفرینش و نعمتی است همسان نعمت جهان هستی و اصولاً مسأله تربیت جهانیان که در جمله « اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمین » آمده است بدون بهره گیری از این کتاب بزرگ آسمانی ممکن نیست .

قرآن در آیات فوق وقتی می خواهد نزول این کتاب آسمانی را بیان کند می گوید : « شکر خدایی را که این کتاب را بر بنده اش نازل کرد » و این دلیل بر آن است که تعبیر به بنده پرافتخارترین و باشکوه ترین توصیفی است که ممکن است از یک انسان شود ، انسانی که راستی بنده خدا باشد ، همه چیز خود را متعلق به او بداند ، چشم بر امر و گوش بر فرمانش دارد ، به غیر او نیندیشد و جز راه او را نرود و افتخارش این باشد که بنده پاکباز او است .

جزء پانزدهم (۱۳۱)

قرآن کتابی پابرجا و مستقیم و نگاهبان

۲ قَيِّما لِيُنْذِرَ بَأْسا شَديدا مِنْ لَدُنْهُ وَ يُبَشِّرَ الْمُؤْمِنينَ الَّذينَ يَعْمَلُونَ الصّالِحاتِ اَنَّ لَهُمْ اَجْرا حَسَنا

کتابی که ثابت و مستقیم و نگاهبان کتب دیگر است ، تا (بدکاران را) از عذاب شدید او بترساند و مؤمنان را که عمل صالح انجام می دهند بشارت دهد که پاداش نیکویی برای آن ها است .

۳ ما كِثينَ فيهِ اَبَدا

(همان بهشت برین که) جاودانه در آن خواهند ماند .

« قَيِّم » از ماده « قِيام » گرفته شده و در این جا به معنی پابرجا و ثابت و استوار است و علاوه بر آن برپادارنده و حافظ و پاسدار کتب دیگر است و در عین حال معنی اعتدال و استقامت و خالی بودن از هرگونه اعوجاج و کژی را نیز می رساند .

این صفت (قَيِّم) در واقع اشتقاقی است از صفت

قَیُّومِیَّت پروردگار که به مقتضای آن خداوند حافظ و نگاهبان همه موجودات و اشیاء جهان است .

(۱۳۲) سوره کَهف

قرآن که کلام خدا است نیز همین حال را دارد .

قابل توجه این که توصیف به « قَیِّم » در آیات قرآن کرارا در مورد آیین اسلام آمده است و حتّی به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده است که « خود را هماهنگ با دین قَیِّم و صاف و مستقیم سازد » « فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلدّینِ الْقَیِّمِ » (۴۳ / روم) .

عمل صالح باید استمرار و عمق داشته باشد

در آیات فوق هنگامی که سخن از مؤمنان می گوید « عمل صالح » را به عنوان یک برنامه مستمر آن ها بیان می کند ، زیرا جمله « یَعْمَلُونَ الصّالِحاتِ » فعل مضارع است و می دانیم فعل مضارع دلیل بر استمرار است .

درحقیقت باید چنین باشد ، زیرا انجام یک یا چند کار خیر ممکن است تصادفا یا به علل خاصی از هرکس صورت گیرد

جزء پانزدهم (۱۳۳)

و هرگز دلیل بر ایمان راستین نیست ، آن چه دلیل ایمان راستین است استمرار در عمل صالح است .

۴ وَ یُنْذِرَ الَّذینَ قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَدا

و (نیز) آن ها را که گفتند خداوند فرزندی (برای خود) انتخاب کرده انذارکند .

۵ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَ لا لِابائِهِمْ کَبُرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ اَفْواهِهِمْ اِنْ یَقُولُونَ اِلاّ کَذِبا

نه آن ها (هرگز) به این سخن یقین دارند و نه پدرانشان ، سخن بزرگی از دهانشان خارج می شود ، آن ها مسلما دروغ می گویند .

هم مسیحیان را به خاطر اعتقاد به این که مسیح فرزند خدا است و هم یهود را به خاطر اعتقاد به فرزندی عُزَیْر و هم مشرکان را به خاطر این که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند هشدار دهد .

در آیات فوق پس از ذکر مسئله انذار به طور وسیع و مطلق ، انذار نسبت به کسانی بیان شده که مخصوصا برای خدا فرزندی قایل شده اند، این نشان می دهد که این انحراف اهمیّت خاصی دارد .

(۱۳۴) سوره کَهف

این انحراف اعتقادی مخصوص مسیحیان نیست بلکه یهود و مشرکان هم در آن شریک بودند و تقریبا یک اعتقاد عمومی در محیط نزول قرآن به شمارمی رفت ومی دانیم چنین عقیده ای روح توحید را به کلی ازمیان می برد ، خدا را در سرحد موجودات مادی و جسمانی قرار می دهد و دارای عواطف و احساسات بشری و برای او شبیه و شریک قایل می شود و اورا نیازمند می شمرد و به همین دلیل مخصوصا روی این مطلب انگشت گذارده شده است.

هر ادعایی را با دلیل رد یا قبول کنید

بررسی اعتقادات انحرافی نشان می دهد که غالب آن ها از ادّعاهای بی دلیل سرچشمه گرفته که گاهی به صورت یک شعار کاذب از ناحیه کسی ابراز می شد و دیگران دنبال آن را می گرفتند و یا به صورت سنّت نیاکان از نسلی به نسل دیگر انتقال می یافت ، قرآن

ضمنا به ما می آموزد که در همه حال از ادعاهای بی دلیل جداپرهیزیم از هرکس و مربوط به هرکس باشد.

در آیات فوق خداوند چنین کاری را بزرگ و وحشتناک شمرده و آن را سرچشمه کذب و دروغ معرفی کرده است .

این اصلی است که اگر مسلمانان در همه زندگی خود از آن پیروی کنند یعنی بی دلیل چیزی نگویند ، بی دلیل چیزی نپذیرند و اعتنایی به شایعات وادعاهای عاری از دلیل نکنند بسیاری از نابسامانی هایشان سامان می یابد .

۶ فَلَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ عَلی اثارِهِمْ اِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدیثِ اَسَفا

گویی می خواهی خودرا از غم و اندوه به خاطراعمال آن ها هلاک کنی ، اگر آن ها به این گفتار ایمان نیاورند .

« باخِعٌ » از ماده « بَخْع » به معنی هلاک کردن خویشتن از شدت غم و اندوه و به تعبیر دیگر « دق مرگ شدن » است . کلمه «اَسَفا»که شدت غم و اندوه را می رساند تأکیدی است بر این موضوع.

« اثارِهِمْ » جمع « اَثَر » در اصل به معنی جای پا است ، ولی به هرعلامتی که از چیزی باقی می ماند « اَثَر » گفته می شود .

تعبیر به « حدیث » در مورد قرآن ، اشاره به نوآوری های این کتاب بزرگ آسمانی است ، یعنی آن ها حداقل این مقدار به خود زحمت نمی دادند که این کتاب تازه را با محتوای جدیدی که داشت مورد بررسی قرار دهند و این دلیل برنهایت بی خبری است که انسان از کنار

چنین موضوع مهم تازه ای بی تفاوت بگذرد .

جهان میدان آزمایش است

۷ اِنّا جَعَلْنا ما عَلَی الْاَرْضِ زینَهً لَها لِنَبْلُوَهُمْ اَیُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً

ما آن چه را روی زمین است زینت آن قراردادیم ، تا آن ها رابیازماییم کدامینشان بهتر عمل می کنند ؟

در این آیه ترسیمی از وضع این جهان به عنوان یک میدان

جزء پانزدهم (۱۳۷)

آزمایش برای انسان ها و توضیحی برای خط سیر انسان دراین مسیر است .

جهان پرزرق و برق ساختیم که هر گوشه ای از آن دل برمی برد ، دیدگان را به خود مشغول می دارد و انگیزه های مختلف را در درون آدمی بیدار می کند ، تا در کشاکش این انگیزه ها و درخشش این زرق و برق ها و چهره های دل انگیز و دلربا ، انسان بر کرسی آزمایش قرار گیرد و میزان قدرت ایمان و نیروی اراده و معنویت و فضیلت خود را به نمایش بگذارد .

جالب این که تعبیر به « اَحْسَنُ عَمَلاً » شده ، نه « اَکْثَرُ عَمَلاً » ، اشاره به این که آن چه درپیشگاه خدا ارزش دارد حسن عمل و کیفیت عالی آن است ، نه فزونی و کثرت و کمّیّت و تعداد آن .

۸ وَ اِنّا لَجاعِلُونَ ما عَلَیْها صَعیدا جُرُزا

(ولی این زرق و برق ها پایدارنیست) و ما (سرانجام) قشر روی زمین را خاک بی گیاهی قرار می دهیم.

ص:۹۴

« صَعیدا » از ماده « صُع-ُود » در این جا به معنی صفحه روی زمین است ، صفحه ای که در آن خاک کاملاً نمایان باشد .

«جُرُز» به معنی زمینی است که گیاهی در آن نمی روید گویی گیاهان خود را می خورد و به تعبیر دیگر « جُرُز » به سرزمینی گفته می شود که به خاطر خشک سالی و کمی باران تمام گیاهانش از میان بروند .

آری این منظره زیبا و دل انگیزی راکه در فصل بهار در دامان صحرا و کوهسار می بینیم گل ها می خندند ، گیاهان می رقصند ، برگ ها نجوا می کنند و جویبارها زمزمه شادی سرداده اند ، اما به همین حال باقی نمی ماند ، فصل خزان فرامی رسد ، شاخه ها عریان می شوند ، جویبارها خاموش ، غنچه ها می خشکند ، برگ ها پژمرده می شوند و آوای حیات به خاموشی می گراید .

آغاز ماجرای اصحاب کهف

۹ اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْكَهْفِ وَالرَّقیمِ كانُوا مِنْ ایاتِنا عَجَبا

آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند ؟

« رَقیم » در اصل از ماده « رَقَم » به معنی نوشتن است و به عقیده غالب مفسران این نام دیگری است برای اصحاب کهف ، چرا که سرانجام نام آن ها را بر لوحه ای نوشته و بر در غار نصب کردند .

از آن جا که قرآن مسایل کلی حساس را غالبا در ضمن مثال و یا مثال ها و یا نمونه هایی از تاریخ گذشته مجسم می سازد ، در این جا نیز

نخست به بیان داستان اصحاب کهف پرداخته و از آن ها به عنوان یک « الگو » و « اُسْوَه » یاد می کند .

گروهی از جوانان باهوش و با ایمان که در یک زندگی پرزرق و برق در میان انواع ناز و نعمت به سرمی بردند ، برای حفظ عقیده خود و مبارزه با طاغوت عصر خویش به همه این ها پشت پا زدند و به غاری از کوه که از همه چیز تهی بود پناه بردند و از این راه استقامت و پایمردی خود را در راه ایمان نشان دادند .

(۱۴۰) سوره کَهف

جالب این که قرآن در این جا با به کارگرفتن یکی از اصول فن فصاحت و بلاغت نخست سرگذشت این گروه رابه طور اجمال ، برای آمادگی ذهن شنوندگان ، ضمن چهار آیه نقل کرده ، سپس به تفصیل آن درضمن چهارده آیه می پردازد .

نخست می گوید : « آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند: اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقیمِ كانُوا مِنْ ایاتِنا عَجَبا » .

ما آیات عجیب تری در آسمان و زمین داریم که هریک از آن ها نمونه ای است از عظمت و بزرگی آفرینش و نیز در زندگی تو اسرار عجیبی وجود دارد که هریک نشانه ای است از حقانیت دعوتت و هم چنین در این کتاب بزرگ آسمانی تو آیات عجیب فراوان است و مسلما داستان اصحاب کهف از آن ها شگفت انگیزتر نیست .

این که نام این گروه « اصحاب کهف » (یاران غار) گذارده شده به خاطر همان است که آن ها برای نجات جان خود به غاری

پناهنده شدند چنان که در شرح حالاتشان خواهد آمد .

جزء پانزدهم (۱۴۱)

ضمنا نباید تردید کرد که این دو (اصحاب کهف و رقیم) اشاره به یک گروه است و شأن نزول آیات نیز این حقیقت را تأیید می کند .

۱۰ اِذْ اَوَی الْفِتْیَهُ اِلَی الْکَهْفِ فَقالُوا رَبَّنا اتِنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَهً وَ هَیِّی ءْ لَنا مِنْ اَمْرِنا رَشَدا

زمانی را به خاطربیاورکه این گروه جوانان به غار پناه بردند و گفتند پروردگارا ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن و راه نجاتی برای ما فراهم ساز .

جمله « اَوَی الْفِتْیَهُ » از ماده « مَأْوی » گرفته شده که به معنی « جایگاه امن و امان » است ، اشاره به این که این جوانان فراری ازمحیط فاسد هنگامی که به غار رسیدند احساس آرامش کردند.

«فِتْیَهُ»جمع«فَتی»دراصل به معنی «جوان نوخاسته و شاداب» است، ولی گاهی به افراد صاحب سن و سالی که روحی جوان و شاداب دارند نیز گفته می شود و معمولاً این کلمه با یک نوع مدح به خاطر صفات جوانمردی و مقاومت و شهامت و تسلیم در مقابل حق همراه است .

(۱۴۲) سوره کَهف

شاهد این سخن حدیثی است که از امام صادق نقل شده است : امام از یکی از یاران خود پرسید : « " فتی " به چه کسی می گویند؟ »اودرپاسخ عرض کرد:«" فتی " رابه جوان می گوییم» امام فرمود : « اَما عَلِمْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ کانُوا کُلُّهُمْ کُهُولاً ، فَسَمّاهُمُ اللّهُ فِتْیَهً بِایمانِهِمْ : آیا تو نمی دانی که اصحاب کهف همگی کامل مرد بودند ، اما خدا از آن ها به عنوان " فِتْیه " نام برده چون ایمان به

پروردگار داشتند » .

سپس اضافه فرمود : « مَنْ امَنَ بِاللّهِ وَ اتَّقی فَهُوَ الْفَتی : هرکس به خدا ایمان داشته باشد و تقوا پیشه کند جوانمرد است » .(۱)

تعبیر به « مِنْ لَدُنْکَ : رحمتی از ناحیه خودت » اشاره به این است که آن ها وقتی به غار پناه بردند دست خود را از همه جا کوتاه می دیدند

و تمام اسباب و وسایل ظاهری در برابرشان از کار افتاده بود و تنها به رحمت خدا امیدوار بودند .

۱۱ فَضَرَبْنا عَلی اذانِهِمْ فِی الْکَهْفِ سِنینَ عَدَدا

ما (پرده خواب را) بر گوششان زدیم و سال ها در خواب فرورفتند .

جمله « ضَرَبْنا عَلی اذانِهِمْ : پرده بر گوش آن ها زدیم » در لغت عرب کنایه ظریفی است از « خواباندن » گویی پرده و حجابی بر گوش شخص افکنده می شود تا سخنی را نشنود و این پرده همان پرده خواب است .

به همین دلیل خواب حقیقی ، خوابی است که گوش های انسان را ازکار بیندازد و نیز به همین دلیل هنگامی که کسی را می خواهند بیدار کنند غالبا از طریق صدا زدن و نفوذ در شنوایی او بیدارش می کنند .

تعبیر به « سِنینَ عَدَدا : سال های متمادی » اشاره به آن است که خواب آنان سالیان دراز به طول

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۴۴ و ۲۴۵ .

انجامید چنان که شرح آن در تفسیر آیات آینده خواهد آمد .

(۱۴۴) سوره کَهف

۱۲ ثُمَّ بَعَثْناهُمْ لِنَعْلَمَ اَیُّ الْحِزْبَیْنِ اَحْصی لِما لَبِثُوا اَمَدا

سپس آن هارابرانگیختیم تا آشکار گردد کدام یک از آن دو گروه مدت خواب خود را حساب بهتر کرده اند .

تعبیر به « بَعَثْناهُمْ » در مورد بیدار شدن آن ها ، شاید به این جهت است که خواب آن ها به قدری طولانی شدکه همچون مرگ بود و بیداری آن ها همچون رستاخیز و زندگی پس از مرگ .

جمله « لِنَعْلَمَ تا بدانیم ... » مفهومش این نیست که خداوند می خواسته دراین جا علم تازه ای کسب کند ، این تعبیر در قرآن فراوان است و منظور از آن تحقق معلوم الهی است یعنی ما آن ها را از خواب بیدار کردیم تا این معنی تحقق یابد که آن ها درباره میزان خوابشان از هم سؤال کنند .

تعبیر به « اَیُّ الْحِزْبَیْنِ » اشاره به چیزی است که در تفسیر آیات آینده خواهد آمد که بعضی از آن ها خواب خود را یک روز و بعضی یک نیمه روز می دانستند ، درحالی که سالیان دراز خوابیده بودند .

جزء پانزدهم (۱۴۵)

سرگذشت مشروح اصحاب کهف

۱۳ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ اِنَّهُمْ فِتْیَهٌ امَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدیً

ما داستان آن ها را به حق برای تو بازگو می کنیم، آن ها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم .

بعد از بیان اجمالی این داستان قرآن مجید به شرح تفصیلی آن ضمن چهارده آیه پرداخته است .

از آیات قرآن به طور اشاره و از تواریخ به صورت مشروح این حقیقت استفاده می شود که اصحاب کهف در محیط و زمانی می زیستند که بت پرستی و کفر ، آن ها را احاطه کرده بود و یک حکومت جبار و ستمگر که معمولاًحافظ وپاسدارشرک و کفروجهل و غارتگری و جنایت است بر سر آن ها سایه شوم افکنده بود .

(۱۴۶) سوره کَهف

اما این گروه از جوانمردان که از هوش و صداقت کافی برخوردار بودند سرانجام به فساد این آیین پی بردند و تصمیم بر قیام و در صورت عدم توانایی ، مهاجرت کردن از آن محیط آلوده گرفتند .

جوانمردی و ایمان

همیشه روح توحید با یک سلسله صفات عالی انسانی همراه است، هم از آن ها سرچشمه می گیرد و هم در آن ها تأثیر متقابل دارد ، به همین دلیل در این داستان اصحاب کهف می خوانیم آن ها جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند .

و باز روی همین جهت بعضی از دانشمندان گفته اند : « رَأْسُ الْفُتُوَّهِ الْایمانُ : سرچشمه جوانمردی ایمان است » . و بعضی دیگر گفته اند : « اَلْفُتُوَّهُ بَذْلُ النَّدی وَ کَفُّ الْاَذی وَ تَرْکُ الشَّکْوی : جوانمردی بخشش و سخاوت است و خودداری از آزار دیگران و ترک شکایت از حوادث و مشکلات » .

بعضی دیگر « فُتُوَّت » را چنین تفسیر کرده اند : « هِیَ اجْتِنابُ

جزء پانزدهم (۱۴۷)

الْمَحارِمِ وَ اسْتِعْمالُ الْمَکارِمِ : جوانمردی پرهیز از گناهان و به کارگرفتن فضایل انسانی است » .

ایمان و امدادهای الهی

اگر انسان گام های نخستین را در راه « اللّه » بردارد و برای او به پاخیزد ، کمک و امداد الهی به سراغ او می شتابد، در یک جا می گوید : « آن ها جوانمردانی بودند که ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم » .

و نیز در سوره محمّد آیه ۱۷ می خوانیم : « وَ الَّذینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدیً : آن ها که راه هدایت را پوییدند خدا بر هدایتشان می افزاید » .

می دانیم راه حق راهی است با موانع بسیار و دشواری های فراوان که اگر لطف خدا شامل حال انسان نشود پیمودن آن تا وصول به مقصد کار مشکلی است .

و لطف خداوند بالاتر از آن است که بنده حق جو و حق طلبش را در این مسیر تک و تنها بگذارد .

(۱۴۸) سوره کَهف

۱۴ وَ رَبَطْناعَلیقُلُوبِهِمْ اِذْقامُوافَقالُوارَبُّنا رَبُّ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِه اِلها لَقَدْ قُلْنا اِذا شَطَطا

ما دل های آن ها را محکم ساختیم در آن هنگام که قیام کردند و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمان ها و زمین است، هرگز غیر او معبودی را نمی پرستیم که اگر چنین گوییم سخنی به گزاف گفته ایم .

« شَطَط » به معنی خارج شدن از حدّ و افراط در دوری است ،

ص:۱۰۱

لذا به سخنانی که بسیار دور از حق است ، شَطَط گفته می شود و اگر به حاشیه نهرهای بزرگ « شَطّ » می گویند به خاطر آن است که از آب فاصله زیاد دارد و دیوارهای آن بلند است .

از جمله « رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ » استفاده می شود که نخست فکر توحید در دل آن ها پیدا شد ولی توانایی بر اظهار آن را نداشتند ، اما خداوند دل های آن ها را استحکام بخشید و به آن ها قدرت و شهامت داد تا بپاخیزند و آشکارا ندای توحید سردهند .

جزء پانزدهم (۱۴۹)

آیا نخستین بار در برابر پادشاه جبار زمان « دَقْیانُوس » چنین اظهاری را کردند و یا در میان توده مردم و یا هر دو و یا خودشان درمیان خود ؟ درست روشن نیست ، ولی ظاهر تعبیر به « قامُوا » این است که این سخن را در میان مردم یا در برابر سلطان ظالم گفته اند .

در واقع این جوانمردان با ایمان برای اثبات توحید و نفی (الِهَه) به دلیل روشنی دست زدند و آن این که ما به وضوح می بینیم که این آسمان و زمین پروردگاری دارد که وجود نظام آفرینش دلیل بر هستی او است ، ما هم بخشی از این مجموعه هستی می باشیم ، بنابراین پروردگار ما نیز همان پروردگار آسمان ها و زمین است .

۱۵ هؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِه الِهَةً لَوْلا یَأْتُونَ عَلَیْهِمْ بِسُلْطانٍ بَیِّنٍ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِبا

این قوم ما معبودهایی جزخدا انتخاب کرده اند، چرا آن ها دلیل آشکاری بر این معبودان نمی آورند؟ چه کسی ظالم تر است از آن کس که بر خدا دروغ ببندد ؟

این « اِفْتِراء » هم ستمی است بر خویشتن ، چراکه انسان سرنوشت خود را به دست عوامل بدبختی و سقوط سپرده و هم ظلمی است بر جامعه ای که این نغمه را در آن سرمی دهد و به انحراف می کشاند و هم ظلمی است به ساحت قدس پروردگار و اهانتی است به مقام بزرگ او .

این جوانمردان مُوَحِّد تا آن جا که در توان داشتند برای زدودن زنگار شرک از دل ها و نشاندن نهال توحید در قلب ها، تلاش و کوشش کردند ، اما آن قدر غوغای بت و بت پرستی در آن محیط بلند بود و خفقان ظلم و بیدادگری شاه جبار ، نفس های مردان خدا را در سینه ها حبس کرده بود که نغمه های توحیدی آن ها در گلویشان گم شد .

ناچار برای نجات خویشتن و یافتن محیطی آماده تر تصمیم به « هجرت » گرفتند و لذا در میان خود به مشورت پرداختند که به کجا بروند و به کدام سو حرکت نمایند

۱۶ وَ اِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَما يَعْبُدُونَ اِلَّا اللّهَ فَأْوُا اِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِى ءْ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِرْفَقا

و هنگامی که از آن ها و آن چه را جز خدامی پرستند کناره گیری کردید به غار پناهنده شوید، که پروردگارتان (سایه) رحمتش را برشمامی گستراند و راه آسایش ونجات به رویتان می گشاید.

« يُهَيِى ءُ » از ماده « تَهِيَّه » به معنی آماده ساختن است .

«مِرْفَق»به معنی چیزی است که وسیله لطف و راحتی و رِفْق باشد، بنابراین مجموع جمله « يُهَيِى ءُ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِرْفَقا » یعنی

خداوند ، وسیله لطف و راحتی شما را فراهم می سازد .

پناهگاهی به نام غار

الف و لام در کلمه « الْکَهْفِ » شاید اشاره به این باشد که آن ها غار معینی را در نقطه دور دستی در نظر گرفته بودند که اگر تبلیغات توحیدیشان به ثمر نرسد برای نجات خود از آن محیط آلوده و تاریک به آن غار پناه برند .

« کهف » کلمه پر مفهومی است که همان بازگشت به ابتدایی ترین نوع زندگی بشر را به خاطر می آورد ، محیطی که در آن نور و روشنایی نیست و شب های تاریک و سردش یادآور دردهای جانکاه انسان های محروم است ، نه از زرق و برق دنیای مادی در آن خبری است، نه از بستر نرم و زندگی مرفه .

(۱۵۲) سوره کَهف

مخصوصا با توجه به آن چه در تواریخ نقل شده که اصحاب کهف وزیران و صاحب منصبان بزرگ شاه بودند که بر ضد او و آیینش قیام کردند روشن می شود که گذشتن از آن زندگی پر ناز و نعمت و ترجیح غارنشینی بر آن تا چه حد شهامت و گذشت و همت و وسعت روح می خواهد ؟

ولی در آن غار تاریک و سرد و خاموش و احیانا خطرناک از نظر حمله حیوانات موذی، یک دنیا نور و صفا و توحید و معنویت بود .

آری این جوانمردان مُوَحِّد آن دنیای آلوده را که باتمام وسعتش زندان جانکاهی بودترک گفتند و به غارخشک وتاریکی که ابعادش همچون فضایی بی کران می نمود روی آوردند .

درست همچون یوسف پاکدامن که هرچه به او اصرار کردند اگر تسلیم هوس های سرکش همسر زیبای عزیز مصر نشوی ، زندان تاریک و وحشتناک در انتظار تو است ، او بر استقامتش افزود و سرانجام این جمله عجیب را به پیشگاه خداوند عرضه داشت : « رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنی اِلَیْهِ وَ اِلاّ تَصْرِفْ عَنّی کَیْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَیْهِنَّ : پروردگارا ! زندان با آن همه دردهای جانکاهش نزد من از این آلودگی که مرا به آن دعوت می کنند ، محبوب تر است و اگر وسوسه های آن ها را از من دفع نکنی من در دام آن ها گرفتار خواهم شد » (۳۲ / یوسف)

موقعیت دقیق اصحاب کهف

۱۷ وَ تَرَی الشَّمْسَ اِذاطَلَعَتْ تَزاوَرُعَنْ کَهْفِهِمْ ذاتَ الْیَمینِ وَ اِذا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذاتَ الشِّمالِ وَهُمْ فیفَجْوَهٍ مِنْهُ ذلِکَ مِنْ ایاتِ اللّهِ مَنْ یَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِوَ مَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیّا مُرْشِدا

خورشید را می دیدی که به هنگام طلوع به طرف راست (غار) آن ها متمایل می گردد و به هنگام غروب به طرف چپ و آن ها در محل وسیعی از غار قرار داشتند ، این از آیات خدا است، هرکس را خدا هدایت کند ، هدایت یافته واقعی او است و هرکس را گمراه کند ولی و راهنمایی هرگز برای او نخواهی یافت .

(۱۵۴) سوره کَهف

دراین آیه و آیه بعد قرآن به ریزه کاری های مربوط به زندگی عجیب اصحاب کهف در آن غار پرداخته و آن چنان دقیق و ظریف ،

جزییات آن را فاش می کند که گویی انسان در برابر غار نشسته و خفتگان غار را با چشم خود تماشا می کند .

در این دو آیه به شش خصوصیت اشاره شده است :

دهـانه غار رو به شـمال گشوده می شـد و چون در نیم کره شـمالی زمین قطعا بوده است نور آفتاب به درون آن مسـتقیما نمی تابید .

و به این ترتیب نور مسـتقیم آفتـاب که تـداوم آن ممکن است موجب پوسـیدگی و فرسودگی شود به بـدن آن ها نمی تابیـد ، ولی نور غیرمستقیم به قدر کافی وجود داشت .

جزء پانزدهم (۱۵۵)

تعبیر به « تَزاوَرُ » که به معنی تمایل پیدا کردن است این نکته را دربردارد که گویی خورشـید مأموریت داشت از سـمت راست غار بگـذرد و هم چنین تعبیر « تَقْرِضُ » که معنی قطع کردن و بریدن دارد ، نیز مفهوم مأموریت را دربردارد و از این گذشـته « تَزاوَرُ »که از مـاده « زیـارت » است توأم با آغاز گری است که مناسب طلوع آفتاب می باشـد و « تَقْرِض » قطع و پایان را که در مفهوم غروب نهفته است نیز مشخص می کند .

بودن دهانه غار به سوی شـمال سـبب می شد که بادهای ملایم و لطیفی که معمولاً از سمت شمال می وزد به آسانی در درون غار وارد شود و در همه زوایای آن روح تازه ای بدمد .

« آن ها در یک محل وسیع از غار قرار داشتند: وَهُمْ فی فَجْوَهٍ مِنْهُ »

اشاره به این که دهانه غار که معمولاً تنگ است جایگاه آن ها نبود ،

بلکه قسمت های وسط غار را انتخاب کرده بودند که هم از چشم بینندگان دور بود و هم از تابش مستقیم آفتاب .

(۱۵۶) سوره کَهف

در این جا قرآن رشته سخن را قطع می کند و به یک نتیجه گیری معنوی می پردازد، چراکه ذکر همه این داستان ها برای همین منظوراست.

می گوید : « ذلِکَ مِنْ ایاتِ اللّهِ مَنْ یَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیّا مُرْشِدا » .

آری آن ها که در راه خدا گام بگذارند و برای او به جهاد برخیزند در هر قدمی آنان را مشمول لطف خود می سازد ، نه فقط در اساس کار ، که در جزییات هم لطفش شامل حال آن ها است .

۱۸ وَ تَحْسَبُهُمْ اَیْقاظا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْیَمینِ وَ ذاتَ الشِّمالِ وَکَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصیدِ لَوِاطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ لَوَلَّیْتَ مِنْهُمْ فِرارا وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبا

(اگر به آن ها نگاه می کردی) می پنداشتی بیدارند ، درحالی که در خواب فرورفته بودند و ما آن ها را به سمت راست و چپ می گرداندیم (تا بدنشان سالم بماند) و سگ آن ها دست های خود را بر دهانه غار گشوده بود (و نگهبانی می کرد) اگر به آن ها نگاه می کردی فرار می نمودی و سر تا پای تو ازترس و وحشت پر می شد .

جزء پانزدهم (۱۵۷)

خواب آن ها یک خواب عادی و معمولی نبود ، « اگر به آن ها نگاه می کردی خیال می کردی آن ها بیدارند ، در حالی که در خواب فرورفته بودند : وَ تَحْسَبُهُمْ اَیْقاظا وَ هُمْ رُقُودٌ » .

و این نشان می دهـد که چشـمان آن ها کاملاً باز بوده است ، درست همانند یک انسان بیدار ، این حالت اسـتثنایی شاید برای آن بوده که حیوانـات موذی به آنان نزدیک نشونـد چراکه از انسان بیـدار می ترسـند و یا به خاطر این که منظره رعب انگیزی پیدا کنند که هیچ انسانی جرأت ننمایدبه آن هانزدیک شود و این خود یک سپرحفاظتی برای آن هابوده باشد.

برای این که بر اثر گـذشت سالیـان دراز از این خواب طولانی ، انـدام آن ها نپوسـد : « ما آن ها را به سـمت راست و چپ می گرداندیم :نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْیَمینِ وَ ذاتَ الشِّمالِ » .

(۱۵۸) سوره کَهف

تـا خون بـدنشان در یک جا متمرکز نشود و فشار و سـنگینی در یک زمان طولانی روی عضـلاتی که بر زمین قرار داشـتند اثر زیان بار نگذارد .

در این میـان « سـگی که همراه آن هـا بود بر دهـانه غـار دست ها را گشوده و به حالت نگهبانی خوابیـده بود : وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصیدِ » .

« وَصید » چنان که «راغب» درکتاب «مفردات» می گویـد: «در اصل به معنی اطاق و انباری است که در کوهسـتان برای ذخیره اموال ایجاد می کنند و در این جا به معنی دهانه غار است » .

با این که در آیات قرآن تاکنون سـخنی از سگ اصحاب کهف نبوده ولی قرآن مخصوصا در ذکر داستان ها گاه تعبیراتی می کند که از آن مسائل دیگری نیز روشن می شود ، از جمله بیان حالت سگ اصـحاب کهف دراین جا نشان می دهد که آن ها سگی نیز به همراه داشتند که پا به پای آن ها راه می رفت و گویی مراقب و نگاهبانشان بود .

در این که این سگ از کجا با آن ها همراهی کرد ، آیاسگ « صید » آن ها بود و یا سگ چوپانی بود که در وسط راه به او برخوردند و هنگامی که چوپان آن ها را شناخت حیوانات را روبه سوی آبادی روانه کرد و خود که جویای حقیقت و طالب دیدار یار بود با این پاکبازان همراه شد ، سگ نیز دست از دامنشان برنداشت و به راه خود ادامه داد .

آیا مفهوم این سخن آن نیست که در راه رسیدن به حق همه عاشقان این راه می توانند گام بگذارند و درهای کوی دوست به روی کسی بسته نیست ، از وزیران توبه کار شاه جبار گرفته ، تا مرد چوپان و حتی سگش ؟

مگر نه این است که قرآن می گوید : « تمام ذرات موجودات در زمین و آسمان و همه درختان و جنبندگان ذکر خدا می گویند ، عشق او را در سر و مهر اورا به دل دارند » (۴۴ / اسراء) .

« منظره آن ها چنان رعب انگیز بود که اگر به آن ها نگاه می کردی فرار می نمودی و سرتاپای تو از ترس و وحشت پر می شد : لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرارا وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبا » .

(۱۶۰) سوره کَهف

این اولین و آخرین بار نیست که خداوند به وسیله رعب و ترس یک سپر حفاظتی به دور بندگان با ایمانش ایجاد می کند ، در آیات سوره آل عمران آیه ۱۵۱ نیز به صحنه ای از همین امر برخورد می کنیم که خداوند می گوید : « سَنُلْقی فی قُلُوبِ الَّذينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ:

مابه زودی در دل های کافران ترس و وحشت می افکنیم ».(۱)

در دعای ندبه نیز درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم : « ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ : خداوندا تو پیامبرت را به وسیله رعب و وحشت که در دل دشمنانش افکندی یاری نمودی » .

ضمنا جمله « وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبا : سرتا پای وجود تو از ترس پر می شد »در حقیقت علت است برای جمله « لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرارا : اگر آن ها را می دیدی فرار می کردی » یعنی به این دلیل فرار می کردی که ترس و وحشت قلب تو را احاطه می کرد ، بلکه گویی از قلب که کانون اصلی آن است نیز سربرآورده ، به تمام ذرات وجود نفوذ می کرد و همه را مملو از وحشت می ساخت به هرحال هنگامی که اراده خدا به چیزی تعلق گیرداز ساده ترین راه، مهم ترین نتیجه را پدیدمی آورد .

جزء پانزدهم (۱۶۱)

بیداری بعد از یک خواب طولانی

۱۹ وَ كَذلِكَ بَعَثْناهُمْ لِيَتَساءَلُوا بَيْنَهُمْ قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قالُوالَبِثْنايَوْما اَوْبَعْضَ يَوْم قالُوا رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا اَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هذِه اِلَى الْمَدينَهِ فَلْيَنْظُرْ اَيُّها اَزْكى طَعاما فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَ لا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ اَحَدا

همین گونه ما آن ها را (از خواب) برانگیختیم تا از یکدیگر

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۲۲ و جلد ۷ ، صفحه ۱۰۶ به بعد .

سؤال کننـد ، یکی از آن هـا گفت: چه مـدت خوابیدیـد؟ آن هـا گفتنـد: یـک روز یـا بخشـی از یـک روز (و چون درست نتوانستند مـدت خوابشان را بدانند) گفتند : پروردگارتان از مدت خوابتان آگاه تراست، اکنون یک نفر را بااین سکه ای که داریـد به شـهر بفرستیـد تا بنگرد کـدامین نفر ازآن ها غذای پاک تری دارند ، از آن مقداری برای روزی شـما بیاورد، اما باید نهایت دقت را به خرج دهد و هیچ کس را از وضع شما آگاه نسازد .

(۱۶۲) سوره کَهف

۲۰ اِنَّهُمْ اِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ یَرْجُمُوکُمْ اَوْ یُعیدُوکُمْ فی مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا اِذا اَبَدا

چرا که اگر آن ها از وضع شـما آگاه شونـد سنگسارتان می کنند، یا به آیین خویش شـما را باز می گردانند و در آن صورت هرگز روی رستگاری را نخواهید دید .

خواب اصـحاب کهف آن قـدر طولانی شد که به ۳۰۹ سـال بالغ گردیـد و به این ترتیب خوابی بود شبیه به مرگ و بیـداریش همانند رستاخیز .

تردیـد در مـدت خواب شاید به خاطر آن بوده که طبق گفته جمعی از مفسـران آن ها در آغاز روز وارد غار شدند و به خواب فرورفتند و در پایان روز بیدار شدند ، همین سـبب شد که اول چنین فکر کنند که یک روز خوابیده اند همین که منظره آفتاب را دیدند بخشی از یک روز را مطرح کردند .

ص:۱۱۱

جزء پانزدهم (۱۶۳)

پاک ترین طعام

در این داستان خواندیم که اصحاب کهف بعد از بیداری بااین که قاعدتا بسیار گرسنه بودند و ذخیره بدن آن ها در این مدت طولانی مصرف شده بود ، ولی باز به کسی که مأمور خرید غذا می شود توصیه می کنند هر غذایی را نخرد ، بلکه بنگرد درمیان فروشندگان کدامین نفر غذایش از همه پاک تر است آن را انتخاب کند .

این جمله مفهوم وسیعی دارد که هرگونه پاکی ظاهری و باطنی را شامل می شود و این توصیه ای است به همه رهروان راه حق که نه تنها به غذای روحانی بیندیشند ، بلکه مراقب پاکی غذای جسمانیشان نیز باشند ، پاک از هرگونه آلودگی ، حتی در بحرانی ترین لحظات زندگی نیز این اصل را فراموش نکنند .

(۱۶۴) سوره کَهف

امروز بسیاری از مردم جهان به اهمیت این دستور دریک قسمت پی برده اند و سعی دارند غذای آن ها از هر نوع آلودگی ظاهری به دور باشد ، غذاها را در ظرف های سرپوشیده و دور از دست های آلوده و گرد و غبار نگهداری می کنند ، البته این کار بسیار خوبی است ، ولی به این مقدار نباید قناعت کرد ، بلکه باید غذاها از آلودگی به حرام ، ربا ، غش و تقلب و هرگونه آلودگی باطنی نیز پاک باشد .

در روایات اسلامی تأکید فراوانی روی غذای حلال و تأثیر آن در استجابت دعا و صفای قلب شده است .

در روایتی می خوانیم کسی خدمت پیامبر آمد عرض کرد : « اُحِبُّ اَنْ یُسْتَجابَ دُعائی : دوست دارم دعای من به اجابت برسد . »

پیامبر فرمود : « طَهِّرْ مَأْکَلَکَ وَ لا تُدْخِلْ بَطْنَکَ الْحَرامَ :

غذای خود را پاک کن و غذای حرام در معده خود وارد منما » .(۱)

جزء پانزدهم (۱۶۵)

تقیه سازنده

از تعبیرات آیه فوق به خوبی استفاده می شود که اصحاب کهف اصرار داشتند در آن محیط کسی از جایگاه آن ها آگاه نشود ، مبادا آن ها را مجبور به قبول آیین بت پرستی کننـد و یا به بدترین وضـعی آن ها را به قتل برسانند یعنی سـنگسارشان کنند ، آن هـا می خواسـتند ناشـناخته بماننـد تـا از این طریق بتواننـد نیروی خود را برای مبـارزات آینـده و یـا لااقـل برای حفظ ایمان خویش نگهدارند .

این خود یکی از اقسام « تقیه سازنـده » است ، زیرا حقیقت تقیه این است که انسان از به هـدر دادن نیروها جلوگیری کنـد و با پوشاندن خویش یا عقیده خویش موجودیت خود را حفظ کند ، تا در موقع لزوم بتواند به مبارزات مؤثر خود ادامه دهد .

بـدیهی است آن جـا که اخفـای عقیـده بـاعث شـکست هـدف و برنامه ها است در این جا تقیه ممنوع است ، بایـد همه چیز را آشکار کرد « وَ لَوْ بَلَغَ ما بَلَغَ : هر آن چه بادا باد » .

(۱۶۶) سوره کَهف

کانون قرآن لطف است

جمله « وَلْیَتَلَطَّفْ » که طبق مشـهور درست نقطه وسط قرآن مجیـد از نظر شـماره کلمات است خود دارای لطف خاص و معنی بسیار لطیفی است ، زیرا از ماده « لطف و لطافت » گرفته شده که در این جا

۱- « وسائل » ، جلد ۴ ، « ابواب دعا » باب ۶۷ ، حدیث ۴ .

به معنی دقت و ظرافت به خرج دادن است ، یعنی مأمور تهیه غذا آن چنان برود و بازگردد که هیچ کس از ماجرای آن ها آگاه نشود .

و این خود لطفی است که جمله وسط قرآن را لُطْف و تَلَطُّفْ تشکیل می دهد .

پایان ماجرای اصحاب کهف

۲۱ وَ کَذلِکَ اَعْثَرْنا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا اَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ اَنَ السّاعَهَ لا رَیْبَ فیها اِذْ یَتَنازَعُونَ بَیْنَهُمْ اَمْرَهُمْ فَقالُوااِبْنُوا عَلَیْهِمْ بُنْیانا رَبُّهُمْ اَعْلَمُ بِهِمْ قالَ الَّذینَ غَلَبُوا عَلی اَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِدا

جزء پانزدهم (۱۶۷)

و این چنین مردم را متوجه حال آن ها کردیم تا بدانند وعده (رستاخیز) خداوند حق است و درپایان جهان و قیام قیامت شکی نیست ، در آن هنگام که میان خود در این باره نزاع می کردند، گروهی می گفتند: بنایی بر آن بسازید (تا برای همیشه از نظر پنهان شوند و از آن ها سخن نگویید که) پروردگارشان از وضع آن ها آگاه تر است (ولی آن ها که از رازشان آگاهی یافتند و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند : ما مسجدی در کنار (مدفن) آن ها می سازیم (تا خاطره آن ها فراموش نشود .)

به زودی داستان هجرت این گروه از مردان با شخصیت درآن محیط ، در همه جا پیچید و شاه جبار سخت برآشفت ، نکند هجرت یا فرار آن ها مقدمه ای برای بیداری و آگاهی مردم گردد و یا به مناطق دور و

ص:۱۱۴

نزدیک بروند وبه تبلیغ آیین توحید و مبارزه باشرک و بت پرستی بپردازند.

لذا دستور داد مأموران مخصوص همه جا به جستجوی آن ها بپردازند و اگر ردپایی یافتند آنان را تا دستگیریشان تعقیب کنند و آن ها را به مجازات برسانند .

اما هرچه بیشتر جستند کمتر یافتند و این خود معمایی برای مردم محیط و نقطه عطفی در سازمان فکر آن ها شد و شاید همین امر که گروهی از برترین مقامات مملکتی پشت پا بر همه مقامات مادی بزنند و انواع خطرات راپذیراگردند سرچشمه بیداری و آگاهی برای گروهی از مردم شد .

(۱۶۸) سوره کَهف

ولی به هرحال داستان اسرار آمیز این گروه در تاریخشان ثبت گردیدوازنسلی به نسل دیگرانتقال یافت وصدهاسال براین منوال گذشت....

اکنون به سراغ مأمور خرید غذا برویم و ببینیم بر سر او چه آمد ، او وارد شهر شد ولی دهانش از تعجب بازماند ، شکل ساختمان ها به کلی دگرگون شده ، قیافه ها همه ناشناس ، لباس هاطرز جدیدی پیدا کرده و حتی طرزسخن گفتن و آداب و رسوم مردم عوض شده است، ویرانه های دیروز تبدیل به قصرها و قصرهای دیروز به ویرانه ها مبدل گردید .

جزء پانزدهم (۱۶۹)

شاید در یک لحظه کوتاه فکر کرد هنوز خواب است و آن چه می بیند رؤیا است ، چشم های خود را به هم می مالد اما متوجه می شود آن چه را می بیند عین واقعیتی عجیب و باورناکردنی است .

او هنوز فکر می کند خوابشان در غار یک روز یا یک نیمه روز بوده است پس این همه دگرگونی چرا ؟ این همه تغییرات در یک روز

چگونه امکان پذیر است .

ازسوی دیگر قیافه او برای مردم نیز عجیب و نامأنوس است ، لباس او ، طرز سخن گفتن او و چهره و سیمای او ، همه برای آن ها تازه است و شاید این وضع نظر عده ای را به سوی او جلب کرد و به دنبالش روان شدند .

تعجب او هنگامی به نهایت رسید که دست در جیب کرد تا بهای غذایی را که خریده بود بپردازد ، فروشنده چشمش به سکه ای که به ۳۰۰ سال قبل و بیشتر تعلق داشت و شاید نام « دَقْیانُوس » شاه جبار آن زمان بر آن نقش بود ، هنگامی که توضیح خواست ، او در جواب گفت :

(۱۷۰) سوره کَهف

تازگی این سکه را به دست آورده ام .

کم کم از قراین احوال بر مردم مسلم شد که این مرد یکی از گروهی است که نامشان را درتاریخ ۳۰۰ سال قبل خوانده اند و در بسیاری از محافل سرگذشت اسرارآمیزشان مطرح بوده است .

و خود او نیز متوجه شد که او و یارانش در چه خواب عمیق و طولانی فرورفته بودند .

این مسأله مثل بمب درشهرصداکرد و زبان به زبان در همه جا پیچید .

بعضی ازمورخان می نویسند در آن ایام زمامدار صالح و موحدی بر آن هاحکومت می کرد،ولی هضم مسأله معادجسمانی و زنده شدن مردگان بعدازمرگ برای مردم آن محیط مشکل بودجمعی ازآن هانمی توانستند باور کنندکه انسان بعدازمردن به زندگی بازمی گردد،اماماجرای خواب اصحاب کهف دلیل دندان شکنی شد برای آن ها که طرفدار معاد جسمانی بودند .

و لذا قرآن می گوید :

«همان گونه که آن هارا به خواب فروبردیم ازآن خواب عمیق و طولانی

بیدار کردیم و مردم را متوجه حالشان نمودیم تا بدانند وعده رستاخیز خداوند حق است: وَ کَذلِکَ اَعْثَرْنا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا اَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ ».

« و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست : وَ اَنَّ السّاعَهَ لارَیْبَ فیها » .

چرا که این خواب طولانی که صدها سال به طول انجامید بی شباهت به مرگ نبود و بیدارشدنشان همچون رستاخیز ، بلکه می توان گفت این خواب و بیداری از پاره ای جهات از مردن و بازگشتن به حیات ، عجیب تر بود ، زیرا صدها سال بر آن ها گذشت درحالی که بدنشان نپوسید ، درحالی که نه غذایی خوردند و نه آبی نوشیدند ، در این مدت طولانی چگونه زنده ماندند ؟

آیا این دلیل بر قدرت خدا بر هرچیز و هرکار نیست ؟ حیات بعد از مرگ با توجه به چنین صحنه ای مسلما امکان پذیر نیست .

بعضی از مورخان نوشته اند که مأمور خرید غذا به سرعت به غار بازگشت و دوستان خود را از ماجرا آگاه ساخت ، همگی در تعجب عمیق فرورفتند و از آن جاکه احساس می کردند همه فرزندان و برادران و دوستان را از دست داده اند و هیچ کس از یاران سابق آن ها زنده نمانده، تحمل این زندگی برای آن ها سخت و ناگوار بود ، از خدا خواستند که چشم ازاین جهان بپوشند و به جوار رحمت حق منتقل شوند و چنین شد.

آن ها چشم از جهان پوشیدند و جسدهای آن ها در غار

مانده بود که مردم به سراغشان آمدند.

« در این جا نزاع و کشمکش بین طرفداران مسأله معاد جسمانی و مخالفان آن ها درگرفت . مخالفان سعی داشتند که مسأله خواب و بیداری اصحاب کهف به زودی به دست فراموشی سپرده شود و این دلیل دندان شکن را از دست موافقان بگیرند ، لذا پیشنهاد کردند در غار گرفته شود ، تا برای همیشه از نظر مردم پنهان گردند » « اِذْ یَتَنازَعُونَ بَیْنَهُمْ اَمْرَهُمْ فَقالُوااِبْنُوا عَلَیْهِمْ بُنْیانا » .

و برای خاموش کردن مردم می گفتند زیاد از آن ها سخن نگویید ، آن ها سرنوشت اسرارآمیزی داشتند که « پروردگارشان از وضع آن ها آگاه تر است : رَبُّهُمْ اَعْلَمُ بِهِمْ » .

جزء پانزدهم (۱۷۳)

بنابراین داستان آن ها را رها کنید و به حال خودشان واگذارید .

درحالی که « مؤمنان راستین که از این امر آگاهی یافته بودند و آن را سند زنده ای برای اثبات رستاخیز به مفهوم حقیقیش می دانستند ، سعی داشتند این داستان هرگز فراموش نشود و لذا گفتند : ما در کنار مدفن آن ها مسجد و معبدی می سازیم » تا مردم یاد آن ها را از خاطره ها هرگز نبرند ، به علاوه از روح پاک آن ها استمداد طلبند « قالَ الَّذینَ غَلَبُوا عَلی اَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِدا » .

مسجد در کنار آرامگاه و ایجاد بنای یادبود

ظاهر تعبیر قرآن این است که اصحاب کهف سرانجام بدرود حیات گفتند و به خاک سپرده شدند و کلمه « عَلَیْهِمْ » شاهد این مدعااست ، سپس علاقه مندان به آن ها تصمیم گرفتند معبدی در کنار

آرامگاه آنان بسازنـد ، قرآن این موضوع را در آیات فوق با لحن موافقی آورده است و این نشان می دهـد که ساختن معبد به احترام قبور بزرگان دین نه تنها حرام نیست ، آن چنان که وهابی ها می پندارند ، بلکه کار خوب و شایسته ای است .

اصولاًـ بناهـای یادبود که خاطره افراد برجسـته و با شخصـیت را زنـده می دارد همیشه در میان مردم جهان بوده و هست و یک نوع قـدردانی از گذشـتگان و تشویق برای آینـدگان در آن کـار نهفته است ، اسـلام نه تنهـا از این کار نهی نکرده بلکه آن را مجاز شمرده است .

وجـود این گـونه بناهـا یـک سـند تـاریخی بر وجـود این شخصـیت هـا و برنـامه و تاریخشـان است ، به همین دلیـل پیـامبران و شخصیت هایی که قبرآن هامتروک مانده تاریخ آن هانیزموردتردید و استفهام قرارگرفته است.

این نیز واضح است که این گونه بناها کم ترین منافاتی با مسـئله توحید و اختصاص پرسـتش به « اللّه » ندارد ، زیرا « احترام » ، مطلبی است و « عبادت » و پرستش مطلبی دیگر .

۲۲ سَیَقُولُونَ ثَلثَهٌ رابِعُهُمْ کَلْبُهُمْ وَ یَقُولُونَ خَمْسَهٌ سادِسُهُمْ کَلْبُهُمْ رَجْما بِال...ṢP□.....Iوَ یَقُولُونَ سَبْعَهٌ وَ

ثامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ قُلْ رَبّی اَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ ما یَعْلَمُهُمْ اِلاّ قَلیلٌ فَلا تُمارِفیهِمْ اِلاّ مِراءً ظاهِرا وَ لا تَسْتَفْتِ فیهِمْ مِنْهُمْ اَحَدا

گروهی خواهند گفت آن ها سه نفر بودند که چهارمین شان سگ آن هابود و گروهی می گویند پنج نفربودند که ششمین

آن ها سگشان بود ، همه این ها سخنانی بدون دلیل است وگروهی می گویندآن هاهفت نفربودند و هشتمین شان سگ آن ها بود ، بگو پروردگـار من ازتعـداد آن هـا آگـاه تر است ،جز گروه کمی تعـداد آن هارا نمی دانـد، بنابراین درباره آن ها جز با دلیل سخن مگوی و از هیچ کس پیرامون آن ها سؤال منما .

« مِراء » به طوری که « راغب » در « مفردات » می گوید : در اصل از « مَرَیْتُ النّاقَهَ » یعنی « پسـتان شتر را به دست گرفتن برای دوشیدن » گرفته شده است ، سپس به بحث و گفتگو پیرامون چیزی که مورد شک و تردید است اطلاق گردیده است .

(۱۷۶) سوره کَهف

و بسیارمی شودکه در گفتگوهای لجاجت آمیز و دفاع ازباطل به کار می رود ، ولی ریشه اصلی آن محدود به این معنی نیست ، بلکه هرنوع بحث و گفتگو را درباره هر مطلبی که محل تردید است شامل می شود .

« ظاهِر » به معنی غالب و مسلط و پیروز است .

« رَجْم » در اصل به معنی سـنگ یا پرانـدن سـنگ است ، سـپس به هر نوع تیرانـدازی اطلاق شده است و گاه به معنی کنایی « متّهم سـاختن » یـا « قضـاوت به ظن و گمـان » اسـتعمال می شود و کلمه « بِـالْغَیْبِ » تأکیـدی بر این معنـا است ، بنابراین تعبیر « رَجْما بِالْغَیْبِ » یعنی غائبانه قضاوت بی مأخذ درباره چیزی کردن .

این تعبیر شبیه همان چیزی است که در فارسی می گوییم « تیر در تاریکی انداختن » از آن جا که انداختن تیر در تاریکی غالبا به هدف

اصابت نمی کند این نوع قضاوت ها غالبا درست از آب درنمی آید .

« واو » در جمله « وَ ثامِنُهُم کَلْبُهُم »

جزء پانزدهم (۱۷۷)

در آیه فوق جمله « رابِعُهُمْ کَلْبُهُمْ » و « سادِسُهُمْ کَلْبُهُمْ » هر دو بـدون واو آمده است در حالی که جمله « وَ ثامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ » با « واو » شروع می شود ، از آن جا که تمام تعبیرات قرآن حتما دارای نکته ای است مفسران در معنی این « واو » سخن فراوان گفته اند .

شاید بهترین تفسیر این باشدکه این « واو » اشاره به آخرین سخن و آخرین حرف است ، چنان که در ادبیات امروز نیز اخیرا این تعبیر معمول شده که هنگام برشمردن چیزی ، تمام افراد آن بحث را بـدون واو ذکر می کننـد ، اما آخرین آن ها حتما با واو خواهدبود ، مثلاًمی گوییم « زید ، عمر ، حسن و محمّد آمدند » این واو اشاره به پایان کلام و بیان آخرین مصداق و موضوع است .

گرچه در جمله های فوق قرآن با صراحت تعداد آن ها را بیان نکرده است ، ولی از اشاراتی که در آیه وجود دارد می توان فهمید که قول سوم همان قول صحیح و مطابق واقع است ، چراکه به دنبال قوم اوّل و دوّم کلمه « رَجْما بِالْغَیْبِ » (تیر در تاریکی) که اشاره به بی اساس

(۱۷۸) سوره کَهف

بودن آن ها است آمده ، ولی درمورد قول سوّم نه تنها چنین تعبیری نیست ، بلکه تعبیر « بگو پروردگارم از تعداد آن ها آگاه تر است » و هم چنین « تعداد آن ها را تنها گروه کمی می دانند » ذکر شده است که این خود دلیلی است بر تایید این قول و در هرحال در پایان آیه اضافه می کند « در مورد آن ها بحث مکن جر بحث مستدلّ و توأم با دلیل و

منطق : فَلا تُمارِ فیهِمْ اِلّا مِراءً ظاهِرا...» .

جمله«فَلاتُمـارِفیهِمْ اِلاّـ مِراءًظـاهِرا»مفهـومش این است که آن چنـان بـا آن هـا منطقی و مسـتدل سـخن بگـو که برتری منطق تو آشکار گردد .

مفهوم سخن این است که تو باید به اتکاء وحی الهی با آن ها سخن بگویی زیرا محکم ترین دلیل در این زمینه همین است .

۲۳ وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیْ ءٍ اِنّی فاعِلٌ ذلِکَ غَدا

و هرگز نگو من فردا کاری انجام می دهم .

۲۴ اِلّا اَنْ یَشاءَ اللّهُ وَاذْکُرْ رَبَّکَ اِذا نَسیتَ وَ قُلْ عَسی اَنْ یَهْدِیَنِ رَبّی لِاَقْرَبَ مِنْ هذا رَشَدا

جزء پانزدهم (۱۷۹)

مگر این که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی (جبران نما) و پروردگارت را به خاطر بیاور و بگو امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن تر از این هدایت کند .

یعنی در رابطه با اخبار آینده و تصـمیم بر انجام کارها، حتما جمله « اِنْشاءَاللّه » را اضافه کن ، چرا که اولاً تو هرگز مسـتقل در تصـمیم گیری نیستی و اگر خـدا نخواهـد هیـچ کس توانایی بر هیـچ کار راندارد، بنابراین برای این که ثابت کنی نیروی تو از نیروی لایزال او است و قدرتت وابسته به قدرت او جمله « انشاءاللّه » (اگر خدا بخواهد) را حتما به سخنت اضافه کن.

ثانیا خبر دادن قطعی برای انسان که قـدرتش محدود است و احتمال ظهور موانع مختلف می رود صـحیح و منطقی نیست و چه بسا دروغ از آب درآید ، مگر این که با جمله « انشاءاللّه » همراه باشد .

شأن نزولی که در مورد این آیات نقل شده است نیز تفسیر فوق را تایید می کند ، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله بدون ذکر انشاءاللّه به کسانی که پیرامون اصحاب کهف و مانند آن سؤال کرده بودند قول توضیح و جواب داد، به همین جهت مدتی وحی الهی به تأخیر افتاد، تا به پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه هشدار داده شود و سرمشقی برای همه مردم باشد .

(۱۸۰) سوره کَهف

سپس در تعقیب این جمله ، قرآن می گوید : « وَاذْکُرْ رَبَّکَ اِذا نَسیتَ » .

اشاره به این که اگر به خاطر فراموشی جمله « انشاءاللّه » را به سخنانی که از آینده خبر می دهی نیفزایی هر موقع به یادت آمد فورا جبران کن و بگو انشاء اللّه ، که این کار گذشته را جبران خواهد کرد .

از پاره ای از روایات استفاده می شود که اگر کسی سخنی را در ارتباط با آینده بدون انشاءاللّه بگوید خدا او را به خودش وامی گذارد و از زیر چتر حمایتش بیرون می برد .(۱)

در حدیثی از امام صادق می خوانیم : امام دستور داده بود

جزء پانزدهم (۱۸۱)

نامه ای بنویسند ، هنگامی که نامه پایان یافت و به خدمتش دادند ملاحظه کرد ، انشاءاللّه در آن نبود ، فرمود : « کَیْفَ رَجَوْتُمْ اَنْ یَتِمَّ هذا وَ لَیْسَ فیهِ اسْتِثْناءٌانْظُرُوا کُلَّ مَوْضِعٍ لایَکُونُ فیهِ اسْتِثْناءٌ فَاسْتَثْنُوا فیهِ : شما چگونه امیدوار بودید که این نامه (یا این کار) به پایان برسد در حالی که انشاءاللّه در آن نیست ، نگاه کنید

ص:۱۲۳

۱- «نُورُالثَّقَلَیْن» جلد ۳ ، صفحه ۲۵۴ .

در هر جای آن نیست بگذارید » .

در آیه فوق خواندیم خداوند به پیامبرش می گوید : « هنگامی که خدا را فراموش کردی و بعد متذکر شدی یاد او کن » .(1)

اشاره به این که اگر تکیه بر مشیّت او با جمله انشاءاللّه ، نکردی هر گاه به خاطرت آمد جبران نما .

دراحادیث وروایات متعددی که در تفسیرآیه فوق از اهل بیت علیهم السلام نقل شده ، نیز روی این مسأله تأکید گردیده است که حتّی پس از گذشتن یک سال نیز به خاطرتان آمد که ان شاء اللّه نگفته اید گذشته را جبران نمایید .(2)

(۱۸۲) سوره کَهف

اکنون این سؤال پیش می آید که نسیان مگر برای پیامبر ممکن است درحالی که اگر نسیان به فکر او راه یابد مردم به گفتار و اعمال او اعتماد کامل نمی توانند داشته باشند و همین است دلیل معصوم بودن پیامبران و امامان از خطا و نسیان حتّی در موضوعات .

اما با توجه به این که در بسیاری از آیات قرآن دیده ایم روی سخن به پیامبران است امامقصود و منظور توده مردم هستند ، پاسخ این سؤال روشن می شود و طبق ضرب المثل عرب از باب « اِیّاکَ اَعْنی وَ اسْمَعی یاجارَهُ » است یعنی « روی سخنم با تو است ای کسی که نزد

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » جلد ۳ ، صفحه ۲۵۳ و ۲۵۴

۲- « نُورُالثَّقَلَیْن » جلد ۳ ، صفحه ۲۵۳ و ۲۵۴ .

من هستی اما همسایه ، تو بشنو » . (۱)

در به تو می گویم دیوار تو بشنو .

جزء پانزدهم (۱۸۳)

خواب اصحاب کهف

۲۵ وَ لَبِثُوا فی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَهٍ سِنینَ وَازْدادُوا تِسْعا

آن ها در غار خود سیصد سال درنگ کردند و نه سال نیز بر آن افزودند .

بنابراین مجموع مدت توقف و خواب آن ها در غار سیصد و نه سال بود .

جمعی معتقدنداین تعبیر که به جای ۳۰۹ سال ، فرموده است ۳۰۰ سال و نه سال بر آن افزودند، اشاره به تفاوت سال های شمسی و قمری است چراکه آن هابه حساب سال های شمسی سیصدسال توقف کردند و با محاسبه سال های قمری سیصد و نه سال و این از لطائف تعبیر است که با یک تعبیر جزیی درعبارت واقعیت دیگری را که نیاز به شرح دارد بازگو کنند .(۲)

(۱۸۴) سوره کَهف

۲۶ قُلِ اللّهُ اَعْلَمُ بِمالَبِثُوالَهُ غَیْبُ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ اَبْصِرْ ب

ص:۱۲۵

۱- معادل آن در فارسی ضرب المثل معروفی است که می گوید :

۲- تفاوت سال های شمسی و قمری تقریبا یازده روز است ، که اگر آن را در سیصد ضرب کنیم و سپس بر عدد روزهای سال قمری که ۳۵۴ روز است تقسیم کنیم نتیجه آن همان عدد نه می شود (البته در این جا کسر مختصری می ماندکه چون کمتراز یک سال است قابل محاسبه نیست).

ه وَ اَسْمِعْ ما لَهُمْ مِنْ دُونِه مِنْ وَلِيٍّ وَ لایُشْرِکُ فی حُکْمِه اَحدا

بگو:خداوندازمدت توقفشان آگاه تراست، غیب آسمان ها و زمین ازآن اوست راستی چه بینا و چه شنوا است؟ آن ها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند و هیچ کس در حکم او شریک نیست .

کسی که از پنهان و آشکار ، در مجموعه جهان هستی با خبر است چگونه ممکن است از مدت توقف اصحاب کهف آگاه نباشد .

به همین دلیل ساکنان آسمان ها و زمین هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند « ما لَهُمْ مِنْ دُونِه مِنْ وَلِیٍّ » .

جزء پانزدهم (۱۸۵)

و درپایان آیه اضافه می کند «هیچ کس در حکم خداوند شریک نیست: وَ لا یُشْرِکَ فی حُکْمِه اَحدا ».

در حقیقت این تأکیدی است بر ولایت مطلقه خداوند که نه شخص دیگری بر جهانیان ولایت دارد و نه کسی شریک در ولایت او است ، یعنی نه بالاستقلال و نه مشترکا شخص دیگری در ولایت جهان نفوذ ندارد .

۲۷ وَاتْلُ ما اُوحِیَ اِلَیْکَ مِنْ کِتابِ رَبِّکَ لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِه وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِه مُلْتَحَدا

آن چه به تو از کتاب پروردگارت وحی شده تلاوت کن ، هیچ چیز سخنان او را دگرگون نمی سازد و ملجاء و پناهگاهی جز او نمی یابی .

« مُلْتَحِد » از ماده « لَحْد » به معنی حفره ای است که از وسط به یکی از دو طرف مایل شده باشد (همانند لحدی که برای قبر می سازند) و به همین دلیل جهت « مُلْتَحَد » به جایی گفته می شود که انسان تمایل به آن پیدا می کند و سپس به معنی « ملجأ و پناهگاه » آمده است.

(۱۸۶) سوره کَهف

دو آیه اخیر از چندین راه، احاطه علمی خداوند را به همه موجودات عالم بیان کرده است :

نخست می گوید : « غیب آسمان ها و زمین از آن او است » و به همین دلیل او از همه آن ها آگاه است . سپس اضافه می کند : « او چه بینا و چه شنوا است ؟ » باز می گوید : « تنها ولی و سرپرست او است و او از همه آگاه تر است » و نیز اضافه می کند : « هیچ کس در حکم او شرکت ندارد تا علم و دانش او محدود شود » . سپس می فرماید : « در علم و کلام او تغییر و تبدیلی پیدا نمی شود » تا از ارزش و ثبات آن بکاهد و در آخرین جمله می گوید : « تنها پناهگاه در عالم او است و طبعا او از تمام پناهندگان خویش آگاهی دارد » .

همنشینی با پاکدلان پابرهنه افتخار است

۲۸ وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَوهِ وَالْعَشِیِّ یُریدُونَ وَجْهَهُ وَ لاتَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُریدُ

جزء پانزدهم (۱۸۷)

زینَهَ الْحَیوهِ الدُّنْیا وَ لا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَاتَّبَعَ هَویهُ وَ کانَ اَمْرُهُ فُرُطا

باکسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند و تنهاذات او را می طلبند، هرگزچشم های خود را، به خاطر

زینت هـای دنیـا ، از آن هـا برمگیر و از کسـانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن، همان ها که پیروی هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است .

« لا تَعْـدُ » از ماده « عَدایَعْـدُو » به معنی تجاوزکردن است ، بنابراین مفهوم جمله این است « چشم از آن ها برمگیر تا به دیگران نگاه کنی » .

« فُرُط » به معنی تجاوز از حد است و هر چیزی که از حد خود خارج بشود و به اسـراف متوجه گردد به آن « فُرُط » می گویند .

تعبیر به « وَاصْبِرْ نَفْسَکَ : خود را شـکیبا دار » اشاره به این واقعیت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از ناحیه دشمنان مستکبر و اشراف آلوده در فشار بوده که گروه مؤمنان فقیر را از خود براند ، لذا خداوند دستور می دهد

(۱۸۸) سوره کَهف

که در برابر این فشار فزاینده ، صبر و استقامت پیشه کن و هرگز تسلیم آن ها مشو .

تعبیر به «صبح و شام» اشاره به این است که در همه حال و تمام عمر به یاد خدا هستند .

و تعبیر به « یُریـدُونَ وَجْهَهُ : ذات او را می طلبنـد » دلیـل بر اخلاص آن ها است و اشاره به این که آن ها از خداونـد خود او را می خواهنـد ، حتی به خاطر بهشت (هرچنـد نعمت هایش بزرگ و پرارزش است)و به خاطر ترس از دوزخ و مجازات هایش (هرچند عذاب هایش دردناک است) بندگی خدا نمی کنند .

سپس به عنوان تأکید ادامه می دهد : « وَ لا تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُریدُ زینَهَ الْحَیوهِ الدُّنْیا ...» .

روح طبقاتی مشکل بزرگ جامعه ها

نه تنها آیه فوق ، با تقسیم جامعه به دو گروه اشراف و فقراء مبارزه می کند، بلکه در بسیاری از آیات قرآن روی این مطلب تأکید شده است.

جزء پانزدهم (۱۸۹)

اصولاً جامعه ای که گروهی از آن (که طبعا اقلّیّتی خواهند بود) مرفّه ترین زندگی را داشته باشند ، در ناز و نعمت غوطه ور و در اسراف و تبذیر غرق باشند و به موازات آن آلوده انواع مفاسد گردند ، درحالی که گروه دیگری که اکثریت را تشکیل می دهند از ابتدایی ترین و ساده ترین وسیله زندگی انسانی محروم باشند چنین جامعه ای نه جامعه ای است که اسلام آن را بپسندد و نه رنگ جامعه انسانی دارد .

چنین مجتمعی هرگز روی آرامش نخواهد دید ، ظلم و ستم ، خفقان و سلب آزادی ، استعمار و استکبار، حتما برآن سایه خواهد انداخت، جنگ های خونین غالبا از جامعه هایی که دارای چنین بافتی هستند برخاسته و ناآرامی ها در چنین جوامعی هرگز پایان نمی گیرد .

در جامعه جاهلی زمان نوح نیز اشراف بت پرست به نوح همین ایراد را می کردند که چرا به تعبیر آن ها « اَراذِل » از تو پیروی کرده اند ؟ (اراذل به معنی پست ها ، چرا که این کوردلان مقیاس بزرگی و پستی را درهم و دینار می پنداشتند) « فَقالَ الْمَلَأُ الَّذینَ

(۱۹۰) سوره کَهف

کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَریکَ اِلّا بَشَرا مِثْلَنا وَ ما نَریکَ اتَّبَعَکَ اِلّاالَّذینَ هُمْ اَراذِلُنا » (۲۷ / هود) .

و دیدیم که چگونه گروهی از این خودپرستان بی ایمان حتّی از نشستن در کنار تهیدستان باایمان، ولو برای چند لحظه، اباداشتند و نیز

درتاریخ اسلام خوانده ایم که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله با کنار زدن گروه اول و میدان دادن به گروه دوم جامعه ای ساخت به معنی واقعی کلمه ، « توحیدی » ، جامعه ای که استعدادهای نهفته در آن شکوفا گشت و ملاک ارزش وشخصیت، نبوغ ها و ارزش های انسانی و تقوا و دانش و ایمان و جهاد و عمل صالح بود .

رابطه هواپرستی و غفلت از خدا

روح آدمی را یا خدا پر می کند و یا هوا ، که جمع میان این دو ممکن نیست ، هواپرستی سرچشمه غفلت ازخدا و خلق خدا است، هواپرستی عامل بیگانگی از همه اصول اخلاقی است و بالاخره هواپرستی انسان را در خویشتن فرو می برد و از همه حقایق جهان دور می سازد.

جزء پانزدهم (۱۹۱)

یک انسان هواپرست جز به اشباع شهوات خویش نمی اندیشد آگاهی ، گذشت ، ایثار ، فداکاری و معنویت برای او مفهومی ندارد .

رابطه این دو با هم در آیه فوق به خوبی بازگو شده است ، آن جا که می گوید : « تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَويهُ وَ كانَ اَمْرُهُ فُرُطا » .

در این جا نخست غفلت از خدا مطرح است و به دنبال آن پیروی ازهواوجالب این که نتیجه آن افراط کاری آن هم به طورمطلق ذکرشده است.

چرا هواپرست همیشه گرفتار افراط است ، شاید یک دلیلش این باشد که طبع آدمی در لذت های مادی همیشه گرفتار افراط است و رو به افزون طلبی می رود کسی که دیروز از فلان مقدار مواد مخدر نشئه می شد امروز با آن مقدار نشئه نمی شود و باید تدریجا بر مقدار آن

یفزاید ، کسی که دیروز یک قصر مجهز چندهزار متری او را سیر می کرد امروز برای او یک امر عادی است و به همین ترتیب در همه شاخه های هوا و هوس ، دایما رو به افراط گام برمی دارند تا خود را هلاک و نابود کنند .

(۱۹۲) سوره کَهف

نزدیک شدن به ثروتمندان به خاطر ثروتشان

نکته دیگری که آیه فوق به ما می آموزد این است که مانباید از ارشاد و هدایت این گروه و آن گروه به خاطر آن که ثروتمندند ، یا زندگی مرفهی دارند پرهیز کنیم و به اصطلاح قلم سرخی دور آن ها بکشیم ، بلکه آن چه مذموم است آن است که ما به خاطر بهره گیری از دنیای مادی آن ها به سراغ آن ها برویم و به گفته قرآن مصداق « تُرِیدُ زِینَهَ الْحَیوهِ الدُّنْیا » باشیم ، اما اگر هدف هدایت و ارشاد آن ها و حتی بهره گیری از امکاناتشان برای فعالیت های مثبت و ارزنده اجتماعی باشد تماس با آن ها نه تنها مذموم نیست بلکه لازم و واجب است .

آغاز و پایان زندگی در یک تابلو ارزنده

۴۵ وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَیوهِ الدُّنْیاکَماءٍاَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْاَرْضِ فَاَصْبَحَ هَشیما تَذْرُوهُ الرِّیاحُ وَ کانَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ مُقْتَدِرا

جزء پانزدهم (۱۹۳)

زندگی دنیا را برای آن ها به آبی تشبیه کن که از آسمان فرومی فرستیم و به وسیله آن گیاهان زمین ، سرسبز و درهم فرومی روند ، اما بعد از مدتی می خشکند ، به گونه ای که بادها آن ها را به هر سو پراکنده می کنند

و خداوند بر هر چیز توانا است .

« هَشیم » از ماده « هَشْم » به معنی شکستن گرفته شده و در این جا به گیاهان خشکیده ای اطلاق گردیده که درهم شکسته است .

«تَذْرُوهُ» ازماده «ذَرْو» به معنی پراکنده ساختن است .

قطره های حیات بخش باران بر کوه و صحرا می ریزد ، دانه های آماده ای که در زمین های مستعد نهفته است ، با ریزش آن جان می گیرد و حرکت تکاملی خود را آغاز می کند .

ولی این صحنه دل انگیز دیری نمی پاید، بادهای خزان شروع می شود و گرد و غبار مرگ بر سر آن ها می پاشد هوا به سردی می گراید ، آب ها کم می شود و « چیزی نمی گذرد که آن گیاه خرم و سرسبز و خندان به شاخه ها و برگ های پژمرده و بی فروغ تبدیل می شوند » « فَاَصْبَحَ هَشیما » .

(۱۹۴) سوره کَهف

آن برگ هایی که در فصل بهار آن چنان شاخه ها را چسبیده بودند که قدرت هیچ طوفانی نمی توانست آن ها را جداکند آن قدر سست و بی جان می شوند که « هر باد و نسیمی آن ها را جدا کرده با خود به هر سو می برد » « تَذْرُوهُ الرِّیاحُ » .

۴۶ اَلْمالُ وَ الْبَنُونَ زینَهُ الْحَیوهِ الدُّنْیا وَ الْباقِیاتُ الصّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوابا وَ خَیْرٌ اَمَلاً

مال و فرزندان، زینت حیات دنیاهستند و باقیات صالحات (ارزش های پایدار و شایسته) ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امیدبخش تر است .

اموال و فرزندان شکوفه ها و گل هایی می باشند که بر شاخه های این درخت آشکار می شوند ، زودگذر هستند ، کم دوام هستند و اگر از طریق قرار گرفتن در مسیر « اللّه » رنگ جاودانگی نگیرند بسیار بی اعتبارند .

جزء پانزدهم (۱۹۵)

در حقیقت در آن آیه انگشت روی دو قسمت از مهم ترین سرمایه های زندگی دنیا گذارده شده است که بقیّه به آن وابسته است ، « نیروی اقتصادی » و « نیروی انسانی » چرا که برای رسیدن به هر مقصودی از مقاصد مادّی حتما این دو نیرو لازم است و به همین دلیل آن ها که بر تخت قدرت می نشینند سعی در جمع آوری این دو نیرو می کنند ، مخصوصا در زمان های گذشته هرکس فرزندان بیشتری داشت خود را نیرومندتر احساس می کرد ، چرا که آن ها یکی از دو رکن اصلی قدرت او را تشکیل می دادند ، در آیات گذشته نیز دیدیم که آن مرد ثروتمند بی ایمان اموال و نفرات خود را به رخ دیگران می کشید و می گفت : « اَنَا اَکْثَرُ مِنْکَ مالاً وَ اَعَزُّ نَفَرا » .

سپس اضافه می کند : « وَ الْباقِیاتُ الصّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوابا وَ خَیْرٌ اَمَلاً » .

مفهوم این تعبیر آن چنان وسیع و گسترده است که هرفکر و ایده و گفتار و کردار صالح و شایسته ای که طبعا باقی می ماند و اثرات و برکاتش در اختیار افراد و جوامع قرار می گیرد شامل می شود .

(۱۹۶) سوره کَهف

اگرمی بینیم دربعضی ازروایات به نماز شب ویامَوَدَّت اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده بدون شک منظور بیان مصداق های روشن است، نه

منحصرساختن مفهوم در این امور ، به خصوص این که در پاره ای از این روایات « مِنْ » که دلالت برتبعیض می کند به کاررفته است .

مثلاًـ در روایتی از امام صادق می خوانیم که فرمود : « لاـ تَسْتَصْغِرْ مَوَدَّتَنا فَاِنَّها مِنَ الْباقِیاتِ الصّالِحاتِ : دوستی ما را کوچک مشمر که از باقیات صالحات است » .

و در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود : « از گفتن تسبیحات اربع مضایقه نکنید که آن ها از باقیات صالحات است » .

حتی اگر همان اموال ناپایدار و فرزندانی که گاهی فتنه و مایه آزمایش هستند درمسیراللّه قراربگیرند آن ها هم به رنگ باقیات صالحات درمی آیند ، چرا که ذات پاک خداوند جاودانی است و هرچیزی برای او و در راه او قرارگیرد جاودانه خواهد بود .

جزء پانزدهم (۱۹۷)

زرق و برق ناپایدار دنیا

بار دیگر در آیات فوق با نقش سازنده مثال در تجسم معانی روبرو می شویم که چگونه قرآن مجید ، حقایق عمیق عقلی را که شاید درک آن برای بسیاری از مردم به آسانی امکان پذیر نیست با ذکر یک مثال زنده و روشن در آستانه حس آن ها قرارمی دهد .

به انسان ها می گوید آغاز و پایان زندگی شما همه سال در برابر چشمانتان تکرارمی شود، اگر شصت سال عمر کرده اید شصت سال این صحنه را تماشا نموده اید .

در بهاران گامی به صحرا بگذارید و آن صحنه زیبا و دل انگیز را که از هر گوشه اش آثار حیات و زندگی نمایان است بنگرید ، در پاییز نیز

به همان صحرای سرسبز فصل بهار گام بگذارید و ببینید چگونه آثار مرگ از هر گوشه ای نمایان است .

آری شما هم یک روز کودکی بودید همچون غنچه نوشکوفه ، بعد

(۱۹۸) سوره کَهف

جوانی می شوید همچون گلی پرطراوت ، سپس پیر و ناتوان می شوید ، به مانند گل های پژمرده خشکیده و برگ های زرد و افسرده و سپس طوفان اجل ، شما را درو می کند و بعد از چند صباحی خاک های پوسیده شما به کمک طوفان ها به هرسو پراکنده می گردد .

ولی این ماجرا گاهی به صورت غیرطبیعی است و در نیمه راه زندگی ، صاعقه یا طوفانی آن را پایان می دهد ، آن گونه که درآیه ۲۴ سوره یونس آمده است : « اِنَّما مَثَلُ الْحَیاهِ الدُّنْیا کَماءٍ اَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْاَرْضِ مِمّا یَأْکُلُ النّاسُ وَ الْاَنْعامُ حَتّی اِذا اَخَذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ اَهْلُها اَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها اَتاها اَمْرُنا لَیْلاً اَوْ نَهارا وَ جَعَلْناها حَصیدا کَاَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْاَمْسِ : زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم که بر اثر آن گیاهان گوناگون که مردم و چهارپایان از آن می خورند می روید ، تا زمانی که روی زمین زیبایی خود را از آن گرفته و اهل آن مطمئن می شوند ، ناگهان فرمان ما شب هنگام یا در روز فرا می رسد (سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط می سازیم) و آن چنان آن را درو می کنیم که گویی هرگز نبوده است.

جزء پانزدهم (۱۹۹)

ولی بسیار می شود که حوادث نیمه راه زندگی باعث نابودی آن نمی گردد و مسیر طبیعی خود را طی می کند ولی پایان آن نیز پژمردگی و

پراکندگی و فنا و نیستی است ، همان گونه که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است .

بنابراین زندگی دنیا چه راه طبیعی خود را طی کند و چه نکند ، دیر یا زود دست فنا دامانش را خواهد گرفت .

۴۷ وَ یَوْمَ نُسَیِّرُ الْجِبالَ وَ تَرَی الْاَرْضَ بارِزَهً وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ اَحَدا

به خاطربیاور روزی را که کوه ها را به حرکت درمی آوریم و زمین را آشکار(و مسطح)می بینی و همه آن ها (انسان ها) را محشور می کنیم و احدی را فروگذار نخواهیم کرد .

« نُغادِرُ » از ماده « غَدْر » به معنی ترک گفتن چیزی است ، به همین جهت کسی که پیمان و عهد خود رابشکند و ترک کند می گویند غَدْر کرده است و این که به گودال های آب « غدیر » می گویند به خاطر آن است که مقداری از آب باران در آن ها ، رها و ترک شده است .

(۲۰۰) سوره کَهف

این آیه به حوادثی که در آستانه رستاخیز رخ می دهد اشاره می کند ، این حوادث بسیار زیاد است که مخصوصا در سوره های کوتاه آخر قرآن فراوان به چشم می خورد و به عنوان « اَشْراطُ السّاعَهِ : نشانه های قیامت » نامیده می شود .

مجموعه این نشانه ها دلیل بر آن است که جهان امروز به کلی ویران و دگرگون می شود ، کوه ها متلاشی می گردد ، درختان و بناها فرومی ریزد ، زمین صاف و مسطح می شود و سپس زلزله ها آن را درهم می کوبد ، آفتاب بی فروغ و ماه بی نور و ستارگان خاموش می گردند،

سپس جهانی نو، آسمان و زمینی تازه بر ویرانه های آن بنامی گردد و زندگی نوین انسان ها درآن جهان نو بنا می شود .

کوه ها و سرّ انهدام آن ها در آستانه رستاخیز

جزء پانزدهم (۲۰۱)

در آستانه رستاخیز نظام جهان ماده به هم می ریزد ، از جمله کوه ها از هم متلاشی می شوند ، ولی در زمینه متلاشی شدن کوه ها در قرآن تعبیرات مختلفی دیده می شود :

در آیات مورد بحث خواندیم که کوه ها را به حرکت درمی آوریم : « نُسَیِّرُ الْجِبالَ » همین تعبیر در سوره « نبأ » آیه ۲۰ و سوره « تکویر » آیه ۳ دیده می شود .

ولی در سوره « مرسلات » آیه ۱۰ می خوانیم « وَ إِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ : کوه ها بر اثر طوفان شدید از جاکنده خواهد شد » .

در حالی که در سوره « حاقه » آیه ۱۴ می خوانیم « وَ حُمِلَتْ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُکَّتا دَکَّةً واحِدَةً : زمین و کوه ها از جا کنده می شوند و یک مرتبه درهم کوبیده خواهند شد » .

و در سوره « مُزَّمِّل » آیه ۱۴ می خوانیم : « یَوْمَ تَرْجُفُ الأَرْضُ وَ الْجِبالُ وَ کانَتِ الْجِبالُ کَثیبا مَهیلًا : روزی که زمین و کوه ها به لرزه در می آید و کوه ها تبدیل به تلی از شن متراکم خواهند شد » .

(۲۰۲) سوره کَهف

و آیه ۵ سوره « واقعه » می گوید : « وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسّا فَکانَتْ هَباءً مُنْبَثا: کوه ها از هم متلاشی و خرد و سپس به گرد و غبار پراکنده تبدیل می شوند » .

و بالاخره آیه ۵ سوره « قارعه » می گوید : « وَ تَکُونُ الْجِبالُ

كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ : كوه ها همچون پشم رنگين و زده شده اى خواهند بود (كه به هر سو پراكنده مى شوند) ».

واضح است ميان اين آيات هيچ گونه منافاتى وجود ندارد ، بلكه مراحل مختلف درهم ريختن كوه هاى جهان كه محكم ترين و پابرجاترين اجزاء زمين هستند مى باشد ، از حركت كوه ها شروع مى شود و تا تبديل شدنشان به گرد و غبارى كه تنها رنگ آن در فضا به چشم مى خورد ادامه مى يابد .

عامل اين جنبش عظيم و وحشتناك چيست ؟ مسلما بر ما معلوم نيست ، ممكن است خاصيت جاذبه موقتا برداشته شود و حركت دورانى زمين باعث درهم كوبيدن كوه ها و سپس فرارشان به اعماق فضا گردد ، يا به خاطر انفجارهاى عظيم اتمى در هسته مركزى زمين چنين حركت عظيم و وحشتناكى رخ دهد. به هرحال همه اين هادليل برآن است كه رستاخيزجنبه انقلابى عظيمى هم در جهان ماده بى جان و هم در تجديد حيات انسان ها دارد كه تمام آن ها آغازگر جهانى نو در سطح والاترى است، جهانى كه هر چند «روح» و «جسم» در آن حكومت مى كند ولى بافت آن از هر نظر گسترده تر و كامل تر خواهد بود.

جزء پانزدهم (۲۰۳)

اين تعبير قرآن ضمنا اين واقعيت را به ما انسان ها گوشزد مى كند كه باغ و چشمه آب كه سهل است كوه هاى عظيم متلاشى مى شوند و به اين ترتيب نقش فنا برجبين همه موجودات اين جهان حتّى عظيم ترينشان ثبت شده است .

۴۸ وَ عُرِضُوا عَلى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونا كَما خَلَقْناكُمْ ا

ص:۱۳۸

وَّلَ مَرَّهٍ بَلْ زَعَمْتُمْ اَلَّنْ نَجْعَلَ لَكَمْ مَوْعِدا

آن هاهمه در یک صف به پروردگارت عرضه می شونـد (و به آن ها گفته می شود) شـما همگی نزد ما آمدیـد آن گونه که در آغاز شمارا آفریدیم اما شما گمان می کردید ما موعدی برایتان قرار نخواهیم داد

(۲۰۴) سوره کَهف

.این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشـد که هر گروهی از مردم که عقیـده واحد یا عمل مشابهی دارند در یک صف قرار می گیرند و یا این که همگی بدون هیچ گونه تفاوت وامتیازدریک صف قرارخواهندگرفت.

نه خبری ازاموال و ثروت هـااست،نه زر و زیورهـا،نه امتیازات و مقامات مادی،نه لباس های رنگارنگ ونه یار و یاور ، درست همان گونه که در آغاز آفرینش بودید ، به همان حالت اول .

ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسان ها

به راستی قرآن کتاب تربیتی عجیبی است ، هنگامی که صحنه قیامت را برای انسان ها ترسیم می کند ، می گوید ، روزی که همه مردم در صـفوف منظم به دادگاه عدل پروردگار عرضه می شوند ، درحالی که هماهنگی عقاید و اعمالشان معیار تقسیم آن ها در صفوف مختلف است.

دست هـای آن هـا از همه چیز تهی ، تمـام تعلقـات دنیـا راپشت سـرافکنده انـد ، درعین جمعیت ، تنهـا و در عین تنهایی جمع هستند ، نامه های اعمال ، گسترده می شود .

جزء پانزدهم (۲۰۵)

همه چیزبه زبان می آیـدواعمال کوچک و بزرگ آدمیان رابازگو می کند و از آن بالاتر خود اعمال و افکار جان می گیرند ، تجسم می یابند

ص:۱۳۹

، اطراف هر کسی را اعمال تجسم یافته اش احاطه می کند ، آن چنان مردم به خود مشغول هستند که مادر فرزند را و فرزند پدر و مادر را به کلی فراموش می کنند .

سایه سنگین وحشت از این دادگاه عدل الهی و کیفرهای بزرگی که در انتظار بدکاران است همه را فرامی گیرد ، نفس ها در سینه ها حبس می شود و چشم ها از گردش بازمی ماند .

راستی ایمان به چنین دادگاهی چقدر در تربیت انسان و کنترل شهوات او مؤثر است ؟ و چقدر آگاهی و بیداری و توجه به مسؤولیت ها به انسان می بخشد ؟

« هنگامی که روز قیامت می شود ، نامه اعمال آدمی را به دست او می دهند،سپس گفته می شودبخوان، راوی این خبرمی گوید:ازامام پرسیدم: آیا آن چه را که در این نامه است می شناسد و به خاطر می آورد ؟ امام فرمود : همه را به خاطر می آورد ، هر چشم برهم زدنی، کلمه ای، جابه جا کردن قدمی و خلاصه هرکاری را که انجام داده است

(۲۰۶) سوره کَهف

آن چنان به خاطر می آورد که گویی همان ساعت انجام داده است و لذا فریادشان بلندمی شود و می گویند: ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ کارکوچک و بزرگی نیست مگر آن که آن را احصا و شماره کرده است » .(۱)

نقش مؤثر تربیتی ایمان به چنین واقعیتی ناگفته پیدا است ، راستی ممکن است انسان به چنین صحنه ای ایمان قاطع داشته باشد بازهم گناه کند؟

۱- «نُورُالثَّقَلَیْن»، جلد ۳ ، صفحه ۲۶۷ .

جزء پانزدهم (۲۰۷)

(۲۱۷)

ص:۱۴۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹